



شرح مناقب

محمی الدین عربی

شارح: سید محمد صالح بن محمد موسوی خلیلی تهرانی

از حکمای معروف قرن دوازدهم هجری

متوفای ۱۳۶۶ هجری قمری

به اهتمام:

سید جمال الدین

مرکز پخش : تالار کتاب

روبروی دانشگاه تهران - تلفن ۶۶۱۲۷۹

حق چاپ محفوظ

۴۰۰ ریال



	八
三	七

٢٠

٩٥٧١١

٩٥٧١١

شرح مناقب محمی الدین عربی

شارح: سید محمد صالح بن محمد موسوی خلخالی تهرانی

از حکمای معروف قرن سیزدهم هجری

مستوفای ۱۳۰۶ هجری قمری

به اهتمام: سید جمال الدین

از انتشارات تکیه خاکسار

کتبہ خاکسار

شرح مناقب محیی الدین عربی

شاح: سید محمد صالح بن محمد موسوی خلخالی تهرانی

چاپ اول

چاپ عرفان

سہ ہزار نسخہ

۱۳۶۳

هو

بدین وسیدہ مراتب اتمان و پاس خود را
عناایت حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقائی سید
علیق امین و پچنین پسر عم بزرگوار حضرت آقائی عاشقی
شیخ و مرشد سلسلہ قادری کہ با تحریر مقدمہ ای بر این کتاب
رقت و عظمت آن را فرونی بخشیدہ اند، اعلام میدارم.

ہتیر خاکسار، سید جمال الدین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة على رسول الله وآله آل الله واللعن الأئم على اعدائهم اعداء الله

کتاب حاضر (مناقب چهارده معصوم) از جمله کتبی است که به قلم دانای امر و عارف بیدار و حکیم
عالی مقدر محمد مجتبی الدین عربی به رشته تحریر کشیده شده اگرچه شرح عاشر در این کتاب و سید مترجم به تفصیل
بیان شده ولی عارف روشن ضمیر قدوة السالکین جناب آقای میر طاهر که نزد دوستان این حقیر است
خواستند به عنوان تقریظ نظر خود را در باره هفتاد و سه سلسله خاکسار جلالی که وی پیوسته ای این طایفه است
و هم درباره محمد مجتبی الدین مذکور که ایشان اقدام بطبع و نشر این کتاب نموده است بنویسیم :

از آنجا که این بنده نیز زنده پیوسته هرگز مطالعه حالات جمیع فرق اسلامی ام و با برخی

رز نزدیک بخاوره و مباحثه پرداخته ام آنچه از احوال هفتاد و خاک را شناخته ام این است که
 این سلسله در طریقت پیرو احکام شریعت و در عبادات تابع حضرات مراجع عظام و آیات بابرکاتند
 و در نمازهای جماعت شرکت مینمایند بدی است بموجب آیه شریفه: انتم الفقراء والله هو الغنی المحمّد
 بدون استثناء همه مردم فقیران درگاه حضرت احدیت و تمامان بارگاه ربوبیند.

و اما از نظر احادیث:

حضرت ختمی مرتبت فقر را سه نوع تفسیر و تعبیر فرموده است:

۱- الفقر فخری ۲- کاد الفقر ان یکون کفرا ۳- الفقر سواد الوجه فی الدین

اصولاً فقر به معنی احتیاج است و این احتیاج بر سه قسم است:

اول این است که انسان در جمیع احوال خود را صرفاً محتاج به خالق میدانند و لذا او مدد فیضی
 می گیرد و او را بندگی میکند و پس از او یاری میطلبد و پس اعتماد و توکلش بر خداوند است و این تفسیر
 الی الله است که هم پایه اعتقاد و هم پایه اعتبار و کلام الفقر فخری اشارت به آن است و بشارت از آن.
 دوم آن است که انسان فقط خود و خلق را در همه امور مؤثر میدانند و تکیه اش به خالق نیست این فقر است

که کا دلفتنان کیون کنرا :

سوم آن است که آدمی به خالق و خلق تهر دو متوجه است و هر دو را موثر می داند جمله سوم الفخر سوادا
فی الدارین دلالت بر این مطلب دارد :

نگارنده در تحقیق کلمه الفخر فخری سالها پیش اشعاری سروده ام :

دشمنی بودم حضور عارفان	روضه ای دیدم ز روضات جهان
عارفی کا واصل مطلوب بود	نزد دلباب صفا محبوب بود
روی سوی این گرفتارالم	کرد و گفت ای جان و آرام دلم
لذیان خویش ده ای بادفا	روح اهل فتر را اینک صفا
من بیان کردم ز ستر روی دوست	آنچه را دانستی بی قتر و پوست
بعد پایان نشست و هم کلام	جمع جمعیت پریشان شد تمام
چون به منزل آمدم لذ جان دل	خواستم مدحی کنم مانند مصل
چون کنم مع و ثنای عارفان	عاجز است از مدحشان ملک و بیان

قهر چو در عشق مشوق نکو	راه وصل دوست را اینک بپو
هر چو در نکتہ های موبو	نکتہ های فقر را کن جستجو
فا مقام فانی الله بود	قاف لذت نشانی میدو
را اشارت بر ریاضت میشود	در ریاضت نفس راحت میشود
در ریاضت معرفت کامل شود	در ریاضت قرب حق حاصل شود
ای زهی آن عارفان با وفا	کز ریاضت نفس خود داده مغنا
فخر خود را انداخته خویش را	دانی از که آوردن این کیش را
از پیر چونکه فخر خویش گفت	گوهر افتخار فخری را برفت
پس بدان بعد از بیانات زیاد	قرب حق حاصل نگردد جز زیاد
یا دکن از حق که یادت میکند	در عطای خویش شادت میکند
رو صفاده دل از این فرد جلال	تا شوی وصل بعرب ذوالجمال
بر سر مهرای ابن امین	تن را کن و انگلی بر او نشین

فقر، از هر سلسله خود درویش هم نخواند؛ باید دانست که هر عرفی از آن اشاره به مطلبی است (د)، اشاره است به دین و دیانت (ر)، اشاره است به ریاضت (و)، اشاره است به وفادری، اشاره است به یقین (ش)، اشاره است به شب زنده داری و تهات و شجاعت؛

یعنی درویش باید دلاری دیانت باشد و نیز در انجام وظایف شرعی و مجاهد با خواسته های نفسانیه ریاضت بکشد و نیز دلاری وفای بعد باشد و مخصوصاً عهد؛ است بر کلم قلوبی، را فراموش نکند و پس از طی مراحل سه گانه در امر دین بمقام یقین برسد و آنگاه برای نیل و وصول بمدرج و معارج عالیه شایسته - دربار باشد و در مین عالی با شامت و شجاعت شیطان را از خود دور سازد؛ این است معنای فقر و درویشی که اگر غیر از این باشد فقیر و درویش نیست و فقط نامی بر خود نهاده است.

خلاصه سعادت و تفاوت بدست انسان است حق تعالی میفرماید؛

مَنْ مَتَّقَى وَبَعِدَ - راه سعادت در بندگی و اطاعت است؛ اِنْهَا دِيْنٌ اَسِيْلٌ اَتَا شَاكِرًا وَاَمَّا الْفُقَرَاءُ
اِنْ كُنِيَ يَكُوْنُكَ فِي الْحَدِيْثِ وَلَوْ دَاوُدَ الْعَبْدُ يَعْنِي بَطْنُ اُمِّهِ وَاشْتَقَى شَيْئًا فِي بَطْنِ اُمِّهِ جَوَابُ حَيْثُ يَكُوْنُ

که این مربوط به علم حقیقی است خداوند علم دارد که این چنین در رحم مادر از سعاد خواهد بود یا از شقا
 بدیهی است علم آفریدگار علت لذت برای صدور محصیت و عبادت نیست عبد خود مرکب محصیت می شود
 و یا به عبادت و اطاعت فرمان سرفرومی آورد پس سرنوشت خویش را از سعادت و شقاوت خودش فرام
 میازد. معنی دیگر آنکه دلم، یعنی اصل است و اصل خلقت انسان لذت خاک است بمضمون آیه
 شریفه منها خلقناکم و فیما نغیدکم، وقتی آدمی مردوبه اصل خود که خاک است برگشت و در خانه قبر قرار
 گرفت سعادت و شقاوتش معلوم میشود و بالاخره جبر در کار نیست قال الله تعالی: فمن کان یرجو لقاء
 ربّه فلیعمل عملاً صالحاً، خلاصه آنان که از طریق جبر ترک عبادت گفته اند گول شیطان را خورده اند
 و عده ای دیگر خود را و اصل به حق دانسته و آنها هم از این راه ترک بندگی کرده اند این طایفه نیز در گمراهی
 مانده اند.

این مطلب مسلم است که طریق هر سلسله ولایت که به حضرت سلطان ولایت امیر المؤمنین علی
 منتهی شود آن سلسله را اهل نجات نخوانند یا چنین فیهامه ای از حضرت مولا بالاتر ندانند و در بیان این
 مطلب اشعاری است که از نظر خوانندگان محترم می گذرد:

ای نغمه سرای باغ تجرید	ای ببل بوستان تو حید
در جمل تو تا بچند مانی	بچند به فکر آب و نانی
جاست ز جهان آسمانی است	جاست نه در این جهان فانی است
بشآب در آن سرای جاوید	دل بر کن ز این سدا به تمهید
گویند بحق شدیم واصل	جمعی بدروغ و قول باطل
زیرا که بحق رسیدگانیم	پس لذت چه سبب ناز خواهم
سر صله واصلان علی بود	سر کرده عارفان علی بود
کی بد به رضای خویش مایل	کی بود زیاد دوست غافل
بر قائل قول چون نخدم	این گفته نمی شود پسندم
خند به عتیده های قائل	نی بنده هر آنکه هست عاقل
رزخیر عمل مجوی دیدار	حاصل که تو ای عزیز به شمار
بر جسم ده رز عمل شکستی	گر طالب وصل دحق پرستی

ای داور پاک رحم فرمای

بر ابن امین گنه نیجای

قال امیر المؤمنین علیه السلام، الہی ما عبدک خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک ولكن وجبتک
ابداً لعبادۃ فعبدتک ،

رو حدیث ما عبدک اہی تیر ز کلام شاہ مردان یاد گیر

ذعلب یمانی از حضرتش می پرسد یا علی بن ابی طالب ایست زبک قال علی علیه السلام ، لم اعبد رباً لم
درہ لا تدرك العیون بشاہدۃ العیان ولكن تدرك القلوب بقیاق الایمان :

که ز غواص مجسم لایزالی پرسید ندای مولی الموالی

بجاء بندگی و حق پرستی خدا را دیده ای ای شاه بستی

کلام خود به لم اعبد بیارت که سایل را کلام و هوش بر فاست

پس آن مفتی علم شریعت رآی قبی فرزد اند طریقت

بہل ابن امین خود این سخن را بہ جان پردلزد و دور اندازن را

فی الروایه قوم جدوا الله لاجر قلک عباده الاجرار و قوم جدوا الله من الخوف قلک عباده تصد
و قوم عبدوا الله نه قلک عباده الاحمد له .

در روایت است طایفه ای فدای رابندگی میکنند برای اجر و ثواب و دخول بهشت این عبادت
مزدوران است و قومی عبادت میکنند خدا را از ترس و بیم آتش این عبادت بندگان است که
عبد از خوف اطاعت امر مولای خود می نمایند و قومی فدای رابندگی می کنند برای هدایش و بهجت محبت
و دوستی او این عبادت آزاد مردان است .

آری سالکان راه و عارفان آگاه که در مکتب ائمه معصومین درس عشق و محبت خدا آموخته اند باید خدا
را برای هدایش عبادت کنند و بس ؛ شیخ بهائی سروده است ؛

عابدی کا و اجرت طاعت خوشت کج عبادت گر نمی نامش رواست
ما نظر لندی نیز اشاره بهین مطلب کرده است ؛

از درد خویش خدا یاب بهیتم معزست که سر کوی تو از کون مکان مادر آبس
نیست مادر ابجر از وصل تو ددل بوی این تجارت ز متاع دو جهان مادر آبس

اما راجع به اظهار نظر درباره محیی الدین عربی :

در این که محیی الدین مذکور از عرفاست بشبه ای در آن نیست :

نگارنده این سطور اول در عرفان و معرفت مطلبی را میسنویم و پس شرح حال وی میسر درزم.

در شرح لدبیین شیخ بهائی ضمن حدیث دوم : قال رسول الله . من عرف الله وعظمه

منع فاه من الکلام . الی آخر الحدیث . درینش دوم میسنوید که شیخ محیی الدین عربی در کتاب

قنوعات مکی آورده است که معرفت نزد در باب تحقیق عبارت از ادراک دوم است بعد از زبول

ادراک اول یعنی هرگاه امری شده باشد بواسطه قاضی ایام و امتداد زمان غبار میان بر آن نشسته باشد

چون باز به خاطر آید به مقیل ادراک دیگر رنگ آن غبار زمرآت ضمیر مرتفع گردد و روشن شود که

همان امر است که مرتبه دیگر در معرض ادراک درآمده است این ادراک دوم را اهل تحقیق معرفت مینامند

و لذا اینجا است که در باب کشف و ریاضت را اهل عرفان میگویند الی آخر الکلام .

امیر المؤمنین فرمود اول الدین معرفت و نیز همین مطلب اشاره است کلام خیر انجام

اول العلم معرفه التجار و آخر العلم تفویض الامر الیه .

بنابرین هر کس از راه ریاضات شریعت و صفای دل به مقام معرفت و شهود برسد او را عارف میگویند
خواجہ نصیر الدین در کتاب اوصاف الاشرف مراتب معرفت را به چهار مرتبه تقسیم کرده که
خلاصه اش این است :

۱- معرفت از باب تعلید که به تعلید از پدر و مادر اقرار به وجود خالق عالم است بدون دلیل.

۲- معرفت اهل استدلال که تعبیر به علم الیقین کرده است .

۳- معرفت اهل عبادت و ریاضت که تعبیر از آن به صین الیقین میشود .

۴- معرفت اهل شهود که خود را در او فانی ساخته اند و متصف بصفات او شده اند که تعبیر از آن

سجی الیقین شده است خود را در عادات و کرامات اولیا و معجزات انبیاء در این مرتبه است معراج بر اول
خدا و شش القمر و احیاء عیسی مردگان را نمونه آن است .

و اما راجع به شخص محی الدین با نطوری که در شرح این کتاب سابق مترجم سید صالح موسوی

خانلی به تفصیل اشاره کرده است علماء به اختلاف سخن گفته اند . ولی طبق مطلبی که در همین کتاب

از زرین شیخ بهائی راجع بحضرت مهدی علیه السلام نقل کرده است شیخ بهائی از محیی الدین

پیشخ العارفین تعمیر نموده و او را از معتقدین بحضرت ولی عصر دانسته است .

نگارنده گوید بمفاد حدیث مشهور ، من مات ولم يعرف امام زمانه میتة جاهلیة یعنی هر کس

بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بمردن دوران جاهلیت میرد .

پس محی الدین امام زمان خود را شناخته است کلام محی الدین که در صفحه ۱۲ و ۱۳ پس بگفت

نقل شده است در شرح ربیعین شیخ بھائی صفر حدیث سی و ششم به عنوان (انجام) شرح و

ترجمه شده است .

و اما در این که زمین بعد از سه فرقه اسلام یک فرقه ناجیه اندر تردیدی در آن نیست . رسول اسلام

فرمود : یستفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه فرقه ناجیه و الباقون هکمه . یعنی زود است که

امت من بعد از سه فرقه تقسیم و متفرق شوند یک فرقه اهل نجات باقی در هلاکتند .

و در حدیث دیگر که متفق علیه است فرقه ناجیه را معین فرموده است :

مثل اهل بیته کمل بغینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها هلك .

بمضمون این حدیث تمسکین به آل رسول اهل نجات و متخلفین از ایشان در هلاکتند .

کتاب حاضر (مناقب ابن عربی)، از جمله دلایل بر تشیع و لادوات دوست بهارده مصوم علیم السلام بنا بر این وی در کشتی نجات اهل بیت عصمت نشسته و از فرقۀ ناجیه است.

کتاب مناقب حاضر یک مرتبه در سنه ۱۳۱۹ قمری بدستور شیخ الحکام جاب شیخ رضا ^{به وسیله} زین العابدین محلاتی نوشته شده و بار دیگر در سنه ۱۳۲۱ قمری بدستور معین السلطنه عطاء الله کُتبی تحریر نموده است.

شرح حال ابن عربی تقریباً در همهٔ تواریخ و زندگینامه‌های قرنهای بعد آمده است از جمله: نفع الطیب مقرئ، بیان العارفین نوری، تاریخ الاسلام ذہبی، الوافی بالوفیات صفوی، ^{به ارجاع} یافعی، البدایه و النہایه ابن کثیر، الطبقات الکبریٰ شعری، شذرات الذہب ابن العباد، طرائق ^{نبت} یحییٰ، چند زندگینامه نیز از ابن عربی توسط شاگردانش نوشته شده که در آنجا از وی در برابر اتهاماتی که بعضی به او زده بودند دفاع شده است. یکی از قدیمی‌ترین اینها مناقب ابن عربی تألیف ابراهیم البغدادی است که توسط صلاح الدین منجد به سال ۱۹۵۵ در بیروت منتشر کرده و در مقدمهٔ آن فهرستی از منابع ابن عربی را آورده است (نقل از عواشی به حکیم سلمان سجین نصر ۲۹۶).

احوال عملاوه بر آنچه نوشتم و ترجمه نیرد شرح حال محی الدین نوشته است حاج ملا هاشم خراسانی قد
 مستخب التواریخ و حاج شیخ عباس قمی در تمة المنتهی و سید نفیسه امیر خیریه در انوار لغایه اشارت
 محضری به احوال محی الدین نموده اند با نظری که ترجمه نوشته است قاضی نورالله ثومثری به تفصیل بشرح
 عاش پرده آینه آری قاضی مذکور تحت وزر زچندین ورق در مجالس المؤمنین شرح حال محی الدین را نوشته
 و با دلایل و براین رفع شبهات در رفع اتهامات از محی الدین نموده است.

و السلام علی من اتبع الهدی.

سید علی نقی امین بنبرودی

از یک نامه

دوست من دیشب «انس التائین» شیخ جام رامی خواندم و چون به آنجا رسیدم که می‌گوید: «... درویش را به خیر باید، دست توی دول توی وتن توی. دستی باید از دنیا گسته و تنی باید از گناه بسته و دلی باید از علایق بریده...» به یاد شما افتادم که برستی شما را با چنین ویژگی‌هایی می‌شناسم. و بعد، دامنه اندیشه‌ام به حضرت میرطاهر مرشد شما دیدگاه خاک را کشید. مردی که به قول حافظ: «خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای» دارد.

من سالماست که به این مرشد محسوب شایسته ارادت می‌درزم و به حال شما درویشان
 غبطه می‌خورم که چرا آن جسته ای که بر جان شما افتاده و یکباره مشعل افروز وجودتان شده
 است در پیرم خشک من نمی‌گیرد. با این همه حضرت میر طاهر به من محبت فراوان
 دارد و اگر در زمره هفتای خاک را مرا از مریدان نمی‌شمارد، من به حق مریدنش می‌دانم و الا
 و انسانی او هستم.

در سالهای اخیر، بار بار به مناسبت بی‌لذت نزدیک شاید بوده ام که این عارف و
 ضمیر زندگی خود را چگونه موقوف خدمت به مخلوق خدا، از درویش و غیر درویش کرده است
 باز دیده ام که در دستگیری از بنویان، همان شیوه شیخ خرقان را به کار می‌بندد و معتقد
 است که :

هر که در پیش حق به جان لزد در بر بوا حسن به بان لزد
 بهر حال بگذریم و بگذریم، نوشته بودید که قصد سفر تهران کرده اید نیت خیر
 مگردان که مبارک فالیت محمود منشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآهِلِ بَيْتِهِ
 وَعِترَتِهِ الطَّاهِرِينَ .

این فقیر محمد طاهر سید زاده هاشمی را با حضرت سلاله السادات
 العظام فدو الانام حاج سید حسین میر طاهر علی شاه مرشد طریقه علیه خاکسار
 جلا لی نفعنا الله ببرکات وجوده الکریم علاوه برد رویی و شرف انساب بخاندان
 نبوت نسبتی است بس نورانی و فیض اثر . و این نسبت عبارت است از اخوت و موافقت
 و محبتی لله و فی الله که فیما بین مرحوم حضرت فطبا العارفین حاج بهار علی شاه یزدی
 فطبا سلسله علیه خاکسار جلالی و جد این فقیر مرحوم حضرت سید شیخ
 عبدالقادر الحسینی السوئی البرزنجی از کبار مشایخ سلسله علیه غوثیه قادریه
 قدس الله تعالی روحهما برقرار بوده است . این دو بزرگ مرد مدام الحیاة مرحوم
 سید شیخ عبدالقادر (منوقی ۱۳۰۹ هجری قمری) بتمام معنی صحبت هم دیگر را

تفتیم _____ بیست و یک

مغنم می‌شمرند، هر سال که مرحوم حاج بهارعلیشاه بدیدن ایشان بقریه
 دولت آباد روانسر تشریف می‌بردند. مرحوم سید شیخ عبدالقادر بانهایت کریم
 واحترام خدا فلاد و ماه ایشان را پذیره می‌شدند، گاهی که جدم برنوفت بیشتر
 ایشان اصراری نمودند بانهدید مرحوم حاج بهارمواجه می‌شدند که: اگر اجازه
 عزیت ندهی بدو نخواهد حافظ خواهر رفت. چه اسراری در بین این دو برصادق
 خدای دوست می‌گذشت؟ الله اعلم. اشعاری با هر سروده بودند یک شعر از جدم
 و یک شعر از مرحوم حاج بهار و نیز مرحوم حاج بهار چند نسخه می‌چون را برای جدم
 بنظم آورده بودند که آن اشعار و آثار همه و همه با تمام دارائی پدرم در سال ۱۳۲۴ هجری
 بغارت رفت. از یاد کارها بر بالای اصطر باغ دولت آباد که جای باصفائی است سکو
 بنام سکوئی حاج بهارعلیشاه باقی است. مرحوم پدرم که مردی قوی حافظه بود مقدار
 از آن اشعار را در حفظ داشت و گاهی برای این کمترین میخواندند و از غفلت کاری آنها را
 یاد داشت نکردم، مرحوم حاج بهارعلیشاه در زمان مرحوم پدرم سید
 قیدار هاشمی مشهور به سید الدوله « نیز ناد را ایران بودند هر سال بدولت آباد تشریف
 می‌آوردند و ده الی پانزده روز تشریف می‌داشتند و پدرم کمال خلاص را بجای آوردند.
 ناگهائی که از گذشتگانم باین فقیر رسیده است مرحوم حاج بهارعلیشاه قدس سره

مردی بوده است عارف بالله و صاحب نظر و بکالات صوریّه و معنویّه آراسته و بمثل
معنی متبع کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دقیقه از طاعات
و نوافل از شخص مغذّس ایشان و مریدان نشان فوّت نمیشده است، آن مرحوم در احتساب
نسبت بمردان نیز بسیار سخت گیر بوده و غایت امر بمعروف و نهی از منکر را بر آنان اجراء می فرمود
اند، از مغفوره چراغ علی شاه از مریدان آنحضرت که در قرینه نیل از دره سجای منوط
و متأهل شده بود شنیده می گفتم: یکسال مدتی در حضور حضرت درویش
شمران بودیم، قریب هفتاد نفر از فقرا و خاکسار، هر صبح در اقل شغل آنحضرت
بنفسه ما را عموماً برای اداء نماز صبح بیدار می فرمودند.

گفتیم این فقیر را مضاعفاً بر اتحاد حسب و نسب نسبت دیگری با جناب حاج میرزا
ثابت است، آن نسبت این است که مرحوم حاج بهار علی شاه بموجب اجازه لفظی و
کتابی بخط و مهر خودشان نظر بکفایت ذاتی و معنوی مرحوم حاج مسنور علی شاه
رافدس ستره بخلاف مطلقه و اجازه خودشان در سلسله علیه خاکسار
جلالی تعیین و همچنین مرحوم حاج مسنور علی شاه جناب حاج میرزا طاهر علی شاه را
نظر بکمال معرفت و استعداد فطری و لیاقت بخلاف ثابته و اجازه خودشان
در این سلسله علیه معین داشته اند. فقیر هر نوّه مرحوم سید شیخ عبدالقادر

وما هر کدام به يك واسطه بآن دو بزرگ مرد میرسیم و از این حیث هر دسری
 همدیگریم. رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْنَهُ أَجْمَعِينَ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ مُحِبِّي أَوْلِيَائِكَ
 بِحُرْمَةِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْبَرَرَةِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ .

روی اصل این لطیفه و نسبتها است که جناب حاج میر طاهر علی شاه دامت
 فیوضانه این فغیر را با همه بی دانشی بنوشتن تقریظ کونه فی بر صلوات و ثناء و اینها
 شیخ کبیر وفدوه فائزین بوحده وجود محمد بن علی حائمی طائی شهید بحی الدین ابن عمر
 رضی الله تعالی عنه برکت رزائی فرموده اند .

این صلوات و ثناء رساله مختصری که در ایران سال ۱۳۱۲ قمری هجری چاپ
 رسیده است ، صلوات از حضرت رسول اکرم شروع می شود و بحضورت مهدی
 خاتمه می یابد صلوات الله وسلامه علیه و علی اهل بیت و عتره الطاهرين . بدیهی
 صلوات وسلام و ثناء ابن عربی بر رسول اکرم و اهل بیت و عتره طاهره انحضرت علیهم
 الصلاه والسلام از دید است نه از شنید و ثمره کشف و شهود است نه نیجه حدثنی
 الغلان عن الغلان . یعنی اوبعین الیغین مقامات عالیله آن حضرات را علیهم الصلوات
 والسلامات می دیده است و بر شخصیت معظمه آن بزرگان صلوات و ثناء می نموده
 است . البته تکرار چنین صلواتی برای مرید سالک تأثیرش بیشتر است . سبک سبک

صلوات نیز بسبب این عربی شبیه است . و اگر کسی بگوید این نوع صلوات خاص
 شیعیان است می گوئیم: مقام این عربی والا از آن است که او را در قیل و قال ظاهر بینان^{سم}
 گفتیم اومی دیده است و صلوات می فرستاده است ، او بحقیقت علی شناس بوده است
 کما اینکه در کتاب الفتح حان المکیه هرجا اسم علی را آورده بجای کرم الله وجهه باقی
 الله عنه یا علیه السلام ، صلی الله علیه وسلم برایش گفته است ، هیچ کس در هر ط^{نقه}
 و مشربی که هست بدو عشق اهل بیت بجائی نرسد و این عشق هر وقتی مؤثر است
 که زبان را از اسائه ادب در حق صحابه کرام باز دارند .

و اما راجع به تشیع ابن عربی ، امام عبد الله یافعی رضی الله عنه ، در کتاب
 مرآة الجنان ذیل و فایع سال ۶۶۱^{هـ} گوید ، ذَهَبی بر ابن عربی خورده میگوید که علی را
 بر عثمان تفضیل داده است ، و میگوید او شیعه بوده است . و من از ذَهَبی در عجم
 مکر دانسته است که جمعی از بزرگان ائمه محققین ما از قبیل : سفیان ثوری و محمد
 بن اسحق و حسین بن الفضل و بلکه آنها که منسوب بکوفه هستند عموماً علی را بر عثمان^ن
 تفضیل میدهند . و اگر ابن عربی را بواسطه دو بیت که از او نقل می کنند اگر بصور^{مسلم}
 این دو بیت از خود او باشد شیعه بدانند باری ، زیرا در این دو بیت تصریح کرده^{ست}
 که علی علیه السلام وصی است .

أدين بما دان الوصي ولا أرى سواء وإن كانت أمينة متحدى
ولو شهدت صفتين خيلى لأعذرت وساء بنى حربى هناك مشهدى

در این جانتیممًا للفائده ابن عربی را از زبان عارف ربانی شیخ عبد الوهاب شمرانی
رضی الله عنه که خود از مردان راه بوده و ذکر آن حضرت را در کتاب طبقات الاخیاء
آورده است تعریف می کنیم: و از زمره مشایخ است عارف کامل محقق مدقّق و احدا کا برآز^{فین}
بالله سیّدی بحی الدین بن العربی رضی الله عنه. محققان اهل الله اجماع دارند بر بزرگوار^ی
او در سائر علوم و کما اینکه کتابهایش بر آن شاهد است. و انکار منکرین بر او بواسطه باریکی
و نازکی سخن اوست و لا غیر. اینها انکار می کنند اشخاصی را که بدون سلوک طریق
ریاضت بمطالعه آثار ابن عربی می پردازند، زیرا می ترسند که شبهه در عقایدشان
بهم رسد و قبل از آنکه بتوانند آن شبهه را بر وفق مراد شیخ ابن عربی تأویل نمایند بمیزند.
شیخ صفی الدین بن ابی منصور و جزا و شیخ ابن عربی را در ترجمه اش بولایت کبری و عرفان
سنوده اند، شیخ صفی الدین در عناوین و الغاب و کوید: هو الشیخ الامام المحقق
راسخ جلاء العارفين والمقربين صاحب اشارات الملوکیة والتجلیات القدسیة والانفا
الروحانیة والفتح الموفق والكشف المشرق والبصائر الخارفة والستر اثر الصادقة والمعارف
الباهرة والحفایق الزاهرة له المحل الارفع من مراتب العرف فی منازل الانس والمورد العذب

فی مناهل الوصل والطول الاعلی من معارج الدنوا والقدم الراسخ فی التمكن من احوال
 النهایة والباع الطویل فی التصرف فی احکام الآیة وهو لحدار کان هذه الطريق ^{عنه} ^{رضی الله}
 وهی بن سیدی عبدالله بن اسعد یا فی رضی الله عنه ترجمه اور آ آورده است
 دبرای او بعرفان و ولایت قائل است . و شیخ ابو مدین ابن عربی را سلطان العارفین
 لقب داده است « رضی الله تعالی عنهما » و کلام ابو مدین فوی زین دلیل است بر
 بزرگواری و جلالت قدر ابن عربی . کتابهای او بین مردم مشهور است مخصوصاً در
 مملکت روم (مقصود تصرفات سلاطین آل عثمان است) او رضی الله عنه در ابتدا منشی
 یکی از ملوک عرب بود ، بعد طریق زهد و عبادت پیش گرفت و مصر و شام و حجاز
 و روم را سیاحت نمود ، و در هر مملکتی او را ثانی فی است . شیخ عزالدین بن عبدالسلام
 از اکابر علماء شافعیه و شیخ الاسلام مصر بر ابن عربی خورده می گرفت تا اینکه
 بصحبت سید ابوالحسن شاذلی نایل گشت و احوال این طایفه را شناخت سپس
 ابن عربی را ولّی و عارف و قطب بخواند . وفات ابن عربی بسال ۶۳۱ هجری بوده است
 رضی الله تعالی عنه و عتاجا جه آمین .

در پایان از اینکه جناب حاج میرزا طاهر علی شاه محض استفادۀ عموم مسلمانان
 و بالاختصار برادران خاکسار جلالی بتجدید چاپ رسالۀ ابن عربی اقدام فرموده اند
 سپاسگزار
 بیست و هفت

سپاسگذاری می نماید ، و این خود یکی از چندین کار خوبی است که حق سبحانه و تعالی
معزی الیه را بر انجام آن توفیق کرامت فرموده اند .

و قد فرغ الفقير محمد طاهر سيّد زاده الهاشتي الشافعي القادري من اعداد
هذا التّاريخ بخطه في يوم السبت ١٢ شهر ربيع الاول سنة ١٤١٢ هـ حامداً لله تعالى
ومصلّياً على رسوله المصطفى وآله .

فهرست فستی از مؤلفان ابن عربی از کتابهای بزرگ چندین مجلدی نارسالات
کوچک چند صفحه‌ی، منقول از کتاب جامع کرامات الاولیاء تألیف الشیخ یوسف
التبها فی البیان، چاپ بیروت ج ۱ - ص ۲۰۷ - ۲۰۹ :

- ۱- المصباح فی الجمع بنی الصحاح
- ۱۲- مناهج الارتقاء فی انقضاء احوال النفس الجانی^{اللقا}
- ۲- اختصار مسلم
- ۱۳- کنه ما لا بد للرید منه
- ۳- اختصار بخاری
- ۱۴- المحکمة فی الحکم واذان رسول الله صلی الله علیه و سلم
- ۴- اختصار المحلی
- ۱۵- الخلاف فی آداب الملأ الاعلی
- ۵- الاحتفال فیما کان علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم من سنی الاحوال
- ۱۶- کشف الغین
- ۱۷- سراسمآء الله الحسنی
- ۶- الجمع والتفصیل فی اسرار معانی التنزیل
- ۱۸- شفاء العلیل فی ایضاح التبیل
- ۷- الجذوة المقلبة والخطر المختلصة
- ۱۹- عقلة المستوفز
- ۸- مفتاح السعادة فی مقرر الدخول الی طرق الادب
- ۲۰- جلاء القلوب
- ۹- المثلثات الواردة فی القرآن العظیم
- ۲۱- التخیق فی الكشف عن ستر الصدیق
- ۱۰- الاجوبة عن المسائل المنصورة
- ۲۲- الاعلام باشارات اهل الاوهام
- ۲۳- الافهام فی شرحه
- ۱۱- متابعة القطب

- ٢٤- السراج الوهاج في شرح كلام الخلاج
- ٢٥- المنخب في ماثر العرب
- ٢٦- نتائج الأفكار وحدائق الأزهار
- ٢٧- الميزان في حقيقة الإنسان
- ٢٨- المحجة البيضاء
- ٢٩- كثر الأبرار فيما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
- ٣٠- مكافأة الأنوار فيما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
- عن الله تعالى من الأخبار
- ٣١- الأربعين المتقابله
- ٣٢- الأحاديث الأربعين في الطوال والعين
- ٣٣- التدبيرات الالهية في اصلاح المحاكم الانسانية
- ٣٤- تعلو النفس بالجسم
- ٣٥- انزال الغيوب على سائر القلوب
- ٣٦- اسرار قلوب العارفين
- ٣٧- مشاهد الاسرار القدسية ومطالع الانوار الالهية
- ٣٨- الخلاه
- ٣٩- المنهج السديد في شرحه
- ٤٠- انش المنقطعين
- ٤١- الموعظة الحسنه
- ٤٢- البغية
- ٤٣- الآخرة الفاخرة في ذكر من انفع به في طريق
- الآخرة من انسان وحيوان ونبات ومعدن
- ٤٤- المبكى والغايات فيما حروف المعجم من الآيات
- ٤٥- مواقع النجوم
- ٤٦- الانزالات
- ٤٧- الموجود
- ٤٨- حلية الابدال
- ٤٩- انوار الفجر
- ٥٠- الفتوحات المكية

- ٥١ - ناج الترجم
٥٢ - النصوص
٥٣ - الرصوص
٥٤ - الشواهد
٥٥ - العطب والامامين
٥٦ - روح القدس
٥٧ - التنزيلان الموصلة
٥٨ - اشارات القران في العالم والانسان
٥٩ - القسم الالهي
٦٠ - الاسماء الالهية
٦١ - الجمال والجلال
٦٢ - المنع فيضاح السهل المنع
٦٣ - شروط اهل الطريق
٦٤ - الانوار فيما يخص صالحة الخلو من الاسرار
٦٥ - عنقا مغرب
٦٦ - عنقا اهل علم الكلام
٦٧ - الابداد والكون
٦٨ - الرسائل
٦٩ - الاشارات في الاسرار
٧٠ - الالهيات والكتابات
٧١ - النجدة
٧٢ - انشاء الجداول والدوائر
٧٣ - الاعلاق في مكارم الاخلاق
٧٤ - روضة العاشقين
٧٥ - الميم والواو والتون
٧٦ - المعارف الالهية وهو القديوان
٧٧ - المبشرات
٧٨ - الرحلة
٧٩ - العوالي في أسانيد الاحاديث
٨٠ - الاحدية

٩٦- القُدَم	٨١- العَويَّة الرَحميَّة
٩٧- الصَّادِر والوَارد	٨٢- الجَّامِع، وَهُوَ كِتَاب
٩٨- المَلِك	٨٣- الجَلَالَةُ العَظِيمَةُ
٩٩- الوَارِد والوَاردَات	٨٤- المَجْد
١٠٠- القُدْس	٨٥- الدِّيمُومِيَّة
١٠١- الحَيَاة	٨٦- الجُود
١٠٢- المِثْبَةُ	٨٧- القِيُومِيَّة
١٠٣- العِلْم	٨٨- الإحْسان
١٠٤- الفُهوَانِيَّة	٨٩- الفَلَك والسَّعَادَةُ
١٠٥- الرِّفْع	٩٠- الحِكْمَةُ
١٠٦- العَيْن	٩١- العَزَّة
١٠٧- المِيَاه	٩٢- الأَزَل
١٠٨- رُكْن المَدَائِن	٩٣- النُّون
١٠٩- المَبَادِي	٩٤- الإِبْدَاع
١١٠- الزَّلْفَةُ	٩٥- الخَلْق والْأَمْر

١١١ - الرقيم	١٢٦ - اللذة والالم
١١٢ - الدعاء	١٢٧ - الحق
١١٣ - الاجابة	١٢٨ - الحمد
١١٤ - الرمز	١٢٩ - المؤمن والمسلم والحسن
١١٥ - الرتبة	١٣٠ - القدر
١١٦ - البقاء	١٣١ - الشأن
١١٧ - القدر	١٣٢ - الوجود
١١٨ - الحكم والشرائع	١٣٣ - التحويل
١١٩ - الغيب	١٣٤ - الوحي
١٢٠ - مفايح الغيب	١٣٥ - الانسان
١٢١ - الخرائن العلمية	١٣٦ - التركيب
١٢٢ - الرياح اللوايح	١٣٧ - المعراج
١٢٣ - الريح العقيم	١٣٨ - التوايح والانفاس
١٢٤ - الكثر	١٣٩ - الملل الارواح
١٢٥ - التدبير والتفصيل	١٤٠ - التحل

١٤١- البرزخ	١٥٦- مراتب الكشف
١٤٢- الحسن	١٥٧- الأبيض
١٤٣- الفسطاس	١٥٨- الكرى
١٤٤- العلم	١٥٩- الفلك المشحون
١٤٥- اللوح	١٦٠- المبدأ
١٤٦- الخفة والطرفة	١٦١- الجسم
١٤٧- المعرفة	١٦٢- الثمان
١٤٨- الاعراف	١٦٣- المكان
١٤٩- زيادة كبد النون	١٦٤- الحركة
١٥٠- الأسفار في نتائج الأسفار	١٦٥- العالم
١٥١- الاجزاء المنشققة والمباينة ^{المتفرقة}	١٦٦- الآباء العلويين والامهات السفليات
١٥٢- الجبال	١٦٧- التجم والتشجر
١٥٣- الطبق	١٦٨- سجود القلب
١٥٤- التمل	١٦٩- الرسالة والنبوة والمعرفة والولاية
١٥٥- العرش	١٧٠- الغايات التسعة عشر

١٧١- الجنة	١٨٦- خصوص الحكم، خصوص حكم نهار
١٧٢- النار	١٨٧- نتائج الاذكار
١٧٣- الحضرة	١٨٨- اختصار السيرة النبوية المحمدية
١٧٤- المناظر بين الانسان الكامل	١٨٩- اللوامع
١٧٥- التفصيل بين الملك والبشر	١٩٠- الطوالع
١٧٦- المبشرين الكبري	١٩١- اللوائح
١٧٧- محاضرة الابرار ومسارها في اختيار	١٩٢- الاسم والرتب
١٧٨- الاولين	١٩٣- الفصل والوصل
١٧٩- العباد ما يعول عليه، وهو كالنصائح	١٩٤- مراتب العلوم
١٨٠- إيجاز اللسان في الترجمة عن القرآن	١٩٥- الوهب
١٨١- المعرفة	١٩٦- انتفاش النور
١٨٢- شرح الاسماء	١٩٧- النحل
١٨٣- النخائر والاعلاق	١٩٨- الوجد
١٨٤- الوسائل	١٩٩- الطالب والمجذوب
١٨٥- النكاح المطلق	٢٠٠- الادب

٢٠١- الحال	٢١٦- الصحو والسكر
٢٠٢- الشريعة والحقيقة	٢١٧- التجليات
٢٠٣- الحكم والسطح	٢١٨- القرب والبعد
٢٠٤- الحق	٢١٩- المحو والاثبات
٢٠٥- المخلوق	٢٢٠- المخاطر
٢٠٦- الافراد وذوو الاعداد	٢٢١- الشاهد والمشهد
٢٠٧- الملامية	٢٢٢- الكشف
٢٠٨- الخوف والرجاء	٢٢٣- الولد
٢٠٩- الغبض والبسط	٢٢٤- التجريد والتفريد
٢١٠- الهيبة والانس	٢٢٥- الغزوة والاجتهاد
٢١١- اللسانين	٢٢٦- اللطائف والعوارف
٢١٢- المواصي	٢٢٧- الرياضة والتجلي
٢١٣- الليلية	٢٢٨- المحو والتحق
٢١٤- الفناء والبقاء	٢٢٩- التودد والمجور
٢١٥- الغيبة والحضور	٢٣٠- المثلون والمثلين

- ٢٣١- المنة والهمة
٢٣٢- الغزوة والغيرة
٢٣٣- الفنون والمطالعات
٢٣٤- الوفائ
٢٣٥- الحروف المعنى
٢٣٦- التدنى والتدلى
٢٣٧- الترجمة
٢٣٨- السّتر والحلو
٢٣٩- التّون
٢٤٠- الحتم والطبع
٢٤١- كتاب الصلوات وشرح منافع
أئمة المعصومين عليهم السّلام

ଆହୁରି

شرح حالات محیی الدین عربی

محمد بن علی بن عبدالله الشیخ الاکبر الملقب به محیی الدین المعروف بالعربی والقشیری الطائی الحاتمی الاندلسی قدس الله رُسمه از اعاجیب روزگار و نادره دهر خلاق معانی وجود و خداوند ارباب کشف و شهود است در معارج کمالات صوری و معنوی بپایه ارتقا جست که محاسب و هم احصاء آن نتواند و در سیر عجایب عوالم شهود بمقامی جای گرفت که جز هذا طور و راء طوُر العَقل در حقش شاید گویند در کسوت فقر و قناعت باقتدار قوه صبر و ریاضت جلباب علائق بشریت را از خود بطوری خلع نموده که از مستی مکاشفات روحانیه بهستی عالم طبیعت میل باز گشت نمی کرد و در نسج عبادات بدیعۀ عرفانیه بحدی استیلا داشت که هیچیک از اعظم مشایخ طریقت قماش حقیقت معرفت بدان زیبایی نیاز است در میدان فضل و دانش چنین یگانه بود که دوست و دشمن رازبان ستایش در فضائلش یکسان است و در مضمار وسیع معرفت بمثابه مسلم است که موافق و مخالف در مجارات عباراتش بادیه پیمای وادی اذعانند آنانکه لاف ارادتش میزنند چنانش میستایند که دانش و خرد را جز تحیر نیفزایند و اشخاصی که با عوجاج عقاید متهمش نموده دامن با نسبت

تخطئه و تضلیلش آلایند باز از مراتب فضلش کاستن نتوانند. داود بن محمود بن محمد رومی قیصری که در جرك سُراح رساله فصوص بوده و خود از پیروان فصوص وی بشمار آید در اطراء تحلیلانش بمثابه افراط نماید که بدین گونه القابش ستاید الشَّيْخُ الْكَامِلُ الْمُكْمَلُ قُطْبُ الْعَارِفِينَ و امام الموحِّدین و قُرَّةُ عُیُونِ الْمُحَقِّقِینَ و ارثُ الانبیاء و المرسلین خاتیم الولایة المحمَّدیة کاشف الاسرار الالهیة الذی لا یَسْمَحُ بِمِثْلِهِ الدُّهُورُ و الایة عَضَارِ و لایأتی بِقَرِینَةٍ الْفَلَکُ الدَّوَّارُ مُحِیی الْمِلَّةِ وَالْحَقُّ وَالَّذِینَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ و اَرْضَاهُ و جَعَلَ عَلَی جَنَانِهِ مَوْطِنَهُ و مَثْوَاهُ و بعضی از اجله مشایخ متأخرین که همواره با سر پنجه خصومت رخساره تحقیقاتش میخراشد باشدت عداوت بر بلندی فهمش اعتراف نموده و سهام ملامت در توبیخش چنین میترشد و ذکر مُهِمَّتِ الدِّینِ فی فُتُوحَاتِهِ الْمَکِیَّةِ مُکْرَآتٍ مِنَ الْقَوْلِ و الاعتقادِ یَضِيقُ بِذِکْرِهَا الْمَقَامُ و قد قَلِبَهَا کَثِیرٌ لِدَقِّقَةِ فَهْمِهِ و عَظَمِ تَمْوِیْهِهِ حَتَّى اَنَّ فِخْرَهُمْ وَ شَرَفَهُمْ عِنْدَهُمْ فَهَمُّ کَلَامِهِ فَضْلًا عَنْ اَنْ یَرُدُّوهُ یعنی جماعت کثیره از علما عقاید و اقوال محیی الدین را که در کتاب فتوحات مکیه برشته نظم کشیده در پذیرفته و فهمیدن کلمات ویرا اسباب شرف و افتخار خود دانسته اند زیرا که حدت ذهن و وجودت فهم و کرشمه عبارات او نه بحدی بوده که این جماعت از گفتار او تخلف توانند یا آنکه دست از آستین خصومت در آرند و با وی دعوی همسری نمایند بالجمله این عارف بیمانند و این سالک دانشمند باتفاق جمعی از علماء سیروسرافین نقود در شهر رمضان سنه ستین و خمسمائة در مدینه مرسیه که از مدائن شرقیه جزائر اندلس است از ظلمات رحم بعرضه ولادت قدم گذارد و در همان سامان ممالک غریبه نشو و نما کرد تا بسن هیجده سالگی که موسم بهار زندگی و زمان

حضرت عود و نصرت عیش است مبادی علوم رسمیه را در مدینه مرسیه و بلدة قرطبه از خلف بن عبدالملك بن بشكوال بن يوسف كه از اجله و مشاهیر فضلاى اندلس بود فرا گرفت چون درسنة ثمان و سبعین و خمسمائة خلف بن عبدالملك را در مدینه قرطبه اجل موعود در رسید آن سالك هوشمند بهوای تلمذ ابی بكر محمد بن خلف بجانب اشبیلیه شتافت و مدتی در آن حدود بسربرد و بعد از تحصیل غرض و تکمیل مرام كه خاطر از تهذیب ظاهرأ فراغت داد بتجلیه سرو تحلیه یاطن پرداخت باقوت ریاضات عقلانیه و شدت مجاهدات نفسانیه زنگ آلایش وكدورت علائق را از آئینه خاطر زدودن گرفت تا آنكه نسیم الطاف الهیه و نفحات عوالم قدسیه در مضمار فؤاد وی بوزید آثار مكاشفات غیبیه و انوار اتصالات معنویه در خود مشاهدت نمود از اقامت بلدة اشبیلیه بطوری بیطاعت شد كه دشنة صبرش بیکجای گسیخته گشت باشتیاق زیارت مكه معظمه زاده الله شرفا روی بمدینه قرطبه در آورد و در آنجا مكاشفة کلیه برای وی دست داد چنانچه خود در فصوص گوید و اعلم انه لما اطلعنی الحق و اشهدنی اعیان رسله کلهم البشیرین من آدم الی محمد صلوات الله علیهم اجمعین فی مشهداقت فیہ بقرطبة المغرب سنه ست و ثمانین و خمسمائة ما کلّمنی اَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الطائِفَةِ الْاِهُودِ فَاخْبَرَنی بسبب جمیععتهم و رأیته رجلا ضخمافی الرجال حسن الصورة لطیف المحاوره عارفا بالامور کاشفها و دلیلی علی کشفه لها قوله ما مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيتِهَا اِنَّ رَبِّيْ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ حاصل ترجمه و لباب مقصود آنكه در عالم مثال مطلق و فسحة خیال منفصل اشباح تمامی انبیاء مبشرین را از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین در یک مجمع و مقام بلندی

که من خودم در آن مقام ارجمند بودم دیدم سبب جمعیت آن بزرگان در گه حق را پرسیدم هیچیک از حاضرین آن محضر شریف منت پاسخ بر من نگذاشت مگر حضرت هود علی نبینا وعلیه السلام که مرد عظیم الجثه وحسن الصورة ولطیف المحاوره بود و از سبب اتفاق آن جمعیت آگاهم نمود فاضل قیصری در شرح فصوص گوید سبب جمعیت انبیا آن بود که شیخ را از الطاف الهیه مژده قطبیه عهده دهند و رتبه ولایت وقت بخشند مع القصه بعزیمت زیارت بیت الله الحرام از آن ممالک بیرون آمد روزگار درازی در مکه معظمه و نواحی حجاز معتکف بود. کتاب فتوحات مکیه را که از تصانیف کبیره اوست در اوان سعادت اقتران اقامت آن بلاد محترمه برشته نظم و تحریر در آورد و کتاب الجامع والعلل ابو عیسی محمد بن عیسی بن ضحاک ترمذی را که از کتب معتبره و از صحاح اخبار اهل سنت و جماعت است در نزد زاهدین رستم که از اجله و مشایخ فقهای آن عهد بود قرائت کرد بعد از تشکیل مجاهدات و تکمیل ریاضات از مکه معظمه رخصت انصراف یافته جانب خطه دمشق را وجه همت ساخت و در آن دیار بارگشود مدتی در محضر افادات عبدالصمد خورشانی ملازمت نمود و جمعی از رؤسای مشایخ طریقت نیز مانند شیخ سعدالدین حموی و شیخ عثمان رومی و اوحدالدین کرمانی و جلال الدین محمد رومی صاحب مثنوی در آن اوقات شهر دمشق را مقر اقامت نموده باشیخ کامل جلیس خلوت و انیس وحدت بودند کتاب فصوص الحکم را که از کتب نفیسه اوست در روزگار اقامت دمشق حسب الامر حضرت ختمی مرتبت صلوات الله وسلامه علیه بنظم و تألیف در آورد چنانچه خود گوید اما بعد فانی رأیت رسول الله فی مبشرة اریتهافی العشر الاخر

من المحرم لسنة سبع وعشرين وستمائة بمحرسة دمشق وبيده كتاب فقال لي هذا كتاب فصوص الحکم خذوه واخرج به الى الناس ينتفعون به فقلت السمع والطاعة لله ولرسوله واولى الامر منا كما امرنا حاصل مقصود آنکه در محروسه دمشق در عالم مثال مقید و خیال متصل که عبارت است از رؤیای صالحه شرف اندوز زیارت جمال عظیم المثال حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه شدم کتابی دست مبارک گرفته بودند فرمودند بگیری این کتاب فصوص الحکم را و بر مردم آشکار کن تا از مضامین آن منتفع گردند بالجمله دربلده واحده استقرار نداشت گاهی محفل هدایت و ارشاد در محروسه دمشق تشکیل میداد گاهی رخت اقامت بموصل میکشید و چندی در بغداد بسر میبرد و مدتی هم در قونیه و ملطیه روم ساکن شد آوازه فضل و حسن سیرت و صحت سریرت آن عارف سالک اطراف و اکناف عالم را فرا گرفت و ذکر جمیاش در آفاق روزگار منتشر شد چنانچه در علم تصوف و سلوک عرفانی سرآمد عهد و منحصر بفرود بود در علم ادب و حدیث و خطابت نیز عدیل و نظیر نداشت قاضی شمس الدین بن خلکان در کتاب و فیات الاعیان در حق وی چنین گوید و طبق ذکره دنیا و آفاقها کان جمیل الجملة والتفصیل محصلا للفنون احسن تحصیل وله من الادب انشاء الذی لا یلحق وتوالیقه تشهد بالتقدم وکان مقتدرا علی الکلام انتهى محمد بن ابی المعالی واسطی دبشی گوید که وی تمامی فنون و علوم را در بلاد مغرب که موطن اصلی خود بود از علماء کاملین آن ممالک تحصیل و تکمیل کرد بر شعب و فنون علم ادب تعلق خاطر حاصل نمود براستکشاف قواعد آن میل وافر بهمرسانید و در هر یک از علوم رسمیه گوی سبقت از همگنان خود بسربرد

و بعزیمت زیارت مکه معظمه از دیار غربیه مفارقت نموده دیگر بدان سرزمین که موطن اصلی او بود میل معاودت نکرد همواره احادیث و اخبار را از حافظ ابوطاهر صدرالدین احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم سلفی اصبهانی که از اجله حفاظ و مشایخ ضباط آن عهد بشمار میرفت بر سبیل اجازه روایتی که در آن عهد معمول بوده برای تلامذه و مستفیدین محفل افاضات خود روایت میکرد مطرز و اوراق گوید شیخ عارف را بغیر از حافظ ابوطاهر شیوخ اجازه روایتی بسیار بوده اند که نقل احادیث و اخبار از آنها مینموده که من جمله آنهاست شیخ جمال الدین ابوالبرکات و یونس بن یحیی بن عباس و عبدالوهاب بن علی بغدادی صوفی و فقیه ابو عبدالله محمد بن عبدالله حجری و ابوالولید احمد بن محمد بن محمد العربی و ابو عبدالله محمد بن عیشون و جماعتی نیز مانند ابوالحسن علی بن عمر الوافی و غیروی از مرویات شیخ نقل کرده اند محدث نیشابوری گوید احادیث محیی الدین معمول علیه طبقات عرفا و صوفیه است و در نزد اکثر عامه و بعض امامیه نیز روایات او را از اخبار صحیحیه شمارند باز دیشی گوید ناسکین شریعت و سالکین طریقت و طالبین حقیقت بجهت رشاد و استرشاد از ممالک قاصیه و بلاد نائیه بمحض روی شد رحال مینمودند و در حلقه افاضاتش از هر گروهی انبوهی بودند وی نیز گاهی در بلده قونیه اقامت میکرد و زمانی مسند افاضت در شهر ملطیه میگسترده انتهی در تحقیق مذهب و تشخیص مسلك شیخ جمعی از علماء سیر را مذهب معهودی است و هر يك از محققین اهل نظر را مشرب مخصوصی و الناس فی حقّه بین افراط و تفريط جمعی از اهل خبر و یرا در سلك علماء سنت و جماعت منظوم

داشته و بعضی او را از محبین خالص العقیده اثنی عشریه پنداشته اند و برخی بواسطه شطحیاتی که از وی سر زده از تشیع و تسنن او چشم پوشیده از موضوع هر دو مذهب بیرونش دانند و جماعتی او را از جمله اولیاء حق شمرده جلالت مقامش را بالاتر از آن دانند که در تشخیص مذهبش سخن رانند و للناس فیما یعشقون مذاهب از آنجاییکه وی از بدایت سیر تا نهایت سلوک در بلاد تسنن بسر برده و در مابین آن جماعت نشو و نما میکرد ظواهر اغلب مصنفات خود را مطابق قواعد آنها نوشته بدین واسطه جماعتی که ویرا در جرگه علماء سنت شمارند در اثبات مدعای خود برهان خارجی لازم ندارند و اشخاصی که مانند ابن فهد حلی و شیخ بهائی و محقق فیض و مرحوم مجلسی اول و قاضی نورالله تستری و محدث نیشابوری و غیر اینها پای مردی در اثبات تشیع وی فشارند آنها نیز در اثبات حقانیت خود دلائل و براهین بسیار دارند فاضل معاصر در کتاب روضات گوید محمد بن علی المغربی الحاتمی الطائی الاشیلی الاندلسی ثم المکی ثم الدمشقی الملقب محیی الدین ابن العربی کان من ارکان سلسلة العرفاء واقطاب ارباب المکاشفة والصفاء مماثلاً ومعاصراً للشیخ عبدالقادر الحسنى الجیلانی المشتهر قبره ببغداد بل جماعة اخرى من كبار هذه الطائفة المنتشر ذکرهم فی البلاد الا ان القائل بکونه من جملة الشيعة الامامية بين هذه الطائفة موجود بخلاف اولئك الجنود وتصنيفاته ايضاً كثيرة وتحقيقاته معروفة عند اهل البصرة حاعل مقصود آنکه محیی الدین عربی از جمله اعظام و ارکان سلسلة عرفا بوده و از جمله اقطاب ارباب کشف و صفا بشمار میرود با شیخ عبدالقادر حسنی جیلانی که قبرش در بلدة بغداد است معاصر و در

طریقت با او مماثل بوده بجز آنکه در خصوص محیی الدین عربی
 جمعی از علماء امامیه اثبات تشیع نموده و او را درجرك علماء شیعه
 اثنی عشریه شمرده اند بخلاف عبدالقادر و سایر معاصرین وی که از این
 نسبت بکلی دور افتاده و از این احتمال بمراتب مهجور مانده اند محدث
 نیشابوری در کتاب رجال کبیر خود گوید الشیخ محیی الدین ابو عبدالله
 الطائی الحاتمی الاندلسی المغربی اصلاً المکی نزلاً ثم الدمشقی کان
 من اکابر العرفاء و مصنفیهم وله کتب معروفه و له ایضاً قصائد و اشعار و
 کانت له ید طولی فی علم الحروف و من استخراجہ اذا دخل السین
 فی الشین ظهر قبر محیی الدین فلما دخل السلطان سلیم الشام تفحص عن
 قبره و عمره بعد الاندراس و منه ما انشد فی ظهور القائم علیه السلام اذا
 دار الزمان علی حروف باسم الله فالمهدی قاما و اذا دار الحروف عقب
 صوم فاقروا لفاطمی منیّ سلاماً ظاهر تصانیفه علی مذهب العامة لانه کان
 فی زمن شدید و قد اخرجنا عباراته الناصه علی خصائص المذهب
 الامامیه الاثنی عشریه فی کتاب میزان التمزیز فی العلم العزیز انتهى حاصل
 مقصود آنکه شیخ را بجز از فضائل و کمالات صوریه از مرموزات
 حروف مقطعه که از جمله علوم مختصه اولیاست بصیرتی بوده و در
 آن باب استنباطاتی نموده و از جمله آن کنایات غیبیه که با حروف
 مقطعه بدان اشارت کرده کلمه اذا دخل السین فی الشین ظهر قبر محیی-
 الدین است که از وی حکایت شده گویند زمانیکه سلطان سلیم داخل
 مملکت شام شد و قبر شیخ را عمارت نمود صداقت مضمون این رمز
 آشکار شد و نیز رمزی در ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه بروی
 اسناد داده اند اذا دار الزمان علی حروف الی آخره مطرز اوراق گوید

بر فرض صحت این اسناد اینگونه رموز را بجز راسخین در علم کسیرا قدرت فهمیدن نیست در تفسیر صافی در باب حروف مقطعه فواتح سور گوید التَّخاطُبُ بِالْحُرُوفِ الْمُفْرَدَةِ سُنَّةُ الْأَحْبَابِ فِي سُنَنِ الْمُحَابِّ فَهُوَ سِرُّ الْحَبِيبِ مَعَ الْحَبِيبِ بِحَيْثُ لَا يَطْلُعُ عَلَيْهِ الرَّقِيبُ، شعر: بین الْمُحِبِّينَ سِرٌّ لَيْسَ يُفْشِيهِ قَوْلٌ وَلَا قَلَمٌ لِلْخَلْقِ يَحْكِيهِ و از جمله دلائلی که محدث نیشابوری در صراحت تشیع وی حکایت نماید این عبارت است قال فی الباب الثامن عشر وَثَلَاثُمِائَةِ مِائَةِ مِائَةِ شَارَعَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَمْ يَقُلْ لَهُ بِمَا رَأَيْتَ بَلْ عَاتَبَهُ سُبْحَانَهُ لِمَا حَرَّمَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْيَمِينِ فِي قِصَّةِ عَائِشَةَ وَ حَفْصَةَ بِقَوْلِهِ جَل و علا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَكَانَ هَذَا مِنْ أَمَّا أَرْتَهُ نَفْسُهُ فَلَوْ كَانَ هَذَا الدِّينُ بِالرَّأْيِ لَكَانَ رَأْيُ النَّبِيِّ أَوَّلِي مِنْ رَأْيِ مَنْ لَيْسَ بِمَعْصُومٍ إِلَى أَنْ قَالَ فِي بَابٍ آخَرٍ مِنْهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَدَّانَ اللَّهُ بِالرَّأْيِ وَ هُوَ الْقَوْلُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ وَ بُرْهَانٍ مِنْ كِتَابٍ وَلَا سُنَّةٍ وَلَا إِجْمَاعٍ وَ أَمَّا الْقِيَاسُ فَلَا أَقُولُ بِهِ وَلَا أَقْلِدُ فِيهِ جُمْلَةً وَاحِدَةً فَمَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْنَا الْإِخْذَ بِقَوْلِ أَحَدٍ غَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمَّا دَلَالَتُ بَابِ عِبَارَتِ بَرْتَشِيعِ وَی چنانچه محدث نیشابوری تصور نموده این است که علماء تسنن در اجراء احکام شرعی دلیلی قیاس را در مقابل کتاب و سنت و اجماع برهان مستقل دانسته عمل بر مقتضای آن را متبع شمارند از آنجاییکه عقیده شیخ مخالف اعتقاد علماء جماعت بوده براین معنی انکار بلیغ آورده میگوید عمل نمودن بر رأی خود بدون دلیل شرعی اگر جایز بود برای حضرت ختمی مرتبت که منزلت و مقام عصمت داشت مجوز میشد با آنکه رأی شریف آن حضرت مسلماً از احتمال

زلت معصوم است خدای تعالی ویرا در متابعت رأی خود بخطاب
یا ایها النبی لم تحرم عتاب فرمود پس در این صورت متابعت قیاس که در
واقع رأی بدون دلیل است احدی را مجوز نخواهد بود و نیز از جمله
دلائلی که جمعی از علما بر تشیع وی احتجاج آورده اند عبارات
مبسوطه ایست در کتاب فتوحات که آنرا شیخ الفقهاء والمتکلمین
بهاء الملة والدين شیخ بهائی اعلى الله مقامه در کتاب اربعین ملخصاً نقل
نموده و او نیز از کنایات آن عبارات بر تشیع وی تفسیر جسته و عین
عبارت اربعین همین است خاتمة انه لیعجبنی کلام فی هذا المقام للشیخ
العارف الکامل محیی الدین بن عربی آورده فی کتابه الفتوحات المکیة
قال فی الباب الثلثمائة والستّ والسّتين من الكتاب المذكور ان الله خلیفة
یخرج من عتره رسول الله وفاطمة یواطی اسمه اسم الرسول جدّ الحسین بن
علی بن ابیطالب یبایع بین الرکنی والمقام یشبه رسول الله فی الخلق یفتح
الخاء وینزله فی الخلق یضم الخاء و أشعد الناس به اهل الکوفة یعیش
خسماً أو سباً أو تسعاً یضغ الجزية ویدعو الی الله بالسيف ویرفع المذاهب
عن الارض ولا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه مقلد العلماء اهل الاجتهاد
لما یرونه یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون کرها تحت حکمه
خوفاً من سيفه یفرح به عامة المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه العارفون
من اهل الحقائق عن شهود و کشف بتعریف الهی له رجال الیه یؤمنون
دعوتہ و یصرونه و لولا ان السیف یدیه لافتنی الفقهاء یقتله و لكن الله
یظهره بالسيف والکرم فیطمعون و یخافون و یقولون من غیر ایمان بل
یضمرون خلافه و یعتقدون فیہ اذا حکم بغير مذاهبهم انه علی ضلالة
فی ذلك الحكم لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد وزمانه قد انقطع و ما بقی

مَجْتَهِدٌ فِي الْعَالَمِ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُوجِدُ بَعْدَ اثْمَتِهِمْ أَحَدًا لَهُ دَرَجَةُ الْاجْتِهَادِ وَأَمَّا مَنْ يَدَّعِي التَّعَرِّيفَ الْإِلَهِيَّ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ فَهُوَ عِنْدَهُمْ مَكْنُونٌ فَاسِدٌ الْخِيَالِ لَا يَلْتَفِتُونَ إِلَيْهِ إِنَّهُيَ كَلَامُهُ. فَتَأَمَّلْهُ بَعَيْنَ الْبَصِيرَةِ وَتَنَاوُلْهُ بِيَدٍ غَيْرِ قَصْبَرَةٍ خُصُوصاً قَوْلَهُ إِنَّ اللَّهَ خَلِيفَةٌ وَقَوْلَهُ أَسْعَدُ النَّاسَ بِهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ وَقَوْلَهُ لِأَنَّهُمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ أَهْلَ الْاجْتِهَادِ وَزَمَانَهُ قَدْ انْقَطَعَ إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ عَسَى أَنْ تَطَّلَعَ عَلَى مَرَامِهِ وَاللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ حَاصِلُ مَقْصُودِ أَظْهَارِ عَقِيدَةِ صَحِيحِهِ

است برو جود حضرت قائم عجل الله فرجه و چون مفاهیم عباراتش واضح است حاجت بترجمه لفظ ندارد و وجه دلالت این عبارت بر تشیع وی چنانکه شیخنا البهائی قدس سره تعرض نموده اند بچندین جهة است یکی آنکه در آغاز عبارت گوید ان الله خلیفه یخرج یعنی برای خداوند تعالی شأنه خلیفه موجودیست که بعد از این ظهور خواهد کرد و این عقیدت بخلاف کافران و منکران است چه آنها اگر چه بر ظهور مهدی موعود معترفند ولی حی موجود دانستن مهدی از خصائص جماعت امامیه است و دیگر آنکه گوید و اسعد الناس به اهل الکوفه و این عقیدت نیز از مختصات طایفه اثنی عشریه است که گویند آفتاب امامت حضرت قائم از مکه معظمه طلوع نموده از آنجا مستقیماً تشریف فرمای کوفه خواهند شد و بعد از تملک کوفه و اطاعت کوفیان لشکر بسایر بلاد خواهند فرستاد و دیگر آنکه جمیع تشنیعاتی که در این عبارت بر جماعت فقها نموده تماماً محصور است برحالت فقیهان جماعت و پیروان آنها چنانکه تصریحاً گوید لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد وزمانه قد انقطع یعنی بعد از ظهور آن حضرت فقهای جماعت ایمان واقعی بدان حضرت نیاورده طریق مخاصمت پیمایند چه میگویند

بعد از ائمه اربعه محمد بن نعمان ابو حنیفه و مالک بن انس و احمد بن حنبل و محمد بن ادریس شافعی طرق اجتهد بکلی مسدود است و هر فتوایی که بخلاف آراء این فقهاء اربعه صادر شود مردود و احکام الهیه حضرت حجة را که مخالف آن مجعولات است نامشروع شمارند و تعریفات الهیه را که بغیر از طریق اجتهد ظاهری است محال انگارند بالجمله سید محدث جزائری بعد از نقل این عبارت فتوحات در ذیل آن چنین گوید:

وَهُوَ كَلَامٌ أَنْبَى بِلِ رَبِّ مَا لَاحَ مِنْهُ حُسْنُ الْإِعْتِقَادِ وَالرَّدُّ عَلَى أَهْلِ الرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ كَأَبَى حَنِيفَةٍ وَأَحْزَابِهِ وَلَكِنَّ الظَّاهِرَ أَنَّهُ كَلَامٌ خَالَ عَنِ التَّعَصُّبِ وَإِنْ كَانَ صَاحِبُهُ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ بِلَا كَلَامٍ. صاحب روضات این اشعار را نیز از کتاب وصایای او روایت نموده و بوی مستند داشته: وَصَّى إِلَهُهُ وَوَصَّتْ رُسُلُهُ فَلَمَّا كَانَ النَّاسُ يَهْمُ مِنْ أَفْضَلِ الْعَمَلِ لَوْلَا الْوَصِيَّةُ كَانَ الْخَلْقُ فِي عَمَةٍ وَبِالْوَصِيَّةِ دَامَ الْمُلْكُ فِي الدُّوَلِ قَاعْمِدَ إِلَيْهَا وَلَا تَهْمَلْ طَرِيقَتَنَا إِنَّ الْوَصِيَّةَ حُكْمُ اللَّهِ فِي الْأَزَلِ حاصل مقصود آنست که خداوند تعالی شانه در عالم ناسوت برای اجراء نوامیس الهیه بقوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفه تعیین خلافت نمود و سایر انبیاء مرسلین هر یک برای تکمیل و حفظ شریعت خود و وصی قرار دادند اگر آیین توصیت رسم دیرین انبیا نبود تمامی مردم گرفتار حیرت و ضلالت بودند و این اشعار آبدار نیز که نسج خاطر او است کاشف است از حسن ضمیر و صفاء نیت وی زیرا که عقیده علماء تسنن آنست که تعیین وصی بر خدا و پیغمبر لازم نیست و او از جهة اشعار از حسن طویت خود با این اشعار آبدار عقیده صافیانه خود را اظهار نموده و بر مخالفت طریقه جماعت تعریض آورده قاضی نور الله تستری در کتاب مجالس شرح حالت او را چنین سراید: او حدالموحدین محیی الدین محمد

ابن علی العربی الطائی الحاتمی الأندلسی از خاندان فضل وجود بوده از حضیض تعلقات و قیود باوج اطلاق و شهود صعود نموده نسبت خرقه وی بیک واسطه بحضرت خضر علی نبینا وعلیه السلام میرسد و حضرت خضر بموجب تصریح مولانا قطب الدین انصاری صاحب المکاتب خلیفه حضرت علی بن الحسین علیه السلام است شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر این آیه که: قَالَ فِيهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْاَرْضِ روایت نموده که حضرت خضر با بعضی از نظر یافتگان در گاه گفته که من از موالیان علی و از جمله موکلان بر شیعه اویسم و از بعضی درویشان سلسله نور بخشیده شد که هر یک از مشایخ صوفیه اظهار ملاقات خضر نماید یا خرقه خود را بدو منسوب سازد فی الحقیقه اخبار از التزام مذهب شیعه نموده و اشعار بعقیده خود در باب امامت فرموده کلام شیخ در فتوحات بروجی که سابقا مذکور شد در اعتقاد او بامامت و وصایت ائمه اثنی عشر نسبت بسید بشر صلوات الله علیهم صریح است و در عنوان فص هرونی از کتاب فصوص ایمانی دقیق بحديث منزلت فرموده و در رساله مشهوده خود ذکر ایمان بامامت خلفا را طی نموده و اشارات لطیف بوجوب اعتقاد امور واقعه در روز غدیر که از آن جمله تعیین خلافت حضرت امیر است فرموده تا آنجا که گفته: وَوَقَفَ فِي حِجَّةٍ وَذَاعَهُ عَلَى كُلِّ مَنْ حَضَرَ مِنْ اتِّبَاعِهِ فَخَطَبَ وَذَكَرَ وَخَوَّفَ وَحَذَّرَ وَوَعَدَ وَآوَعَدَ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ قَالَ هَلْ بَلَغْتُ فَقَالَ بَلَغْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ أَشْهَدُ بِأَنَّكَ كُنْتَ غَاثُ الْمَتَأَدِّ خَرِينِ سِيدِ مُحَمَّدٍ نَوْرِ بَخْشٍ نَوْرِ اللَّهِ مَرْقَدِهِ وَبَاطِنِيهِ وَبَاطِنِيهِ بود تصحيح عقیده شیخ را بوجه اکمل و اتم نموده و این اشعار را نیز که در طریقه موالات اهل بیت اظهار است قاضی تستری بروی مستند

داشته: رَأَيْتُ وَلَئِي آلِ طَهٍ وَسَبِيلَةَ لَارِغَمٍ أَهْلَ الْبُعْدِ يُورِثُنِي الْقُرْبَىٰ، فَمَا طَلَبَ الْمُبْعُوثُ أَجْرًا عَلَى الْهُدَىٰ بِبَيْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ. مطرز اوراق گوید عبارت عنوان فص هرونی که قاضی تستراز اشارات آن عبارت بشارت تشیع داده این است فص حکمة امامیه فی کلمة هرونیة تفهیم اشعار این عبارت بر حدیث منزله شرح مبسوطی لازم دارد باید دانست که حدیث منزله از احادیث مستفیضه و در نزد بعضی از اخبار متواتره است هریک از جماعت شیعی و سنی آن حدیث شریف را بروجه مخصوصی روایت نموده اند جمال الدین یوسف که سبط ابوالفرج جوزی و از فضلاء اهل سنت و جماعت است از احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه آن جماعت است بدینسان روایت نماید: قَالَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ قَبْكِي عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا يُنْكِيكَ فَقَالَ لَمْ تَوَاحُ بِبَنِي وَبَيْنَ أَحَدٍ فَقَالَ إِنَّمَا أَذْخَرْتُكَ لِنَفْسِي ثُمَّ قَالَ لِعَلِّي أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ وَمُحَمَّدُ بْنُ نَعْمَانَ مَعْرُوفٌ بِشَيْخٍ مَفِيدٍ عَلَى اللَّهِ مَقَامُهُ بَابِنِ الْمَعْلَمِ مَشْهُورٌ است این حدیث شریف را در کتاب ارشاد چنین حکایت نموده گوید در هنگامه غزوه تبوک حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مدینه منوره بر جای خود بخلاف و نیابت باز گذاشت و در آن اثنا بواسطه ارجافی که از ارباب غرض و منافقین یثرب بظهور رسید آن حضرت بتعاقب رسول برخاست بمو کب همایون رسالت ملحق شد و معروض داشت یا رسول الله إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ خَلَقْتَنِي مَقْتًا وَاسْتِثْقَالَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ارْجِعْ يَا أَخِي إِلَىٰ مَكَانِكَ فَإِنَّ الْمَدِينَةَ لَأَنْصَلِحَ إِلَيْهَا أَوْ بِكَ فَإِنَّ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي وَدَارِ هِجْرَتِي وَقَوْسَتِي أَمَا تُرَضَىٰ أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي بِالْجُمْلَةِ رُوَايَ عِلْمَايَ

امامیه رضوان الله علیهم اجمعین از این حدیث شریف بر خلافت آن حضرت برهان قاطعی استخراج نموده گویند تمامی منزلتهای هارونی بقرینه عموم منزله و وجود استثناء نبوت بمقتضای این حدیث متواتر برای حضرت امیر ثابت است و منجمله آن منزلتها خلافت وی بوده برای حضرت موسی پس حضرت امیر نیز از روی میزان عمومی این حدیث دارای خلافت بلا فصل محمدی باشد کما فی هرون لموسی فضلی سنت و جماعت که در اطفاء نورانیت این برهان با هر زحمت عصیبت بر خود راه داده اند در جواب این احتیاج واضح چنین گویند که اثبات خلافت حضرت امیر بمیزان عمومی این حدیث در صورتی صحیح است که وجود خلافت در خود هرون مسلم باشد تا آنکه بمیزان عموم منزله نظیر همان خلافت برای حضرت امیر ثابت شود و حال آنکه حضرت هرون خود اصاله شریک نبوت موسی بوده نه خلیفه و جانشین وی چنانکه شارح قوشچی گوید: وَلَوْ سَلِمَ فَلَيْسَ مِنْ مَنَازِلِ هَارُونَ الْخِلَافَةُ وَالتَّصَرُّفُ بِطَرِيقِ النَّبَاةِ عَلَى مَا هُوَ مُقْتَضَى الْإِمَامَةِ لِأَنَّهُ شَرِيكُ لَهُ فِي النَّبُوَّةِ وَقَوْلُهُ اخْلُفْنِي لَيْسَ اسْتِخْلَافًا بَلْ مُبَالَغَةٌ وَتَأْكِيدٌ فِي الْقِيَامِ بِأَمْرِ الْقَوْمِ چون این مقدمات معلوم شد گوییم از آنجاییکه شیخ عارف را هوای تشیع بر سر بوده از این عبارت دو گونه بشارت از حدیث منزله داده یکی آنکه ابهامی در ظاهر عبارت نصب نموده بطوری که ممکن است از ظاهر عبارت بطور ابهام چنین قصد شود که حکمت طایفه امامیه در کلمه هارونیه است که حدیث منزله و لفظ اخلفنی باشد و دیگر آنکه بجهة مخالفت علمای جماعت از انکار خلافت هارونی که عقیده آن جماعت است استکشاف نموده مقام هارونی را صریحا بالفظ امامت عبارت آورد و از مخالفت

جماعت مبالاة نکرد و نیز قاضی تستری در شرح حالت حضرت سلمان فارسی این عبارات را که دلیل حسن طوبیت شیخ است از فتوحات وی روایت نماید هَذَا شَهَادَةٌ مِنَ النَّبِيِّ لِسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ بِالطَّهَارَةِ وَحِفْظِ الْآلِ حَيْثُ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَشَهِدَ اللَّهُ لَهُمْ بِالطَّهْرِ وَذَهَابِ الرَّجْسِ عَنْهُمْ وَإِذَا كَانَ لِأَيُّضٍ إِلَيْهِمُ الْأَمْطَرُ مُقَدَّسٌ وَحَصَلَتْ لَهُ الْعَيْنَةُ إِلَّا إِلَهِيَّةُ بِمَجَرَّدِ الْإِضَافَةِ فَمَا ظَنُّكَ بِأَهْلِ الْبَيْتِ فِي نَفُوسِهِمْ فَهُمْ الْمُطَهَّرُونَ بَلْ عَيْنُ الطَّهَارَةِ بِالْجَمْلَةِ أَكْرَحُ مِنْ أَمْثَالِ أَيْنِ كَوْنِهِ عِبَارَاتِ بَأَوْجُودِ كَلِمَاتِ مُتَظَاوِرَةِ

دیگری که مرجح سنیت او است اثبات تشیع وی مشکل است ولی بعد از ملاحظه تضاعیف این عبارات که دفاتر و تصانیف او بآنها مملو و مشحون است یقین عادی حاصل میشود بر اینکه ضمیر ویرا از محبت آن ازواج مقدسه سروری بوده و قلب سلیمش از مشکوة انوار طاهره اکتساب نوری نموده چنانکه این مناقب ائمه اثنی عشریه را که بطور اختصار ترجمه میشود جمعی از نتایج خاطر او شمرده و آن تصنیف شریف را بر سلامت ارادت وی آیت محکم دانسته و بر قوت ایمان او برهان اعظم گرفته بالجمله تفصیل فرقه سیم که بواسطه صدور بعضی از شطحیات ویرا از موضوع هردو مذهب خارج دانند بر سبیل اختصار آنست اولاً باید دانست که کلمه شطح را هریک از محققین طریقت شرح و تفسیری نموده اند محقق جرجانی گوید الشَّطْحُ عِبَارَةٌ عَنْ كَلِمَةٍ عَلَيْهَا رَائِحَةٌ رُغُونَةٌ وَدَعْوَى وَهُوَ مِنْ زَلَّاتِ الْمُحَقِّقِينَ فَإِنَّهُ دَعْوَى بِحَقِّ يَفْصَحُ بِهَا الْعَارِفُ مِنْ غَيْرِ إِذْنِ الْهَيْ بِطَرِيقِ يَشْعُرُ بِالنَّبَاهَةِ وَشَيْخُ مُحْيِي الدِّينِ خُودْ گَوید الشَّطْحُ عِبَارَةٌ عَنْ كَلِمَةٍ عَلَيْهَا رَائِحَةٌ رُغُونَةٌ وَدَعْوَى وَهِيَ نَادِرَةٌ أَنْ تَوْجَدَ مِنَ الْمُحَقِّقِينَ وَدَرِ اصطلاح متأخرین این جماعت شطحیات کلماتی را گویند که از سالك مجذوب

در حین استغراق مستی و سکروجد و غلبه شوق صادر میشود که دیگران طاقت شنیدن آن نکنند و او خود نیز اگر از حالت محبوبه و شکاری صحو آید از آنگونه گفتار ناهنجار اظهار کراهت و انکار نماید چنانکه شمه از تمثیل این داستان را جلال الدین محمد رومی در کتاب مثنوی در شرح حالت طیفور بن عیسی بن آدم معروف بابی یزید بسطامی که از فرائد عصر خود بوده برشته نظم در آورده و در تبدل حالات او گوید: بامریدان آن فقیر محتشم بایزید آمد که یزدان نک منم چون گذشت آن حال گفتندش صباح تو چنین گفتی و این نبود صلاح - و او خود نیز از اینگونه کردار ندامت و استغفار نموده گفت: حق منزله از تن و من با تنم - چون چنین گویم بیاید کشتنم - تا آنکه مجدداً تبدل حالات ثانویه از برایش دست داده ثانیاً گفت: مست گشت او باز از آن سفراق رفت - آن وصیتهایش از خاطر برفت - عشق آمد عقل او آواره شد - صبح آمد شمع او بیچاره شد - چون همای بیخودی پرواز کرد - آن سخنها بایزید آغاز کرد - عقل را سیل تحیر در ربود - زان قوی تر گفت کاول گفته بود - و میگویند چون صدور اینگونه کلمات از روی عقیده راسخه نیست و منشاء آن تبدل حالانی است که از اختیار سالک خارج است بدین واسطه موجب قدح و طعن نمیشود زیرا که اینگونه واردات از عوارض حالانی است که از قید اراده و حکم اختیار خارج است بلی در صورتیکه این حالت استمراری حاصل نماید که کاشف از عقیده راسخه باشد موجب کفر و مستحق قتل خواهد بود **تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَنَسْتَجِيرُ إِلَيْهِ بِالْجَمْلَةِ** اگر چه در میان کلمات محیی الدین اینگونه شطحیات موجود نیست ولی کلمات دیگری که با ظواهر شریعت مخالف است بسیار است و تمامی آن

کلمات را هم شطحیات گفته‌اند چنانکه قاضی شمس‌الدین بن خلکان در خاتمه ترجمه او گوید وَلَوْلَا شَطَحِيَّاتٌ فِي كَلَامِهِ لَكَانَ كُلُّهُ اِجْمَاعٌ وَ تفصیل این شطحیات و شرح این کلمات را قاضی تستر بطور اختصار نقل نموده و هریک از آنها را بر سبیل اجمال و مناسب مقام توجیه و جبهی کرده و عین عبارتش این است علاءالدوله سمنانی بایوست فقاہتی کہ میدانی در بسیاری از حواشی فتوحات بزرگی حضرت شیخ اعتراف نموده و در خطاب بوی نوشته اَيُّهَا الصِّدِّيقُ وَاَيُّهَا الْمَقْرَبُ وَاَيُّهَا الْوَلِيُّ وَاَيُّهَا الْعَارِفُ الْحَقَّانِي اما او را در آن معنی کہ حضرت حق را وجود مطلق گفته تخطئه کرده وَلَيْسَ هَذَا اَوَّلُ قَارُورَةٍ كَسِرَتْ فِي الْاِسْلَامِ چه بسیاری از علماء شام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محیی‌الدین کرده‌اند در قول بوحدت وجود و در آنکه عبادت اصنام حق است و در آنکه رسل استفاده معرفت از خاتم الاولیاء میکنند و در آنکه عذاب کفار منقطع خواهد شد الی آخره مخرر اوراق گوید: اگر چه قاضی فاضل بعد از حکایت این مؤاخذات هریک از آنها را بر محمل صحیح حمل نموده ولی مقصود محیی‌الدین از اینگونه کلمات و رای آن توجیهاتست و اشخاصی را کہ از مبادی و مقدمات علم تصوف و اصطلاح آن جماعت بصیرت کامله حاصل نباشد تحقیق این مطالب برای او در نهایت اشکال است و مناسب اینگونه مختصرات نیست لکن بطلان مؤاخذة اولای علاءالدوله را کہ در باب وجود مطلق دانستن حضرت حق نموده در ضمن ترجمه مناقب اثنی عشریه باستشهاد کلمات جمعی از اساطین حکمت و بتصریحات واضحہ سید الحکماء و المتالہین سید استاد میرزا ابوالحسن اصبہانی دامت ایام افاضاته واضح و مبرهن نموده و غرض محیی‌الدین را در آنکه

از وجود مطلق وجود بشرط لا اراده نموده است ثابت کرده ام اما تفصیل فرقه چهارم که مقام شیخ و نظائر او را بالاتر از این تعینات دانند و آنها را از اینگونه قیود آزاد شمارند بر سبیل اجمال آنست میگویند طریقه سنی و شیعه هر يك وسیله و راه ظاهری هستند برای دست آوردن فرمایشات حضرت رسول و آوردن عبادات شرعیه بمیزان قبول و هر يك از این طرق ظاهریه را حد محدودیست از مسائل ضروریه و حجابات مخصوصی است از احکام اجماعیه که هیچيك از مجتهدین این دو مذهب را در طریق رسوم ظاهریه جایز نیست از آن حجابات اجماعیه تجاوز نموده و از آن حدود ضروریه تعدی نمایند خواه در اصول عقاید باشد و یا در احکام شرعیه فرعیه مثلاً حرمت و جواز متعه در این دو مذهب از فروعات ضروریه است هیچيك از مجتهدین سنی را جایز نیست که آن حجاب اجماعی خودشانرا خرق نموده حکم بجواز متعه بدهند چنانکه جماعت فقهای شیعه را حد آن نیست که از حد ضرورت مذهبی تعدی نموده و انکار جواز متعه را مرجح دانند و حکم بحرمت متعه نمایند و اما عرفا و سالکین که با قدم فقر و ریاضت سلوک راه باطن نمایند اگر چه در مبادی سیرو آغاز سلوک محکومند بر اینکه عبادات و اعمال خود را در تحت تعبد و قیودات حتمیه یکی از طرق ظاهریه قرار دهند ولی در غایات سلوک که فتح ارباب مکاشفات نموده و تحصیل مقام ولایت و قطبیت نمایند تمامی مطالب را خود بلا واسطه از مشکوة نبوت و حضرت ولایت استفاضه نموده و مقام عین الیقین حاصل مینمایند و در آن صورت یصیر الخبر عیاناً و الحدیث مشافهة آنگاه هر چه در عالم مکاشفه برأی العین مشاهدت نمودند همان را تبعیت نمایند بدون آنکه ضرورت مذهبی

را حاجب دانند یا آنکه اجماع ملتی را مانع شمارند و خواه موافق مذهب شیعه باشد یا مطابق مسلک سنی کما یقول المولوی المعنوی مذهب عاشق ز مذهبها جداست - عشق اضطراب اسرار خداست چنانکه محیی الدین خود در فص داودی گوید وَلِلَّهِ فِي الْأَرْضِ خَلَائِفُ عَنْ اللَّهِ هُمُ الرُّسُلُ وَأَمَّا الْخَلَافَةُ الْيَوْمَ فَعَنِ الرُّسُلِ لِأَعَنِ اللَّهُ فَإِنَّهُمْ لَا يَحْكُمُونَ إِلَّا بِمَا شَرَعَ اللَّهُ الرَّسُولُ وَلَا يَخْرُجُونَ عَنْ ذَلِكَ غَيْرَ أَنْ هُنَادِقَةٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَثْنَا لَنَا وَ ذَلِكَ فِي أَخَذِ مَا يَحْكُمُونَ بِهِ عَمَّا هُوَ شَرَّحَ لِلرَّسُولِ فَقَدْ يَظْهَرُ مِنَ الْخَلِيفَةِ مَا يُخَالِفُ حَدِيثَنَا مَا مِنَ الْحُكْمِ فَيَتَحَيَّلُ أَنْتَهُ مِنَ الْاجْتِهَادِ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ وَ إِنَّمَا هَذَا الْإِلَامُ لَمْ يَثْبُتْ عِنْدَهُ مِنْ جَهَةِ الْكُشْفِ ذَلِكَ الْخَبَرُ عَنِ النَّبِيِّ وَلَوْ ثَبَتَ لَحَكَمَ بِهِ وَإِنْ كَانَ الطَّرِيقُ فِيهِ الْعَدْلُ عَنِ الْعَدْلِ فَمَا هُوَ بِمَعْصُومٍ مِنَ الْوَهْمِ وَلَا مِنَ الثَّقَلِ عَلَى الْمَعْنَى فَيَمُثِلُ هَذَا يَقَعُ مِنَ الْخَلِيفَةِ الْيَوْمَ وَ نِيزَ دَرَفَصُ اسْحَاقِي گويد فَمَنْ شَهِدَ الْأَمْرَ الَّذِي قَدْ شَهِدْتَهُ يَقُولُ يَقُولِي فِي خِفَاءٍ وَ إِعْلَانٍ وَلَا تَلْتَفِتْ قَوْلًا يُخَالِفُ قَوْلَنَا وَلَا تَبْذُرِ السَّمَرَاءَ فِي أَرْضِ عَمِيَانٍ چنانکه حاصل این تقرير را صدرالحکماء و المتألهين صدرالدين شیرازی در موارد متعدده ذکر نموده از آن جمله در کتاب مفاتیح گوید: قَالُوا جِبْ عَلَى الطَّالِبِ الْمُسْتَرَشِدِ إِتْبَاعُ عُلَمَاءِ الظَّاهِرِ فِي الْعِبَادَاتِ وَ مُتَابَعَةُ الْأَوْلِيَاءِ فِي السَّيْرِ وَالسُّلُوكِ لِيُفْتَحَ لَهُ أَبْوَابُ الْغَيْبِ وَ عِنْدَ هَذَا الْفَتْحِ يَجِبُ لَهُ الْعَمَلُ بِمُقْتَضَى عِلْمِ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ مَهْمَا امْكُنَ وَإِنْ لَمْ يُمْكِنِ الْجَمْعُ بَيْنَهُمَا فَمَا دَامَ لَمْ يَكُنْ مَغْلُوبًا لِحُكْمِ السَّوَادَةِ وَ الْحَالِ أَيْضًا يَجِبُ عَلَيْهِ إِتْبَاعُ الْعِلْمِ الظَّاهِرِ وَإِنْ كَانَ مَغْلُوبًا لِحَالِهِ بِحَيْثُ يَخْرُجُ عَنْ مَقَامِ التَّكْلِيفِ فَيَعْمَلُ بِمُقْتَضَى حَالِهِ لِيَكُونَهُ فِي حُكْمِ الْمَجْذُوبِينَ وَ كَذَلِكَ الْعُلَمَاءُ الرَّاسِخُونَ فَإِنَّهُمْ فِي الظَّاهِرِ مُتَابِعُونَ لِلْعُقَمَاءِ الْمُجْتَهِدِينَ

وَأَمَّا فِي الْبَاطِنِ فَلَا يَلْزِمُ لَهُمُ الْإِتِّبَاعُ لِشُهُودِهِمْ الْأَمْرَ عَلَى مَا فِي نَفْسِهِ فَإِذَا كَانَ
 إِجْمَاعُ عُلَمَاءِ الظَّاهِرِ فِي أَمْرِ مُخَالَفٍ مُقْتَضَى الْكَشْفِ الصَّحِيحِ الْمُوَافِقِ
 لِلْكَشْفِ الصَّحِيحِ النَّبَوِيِّ وَالْفَتْحِ الْمُصْطَفَوِيِّ لَا يَتَكُونُ حُجَّةً عَلَيْهِمْ فَلَوْ
 خَالَفَ فِي عَمَلٍ نَفْسِهِ مِنْ لَهُ الْمَشَاهِدَةُ وَالْكَشْفُ إِجْمَاعٌ مَنْ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ
 لَا يَتَكُونُ مَلُومًا فِي الْمَخَالَفَةِ وَلَا خَارِجًا عَنِ الشَّرِيعَةِ لِأَخْذِهِ ذَلِكَ عَنْ بَاطِنِ
 الرَّسُولِ وَبَاطِنِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ انْتَهَى. ولی وصول بدین مرتبه حاصل
 نمیشود مگر برای نادر از عرفا و اوحدی از ناس چنانکه شیخ الرئيس
 حسین بن عبد الله بن سینا گوید ز منزلات هوس کربرون نهی گامی. نزول
 در حرم کبریا توانی کرد. ولیک این عمل رهروان چالاک است تونازنین
 جهانی کجا توانی کرد بالجمله چون اینگونه اشخاص خود را صاحب
 مقامات مکاشفه میدانند تمامی احکام خود را در طبق مشاهدات خویش
 قرار میدهند از اینجهت بعضی از متتبعین کتب آنها جمله از احکام این
 اشخاص را موافق قواعد شیعه حکم بر تشیع آنها مینمایند و جمعی
 احکام دیگر را که مطابق قوانین اهل جماعت است ملاحظه
 نموده و آنها را در جرگه علماء سنت و جماعت شمارند و پاره
 از اشخاص که اختلاف مدارک این احکام را مشاهدت نموده پاره
 از آنها را مطابق سنی و جمله از آن احکام را موافق شیعه یافته و
 از علة و منشأ آن اختلافات خبردار نگشته بدین واسطه نسبة مجرد و
 تردید در مذهب و عدم استقلال در رأی واحد بدین اشخاص میدهند
 بالجمله محیی الدین در دهم شهر ربیع الآخر سنه ثمان و ثلثین وستمائه
 از این دارفانی در گذشت و او را در ظاهر دمشق که معروف بصالحیه است
 بخاک سپردند سید استاد دام مجده گوید اوقاتیکه جلال الدین محمد رومی

درس تربت شیخ مشغول ریاضت و استفاضات روحانیه بوده این شعر را گفته: اندرجبل صالحه کانست زگوهر زانست که ما غرقه دریای دمشقیم باز سید استاد گوید از جمله اشخاصی که در باب تشیع شیخ اقدام بلیغ داشته‌اند قاضی سید قمی بوده که در کتاب شرح اربعین خود کلماتی را که صریح در تشیع شیخ است از کتاب فتوحات مکیه التقاط نموده و در آنجا مندرج ساخته مع القصه کتب و مصنفات شیخ که اسامی آنها بنظر رسیده است: فصوص الحکم، فتوحات مکیه، شجرة نعمانية، مبادی و غایات انشاء الدوائر والجداول، کتاب الجمع والتفصیل فی معرفة معانی التنزیل، کتاب التدریجات الالهیه فی اصلاح المملكة الانسانیة، کتاب عنقاء مغرب فی معرفة ختم الاولیاء کتاب شمس المغرب کتاب المفاتیح الغیبیة کتاب مواقع النجوم کتاب مشکوة الانوار فیما یروی من الله تعالی من الاخبار کتاب النصائح علی الشرع المصطفوی الفائح کتاب غفلت المستوفر کتاب لطائف الاسرار کتاب التفسیر الکبیر قد بلغ تسعین مجلداً کتاب الوصایا الی اهل المعالم و در جمله القاب شیخ لفظ قشیری گفته شد گویند قشیری نام قبیله ایست منسوب بقشیر بن کعب و در اینجا یقیناً انتساب بآن قبیله مقصود نیست ابن خلکان گوید او را بجهة تصوف قشیری نامیدند و قشیری در میان صوفیه اسم طایفه مخصوصی نیست و ممکن است که معنی لغوی مقصود باشد زیرا که در آن عهود جماعت صوفیه در برابر آفتاب بانواع ریاضات صعبه تحمل مینموده‌اند بطوری که تشر جلد از برای آنها حاصل میشد وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ.

در تعریف حکمت و عرفان

الْفَلَسَفَةُ التَّشَبُّهُ بِالْآلِ بِحَسَبِ الطَّاقَةِ الْبَشَرِيَّةِ لِتَحْصِيلِ السَّعَادَةِ الْآبَدِيَّةِ
كَمَا أَمَرَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ أَيْ تَشَبَّهُوا بِهِ
فِي الْإِحَاطَةِ بِالْمَعْلُومَاتِ وَالتَّجَرُّدِ عَنِ الْجِسْمَانِيَّاتِ أَغَاذِ حِكْمَتِ وَفَلَسَفِهِ
دانستن حقایق موجوداتست باندازه بشریت و انجام آن متخلق شدن
باخلاق الهیه و دارا بودن بر عوالم عقلیه کما قال بعضهم بالعربیة الْحِكْمَةُ
صَبْرُورَةُ الْإِنْسَانِ عَالِمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًّا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ لَا فِي الْمَادَّةِ بَلْ فِي
صُورَتِهِ وَنَقْشِهِ وَهَيْئَتِهِ وَرَقِشِهِ واین فن شریف در عالم مدنیت و انسانیت
دانش بسیار بزرگی است که شرافت کبری و ریاست مطلقه او برفنون
علوم در نزد اهل خرد و دانش مسلم است زیرا که جمیع علوم عقلیه
و فنون صنایع که سهولت تعیش و زندگانی بنی نوع انسانی منحصر در آن
است هر يك شعبه از شعب آن علم شریف شمرده میشوند و گذشته از آنکه
جمیع علوم عقلیه از نتایج و فروع این علمند علوم مقدسه شرعیه
را نیز با این علم اختصاص مخصوص و ارتباط محکمی در میان است
زیرا که يك قسم اعظم علم شریعت که منبع هر گونه سعادت و مابه-
الامتیاز مابین هدایت و ضلالت است شعبه ایست از فلسفه اولی که نام

آن شعبه را حکمای اسلام حکمت الهی بمعنی اخص و حکمای یونان بزبان لاتین قدیم الزوجیا یعنی معرفت ربوبیات و اهل شریعت طاهره اصول عقاید نامند و در آن شعبه از اثبات باری تعالی شأنه و خدای شناسی و اثبات نبوت و از روز واپسین گفتگو نمایند چنانکه حضرت سید الموحّدين امیر المؤمنین صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَیْهِ در تحسین صاحبان آن علم فرمایند: رَحِمَ اللّٰهُ اَمْرًا اَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّ لِرَمْسِهِ وَعَلِمَ مِنْ اَيْنَ وَفِي اَيْنَ وَ اِلَى اَيْنَ. و قسم دیگر از علوم شریعت که علوم شرعیه فرعیه است آن نیز بر دو قسم است يك قسم از آن چون ابواب متاجر و معاملات و حدود و سیاسات غیر از ابواب عبادت یعنی مجموع افعال و اعمالی که صحت بجای آوردن و مقبولی آن بر نیت قربت مشروط نیست جمیع آنها شعبه هستند از فلسفه اولی که آن شعبه را در مقابل حکمت نظریه حکمت عملیه نام نهاده بتهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدّن قسمت کرده اند حکما و دانشمندان سابق همواره در آن مطالب تحقیقات نموده و دفاتر چند میپرداختند مانند کتاب الطهارة افلاطون الهی که ابوعلی میگوید از زبان یونانی عبری ترجمه نمود و سلطان الحکما محمد بن حسن نصیرالدین طوسی آنرا از زبان تازی پارسی در آورد و باخلاق ناصری موسوم کرد و از روی آن قواعد در ازمنه فتره مردم را امر بمعروف و نهی از منکر مینمودند تا اینکه حکمای اسلام بعد از نشر شریعت طاهره پاس ادب را رعایت نموده لجام قلم را از صوب آن تحقیقات منعطف داشتند چنانکه فاضل میبیدی در شرح هدایه اثیرالدین ابهری گوید: وَأِنَّمَا أَعْرَضَ الْمُصَنِّفُ عَنِ الْحِكْمَةِ الْهَلِيبِيَّةِ لِأَنَّ الشَّرِيعَةَ الْمُصْطَفَوِيَّةَ قَدْ قَضَتْ الْوَطَرَ عَنْهَا بِأَكْمَلِ وَجْهِ وَأَتَمِّ تَفْصِيلٍ. و این

سخن فاضل میبیدی از راه دانش و تحقیق است نه از باب تعبد و تقلید مذهبی، زیرا که حکما در حکمت عملیه سخن بطور عموم رانند و از عهده تفصیل جزئیات آن بیرون آمدن نتوانند چنانکه آنها در قواعد خود گویند هر آن معامله که از روی میل و اراده و اختیار واقع شود و مُتَعَاذِینَ بالغ و عاقل باشند عقل برهانی تجویز آن معامله را مینماید ولی قراردادن شرائط مخصوصه و امتیاز معامله ربوی از غیر خود از طاقت عقل خارج و بر عهده صاحب شریعت است که از باب مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ تمامی این قوانین عدلیه را مقنس و محکم سازد و این جزئیات را از همدیگر امتیاز دهد و بواسطه نارسایی عقول جزئی بود که در حین ورود حکم بتحريم ربا جمعی از ضعفاء العقول را از این حکم الهی حیرت و تعجب گرفته و گفتند: أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا وَإِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا بالجمله چنانکه دلیل عقلی قبل از ورود شریعت مطلقا حجت و رسول باطنی بود بعد از ورود شریعت ظاهره نیز حکم عقل را بکلی عاطل و مهمل نگذاشته دلیل عقلی را یکی از ادله چهارگانه علم فقه قراردادند و قسم دیگر از علوم شرعیه فرعیه افعال و اعمالی است که صحت بجای آوردن آن مشروط بر نیت قربت است مانند عبادات از فرائض و مندوبات و در این قسم از علم شریعت عقل را اگرچه بهیچ وجه من الوجوه راهی نیست ولی فهمیدن سروجوب تکالیف و قبولاندن آنها بدلیل لطف و غیره بر عهده دلائل و براهین عقلیه است پس علم حکمت و فلسفه اولی را قطع نظر از علوم عقلیه در علوم شرعیه نیز دخالت بسیار عظیمی است بدان واسطه خدای تعالی شأنه فوائد جلیله آن علم شریف را بآیه وافی هدایه

مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا أَوْ سَائِرَ آيَاتِ بَاهِرَاتِ بَسْتُود، نه چنان
 است که بر بعضی از او هام قاصره خطور نموده قواعد علم شریعت را مخالف
 قوانین حکمت شمارند صدرالحکماء و المتألهین صدرالدین شیرازی
 قَدْ سَرَّهٗ دَرِ اسْفَارِ مَتَعَالِيهِ گوید: تَبَّأُ لِفَلَسَفَةٍ لَا يُطَائِقُ قَوَائِمَهَا قَوَائِمُ الشَّرِيعَةِ
 الْمَطْهُرَةِ. محقق لاهیجی که از اعظم تلامذه و مستفیضین محفل افاضات
 صدر المتألهین و ملقب بفیاض بوده در دیباچه کتاب شوارق بعد از بیان
 موضوع حکمت و جهة امتیاز آن با موضوع علم کلام در خاتمه آن گوید:
 مذمت علم حکمت و فلسفه در میان علماء اسلام ابتداء از طوائف اشعریه
 که حسن و قبح عقلی اشیاء را انکار نموده بر تجسم و رؤیت معتقد بودند
 ناشی شده بسائر علماء سرایت نموده والا اغلب دلائل حکمیه با قواعد و
 اصول امامیه بل با بعضی ادله معتزله نیز موافق و معاضد است مطرز
 اوراق گوید که جهة مخالفت اشاعره با قوانین عقلیه بر سبیل اجمال
 آنست باید دانست که علم حکمت از علوم حقیقیه قدیمه است. و از
 قراری که از متون سیر و بطون تواریخ مستفاد میشود قبایل اعراب را
 درازمنهٔ سالفه که زمان جاهلیت بوده از قوانین مدنیت و قواعد علم
 حکمت اطلاعی نبود بر حسب نص کتاب مقدس جز سفک دماء و قتل
 اولاد و قطع انساب که در غایهٔ نشاط و نهایت انبساط ارتکاب بدینگونه
 ردائل را اسباب مفاخرت میدانستند از فضائل و کمالات دیگر خبردار
 نبودند مگر ارجوزه و اشعار چندی که در تعریف قتل و غارت و صفت
 بهره و بعیر با شهیق و زفیر می سرودند یا در تذکرهٔ اطلال بالیه و رسوم
 خالیه برشتهٔ نظم کشیده و آنرا نهایت علم و غایت فهم میسرودند و
 قصیدهٔ شغری از دی را که معروف بلامیه عرب و محصور بر تعریف

حیواناتست در تهذیب اخلاق تالی وحی پنداشته بر اطفال خود یاد میدادند تا آنکه آفتاب علم و آسمان دانش از آفاق بلاد حجازیه درخشیدن گرفت و پرتو انوار علوم آسمانی آن حضرت تمام امصار و اقطار عالم را روشن ساخت آن قبایل اعراب و حشیه که سالها در بدویت خو گرفته بودند به مدنیت و حضریت گرائیدند و بکیمیای قواعد عقلیه و نوامیس الهیه آن حضرت اخلاق رذیله آن جماعت ناسوتیه بصفات حسنه و اخلاق ملکوتیه محمدیه آغاز تبدل گذاشت و بمروور دهور بذور وحی الهی در مزارع دلهای آنها آثار روئیدن گرفت از براهین وحدت واجب و حقیقت ملائکه و سائر معقولات علمیه آغاز تحقیق و تفتیش نمودند و هر آنی دایره تحقیقات را توسعه جدیدی طالب شدند و در عهد خلفای عباسیین بر حسب ضرورت ترقیاتی که حاصل شده بود دفاتر حکمای یونان را از زبان لاتین و کریک بزبان تازی ترجمه کردند فقهای آن عهد نیز در تحقیقات آن علوم عقلیه رغبت نموده در اثبات واجب الوجود و تعداد صفات ذاتیه و نعوت ثبوتیه و سلبیه حضرت حق با قواعد و براهین فلسفه سخن راندند ولی مابین تحقیقات جدیده خود و مطالب عقلیه پیشینیان امتیازاتی ملحوظ نمودند یکی آنکه مباحث جدیده خود را بمناسبت اینکه اغلب مسائل آن در باب قدم و حدوث کلام الله بود بعلم کلام نامیدند و دیگر آنکه چون در علم فلسفه از حالات موجود بماهو موجود بحث میشود بدین واسطه اساتید حکمت بر حسب ضرورت بحثی مطلق موجود بماهو موجود را موضوع فلسفه قرار داده بودند و علمای اسلام بملاحظه اینکه در مطالب جدیده خود از صفات واجب و اثبات ذات او گفتگو مینمودند مطلق موجود را

تخصیص داده ذات واجب را موضوع علم جدید شمردند و بعد از مراجعه و تأملات زیاد از معایب موضوعیت ذات واجب مستحضر شده بعضی از آنها ذات واجب را با ذوات ممکنات و جمله معلوم بماه معلوم را موضوع علم جدید قرار دادند تا آنکه بالاخره از امتیاز موضوعی صرف نظر نموده موضوع کلام را با موضوع حکمت متحد دانسته امتیاز بحثی بمیان آوردند چه گفتند علم کلام بحث میکند از احوال موجود بماه موجود برنجویکه موافق قوانین اسلام باشد و از این قید آخری چنین ظاهر کردند که مباحث حکمت موافق قواعد اسلام نیست بالجمله بعد از اضافه این قید آخر در تعیین و تشخیص آن گفتگوها نمودند جمعی از آنها که بواسطه انتساب بر شیخ ابو محسن اشعری به اشاعره نامیده شده اند تصریح صریح نمودند بر اینکه قوانین اسلامی که مباحث کلامیه مطابقت آن را الزام نموده عبارت است از تمامی ظواهر آیات و اخبار خواه متواتر باشد یا آحاد قطعی باشد یا ظنی نص باشد یا ظاهر و ملتزم شدند ظواهر آیات و اخبار را اگر چه دلالت بر تجسم و رؤیت و جبر و غیر آن داشته باشد اعتقاد نموده ادله عقلیه را که مخالف آنها است مردود و مجروح سازند و بدین واسطه مخاصمت ظاهره با قواعد حکمت که در نظر گرفته و طریقه مجادلت با عقل را پیش آوردند و در مقابل این جماعت ظوائف بسیاری از علمای اسمامیه و معتزله که رئیس آنها واصل بن عطا تلمیذ حسن بصری بوده برخلاف این عقیدت قانون اسلامی را که طرح ادله عقلیه بجهت مخالفت آن لازم است عبارت دانستند از نصوص قطعیه کتابیه و اخبار متواتره و تمامی ظواهر را که مخالف ادله عقلیه و دلیل

تجسم و رؤیت و غیر آن بودند طرح و تأویل نمودند پس از این تحقیق معلوم میشود که دلائل عقلیه را با قواعد شرعیه مخالفتی نبوده بجز در بعضی از ظواهر که جماعت امامیه و طوائف معتزله نیز طرح و تأویل آن را واجب شمرده با ادله عقلیه مطابق نموده اند بخلاف جماعت اشاعره که جمود بر ظواهر را لازم دانسته مذمت دلائل عقلیه را که مخالف آن ظواهر است انتشار داده اند و اما قواعد فلسفه را با طریقه عرفانی درازمنه پیش در اغلب مسائل مخالفت و منافات بین بوده و بعد از شیوع تحقیقات صدر الحکماء و المتألهین صدر الدین شیرازی قدس سره که امروز در تمامی بلاد اسلام مدار تعلیم و تعلم بر کتب و مصنفات او است چندان مخالفتی در مابین این دو فریق باقی نمانده زیرا که جمیع مطالب عرفانیه که سابقاً بجز دعوی مکاشفه مستند عقلی نداشت حکیم شیرازی در طبق تمامی آنها ادله فلسفیه و براهین عقلیه اقامه نموده و برودت مخالفت را در اغلب مسائل بکلی زائل نمود چنانکه از جمله آن تحقیقات در ذیل تحقیق وحدت وجود در شواهد ربوبیه گوید:

فَلَا تُخَالِفُ بَيْنَ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ مِنْ إِتْحَادِ حَقِيقَةِ الْوُجُودِ وَ اخْتِلَافِ مَرَاتِبِهَا بِالتَّقَدُّمِ وَ التَّأَخُّرِ وَ التَّكْوِينِ وَ الضَّعْفِ وَ بَيْنَ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْمَشَاوُونَ أَقْوَامُ الْفَلَسُوفِ مِنْ اخْتِلَافِ حَقَائِقِهَا عِنْدَ التَّفَتُّيشِ. إِنَّهُي كَلَامُهُ أَعْلَى اللَّهِ مَقَامُهُ وَ در تعریف علم تصوف و عرفان نیز عبارات بسیاری آورده اند که مفاد جمله آنها با تعریف علم حکمت چنانکه سابقاً دانسته شد موافق و متحد است محقق شریف علی بن محمد جرجانی در رساله تعریفات گوید: التَّصَوُّفُ مَذْهَبٌ كُلُّهُ جَدُّ فَلَا يَخْلُطُوهُ شَيْءٌ مِنَ الْهَزْلِ وَ قَبْلَ تَضْفِيفِ الْقَلْبِ عَنْ مُفَارَقَةِ الْبَرِيَّةِ وَ مُفَارَقَةِ الْأَخْلَاقِ الطَّبِيعِيَّةِ وَ اخْتِمَادِ صِفَاتِ الْبَشَرِيَّةِ وَ مُجَابَبَةِ الدَّعَاوِي النَّفْسَانِيَّةِ

وُمُنازَلَةِ الصِّفَاتِ الرَّوْحَانِيَّةِ وَالتَّعَلُّقُ بِعِلْمِ الْحَقِيقَةِ وَاسْتِعْمَالُ مَا هُوَ أَوْلَى
عَلَى السَّرْمَدِيَّةِ وَالنُّصْحُ لِجَمِيعِ الْأُمَّةِ وَالْوَفَاءُ لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى الْحَقِيقَةِ وَاتِّبَاعُ
رَسُولِهِ فِي الشَّرِيعَةِ وَقِيلَ هُوَ الْوُقُوفُ مَعَ الْأَدَابِ الشَّرْعِيَّةِ ظَاهِرًا قَبْرِي
حُكْمَهَا مِنْ الظَّاهِرِ فِي الْبَاطِنِ وَبِاطِنًا قَبْرِي حُكْمَهَا مِنْ الْبَاطِنِ فِي الظَّاهِرِ
فَبَحْصُلِ الْمَادِّ بِالْحُكْمَيْنِ كَمَالٌ. و شيخ محبی الدین خود در رساله
اصطلاحات فتوحات گوید: التَّصَوُّفُ الْوُقُوفُ مَعَ الْأَدَابِ الشَّرْعِيَّةِ ظَاهِرًا
وَبَاطِنًا وَهِيَ الْأَخْلَاقُ الْإِلَهِيَّةُ وَقَدْ يُقَالُ بِإِزَاءِ اثْنَانِ الْمَكَارِمِ لِلْأَخْلَاقِ وَتَجَنَّبُ
سَفْسَافِهَا لِتَحْلِي الصِّفَاتِ الْإِلَهِيَّةِ وَعِنْدَنَا الْإِتِّصَافُ بِالْأَخْلَاقِ الْعُبُودِيَّةِ وَهُوَ
الصَّحِيحُ فَإِنَّهُ أَتَمُّ. انتهى كلامه، برهان در اثبات واجب الوجود در اثبات
هستی خداوند یگانه ضمائر صافیة ارباب خرد و دانش را جای شبهه و
ارتباب نیست تا آنکه بترتیب مقدمات بینه و برهان که منشاء آن خیالات
ناقصه مخلوقات است حاجت افتد و در ظهور آثار وجود حضرت حق
سرائر مستقیمه اصحاب نظر و بینش را محل تأمل و اضطراب نیست تا
آنکه تشکیل مسلمات قضیه و قیاس که اساس مدرك آن توهمات ضعیفه
ممکنات است ضرور باشد تمامی مخلوقات عالم بر حسب فطره الهیه
هستی حقیقت واجبی را شناخته اند قبل از آنکه از قضیه و قیاس اسمی
باشد و پیش از آنکه از بینه و برهان رسمی شَرِبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً
سَكْرًا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرَّمُ. لکن عقلا و خداوندان خردمحض اینکه
حق دانش خود را ادا نموده و میزان خیالات خویش را بستانند هر یک
باندازه دانش خویش دلائل اثبات واجب تعالی شانه و ستایش ذات و
تحقیق صفات او را آرایش دیباچه دفاتر و طغرای عنوان دساتیر خود
نمایند مگر زواریق نیز دیباچه این همایون دفتر را بادلیل مختصری از

دلائل اثبات واجب بیاراست لِرَجَاءِ الْإِسَامِ بِسَمَائِ الْعَاقِلَيْنِ وَالْإِرِيسَامِ
 فِي زُمْرَةِ مَنْ أَلْتَمَسَ هَذَا يَقُولُهُ رَبِّ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ اشخاصی که خبرت
 وبصیرت در علم تشریح دارند میداند هیکل مخصوص انسانی از چندین
 اجسام مختلفه مرکب شده و هر يك از آن اجزاء مختلفه از اعضاء مفرده
 و مرکبه در استقامت احوال مزاجی و حفظ صحت و استكمال هیئت
 ترکیبیه فایده مخصوص و حکمت معین دارند چنانکه هیچکدام آنها
 در مملکت بدن انسانی بعث و جزاف موجود نشده اند و اگر در هر جزئی
 از اجزاء معینه نقصی پدیدار شود فعلی از افعال مخصوصه بدن معطل و
 در کلیه افعال هیکل آفت مخصوص محسوس خواهد شد و همچنین
 در آن هیکل انسانی اخلاق و ملکات نفسانی چندی موجود است که
 وجود آن صفات نیز مانند قوای طبیعی دیگر در حفظ وجود شخصی ضروری
 است و چون اجزاء مختلفه بدن در نگه داری وجود انسانی لازم و علاوه
 بر این صفات مذکوره يك نوع خلق و اضطراب وجدانی عمومی در تمامی
 قلوب مردم موجود است که بدون اتکال بیک مبدء معین تحصیل آسایش
 قلب و رفع آن اضطراب طبیعی نتوانند نمود چنانکه از بدو
 آبادی این کره تا زمانی که تاریخ صحیح بدست آورده اند معلوم شده که
 هیچ زمانی این مخلوق بدون پرستش معبودی نبوده اند اگر گاهی از
 اوقات از شناسایی ذات مقدس مهجور افتاده اند باز با پرستش معبودات
 باطله مانند آتش یا آفتاب یا الهه دیگر روزگار خود را بسر برده اند
 بالجمله رفع سورت آن وحشت و اضطراب طبیعی را جز بعبادت يك
 معبودی شکستن نتوانسته اند پس وجود این صفت ساریه که نار الله الموقده
 الالهیه است در تمام بنی نوع انسان و آحاد بشر مانند سایر صفات طبیعی

دیگر است چنانکه هر يك از آنها در مملکت انسانی فایده مخصوص و حکمت معینی دارند این صفت عمومی نیز مبدأ محقق و غایت موجودی لازم دارد که ضرورت وجود او مستلزم ایجاد این صفت ساریه عمومی گردیده و در آغاز سخن ثابت نمودیم که تمامی این صفات معینه را غایات معینه موجود است و ذلك هو المدعى. تَوْضِيحٌ وَإِنَارَةٌ: این استدلال از جمله براهین فطریه و ترجمه بیانات الهیه است و نزدیک بهمین روال و قریب بدین منوال از حضرت جعفر بن محمد و صادق آل علیه و علی آبائه السلام در تفسیر صافی و غیره روایت شده که استدلال نموده اند فی تفسیر الصافی حَاجِبًا عَنِ التَّوْحِيدِ وَ تَفْسِيرُ الْإِمَامِ قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ دَلَّنِي عَلَى اللَّهِ مَا هُوَ فَقَدْ كَثُرَ عَلَيَّ الْمُجَادِلُونَ وَ حَيَّرُونِي فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَلْ رَكِبْتَ سَهْبَيْنَةً فَقَالَ بَلَى قَالَ فَهَلْ كُسِرَتْ بِكَ حِمْتُ لَاسَهْبَيْنَةٍ تُنْجِيكَ وَلَا سَبَاحَةَ تُغْنِيكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُكَ أَنَّ هُنَاكَ شَيْئًا مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلَصَكَ مِنْ وَرْطَنِكَ قَالَ بَلَى قَالَ الصَّادِقُ: فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حَيْثُ لَا مَنَاجِيَّ وَعَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُنِيَّتَ مَحْصُولَ ترجمه آنکه شخصی بآستان امامت معروض داشت ارباب شکوک و اهل نفاق مرا در عقیدت خود گرفتار حیرت نموده اند مختصر دلیلی بر من هدایت نمایند که ظلمت شبهات را بزداید و نور دانش بیفزاید آن حضرت فرمودند در حالت شکستن کشتی که وسائل و اسباب طبیعی بیکجا گسیخته و دست از تمام سببها کوتاه گردد در کشتی بوده عرض کرد بلی فرمودند در آن حالت وحشت مشاهده نموده که جمیع قلوب متوجه یک حقیقتی میشوند و آن حقیقت را در استخلاص خود قادر مطلق دانند و بدان حقیقت توسل جویند عرض کرد نعم فرمودند آن حقیقت خداست، وَلِلَّهِ دَرُ الْمَوَاطِنِ

حیث یقول: چشم این زندانیان هرگز بدر- کی بدی گر کس نبودی مژده‌ور
 بالجمله نتیجه و خلاصه این بیانات آنکه يك نوع وحشت عمومی
 در امزجه تمام مردم و طبیعت عموم خلق ساری و جاری است که جز با
 پرستش معبودی جبران آن وحشت فطری نتوانند نمود و مدار هیئته
 اجتماعی و انتظام عوالم تمدن نیز بر همین تدین فطریه است چنانکه
 طوائف دهریه و جماعت نثرین بامیل مفرطی که نفوس جهله و ارباب
 شره بر آزادی مطلق دارند از سالهای دراز و عهد دیرباز هر چند بدین
 غوایت تجاسر نمودند تفکیک عقده دینی و انحلال میثاق فطری نتوانستند
 پس انتشار این فطره اصلیه و وحشت طبیعی در امزجه عموم مردم آیتی
 است از آیات الهیه که کاشف است از هستی آفتاب حقیقت که این ذرات
 ممکنات را بدون تابش تصدیق هستی اونه استقراری متصور است و نه
 وجودی مقرر *تَعْقِبُكَ وَ تَذُنِّبُكَ* مراتب موجودات عالم تفاوت شدید-
 حسی دارند اولین مراتب آنها موجوداتی باشند که غیر از حفظ صورت
 شخصیه خود آثار دیگری بر آنها مترتب نیست مانند عناصر و جمادات
 دیگر مرتبه دوم موجوداتی هستند که علاوه بر حفظ صورت شخصیه
 آثار دیگر مانند تغذیه تنمیه و تولید مثل را دارا هستند چون اجسام نامیه
 و نباتات ارضیه مرتبه سوم درجه حیوانیت است که دارای احساسات
 جزئی و حرکات اراده‌اند مرتبه چهارم حقیقت وجود انسانی است که
 علاوه بر تمامی این آثار ادراکات، کلیه در وجود او مضمحل و با صوره
 ادراکش باشد و عوالم عقلیه منور است و با وجود این در سلك مجردات
 صرفه نامحدود و نقصانات فطریه اش نامحدود است و هستی مطلق حقیقت
 واحده ایست دارای مراتب مختلفه مشاهدت مراتب ناقصه او شهادت

میدهد بهستی مراتب کامله چه هر نقصانی دلیل کمال است و هر ناقصی مرآت هستی کامل بلکه تصور ناقص فرع تصور کامل است اگر کاملی نباشد ناقص متصور نخواهد بود پس تصور مراتب مختلفه موجودات و تفاوت شدیدة حسیه فیما بین آنها اذهان مستقیمه مارا هدایت میکند بهستی حقیقت کامله که محض نور و نور محض و عین حیوة و حیوة سرمد است وَهُوَ الَّذِي لَا يَحِدُّهُ حَدٌّ وَلَا يَضِطُّهُ رَسْمٌ وَلَا يَحْجِبُهُ اسْمٌ وَإِذَا كُنَّا مِنَ الْإِمْرِيَّةِ إِنَّا إِلَهِهُنَّ أَكْثَرُ
اوراق شرح مناقب اثنی عشریه است بسدین واسطه در تمهید مقدمات بهمین قدر اکتفا نموده بر سر مقصود باید رفت و آن مرتب بر چهارده فصل است

قال الشيخ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا أَزَلِيًّا أَبَدِيًّا وَأَبَدِيًّا بِأَزَلِيَّتِهِ سَرْمَدًا
بِأُطْلَاقِهِ مُتَجَلِّيًا مَرَايَا أَفَاقِهِ حَمْدًا الْحَامِدِينَ دَهْرًا لَدَاهِرِينَ. حاصل الترجمة
ستایش ازلی پروردگارِ برتر است که ذات یگانه او را نهایت نیست
و سپاس ابدی خداوندِ برتر را است که گوهر پاک او را بدایت نه، ستایش
و سپاس سرمد حضرت واجب الوجودی را شایسته است که خود بسی
قید ازل و ابد در هر مظهری پدیدار است و بهر مرآتِ آشکار و این مختصر
ستایش من چون سپاس ستاینده گانی است تا پایه دهر استوار است دامن
ستایش بی پایان روزگار کشانند الشَّرحُ: الْأَزَلِيُّ مَا لَا يَكُونُ مَسْبُوقًا بِالْعَدَمِ وَ
مَا لَمْ يَكُنْ لَيْسَ وَالَّذِي لَمْ يَكُنْ لَيْسَ لِأَعْلَةٍ لَهُ فِي الْوُجُودِ وَ أَيْضًا الْأَزَلِيُّ اسْتِمْرَارُ
الْوُجُودِ فِي جَانِبِ الْمَاضِي وَالْأَبَدِيُّ مَا لَا يَكُونُ مُنْعَدِمًا وَالْأَبَدِيُّ هُوَ الشَّيْءُ
الَّذِي لَأَنْهَاءَ لَهُ، السَّرْمَدِيُّ مَا لَا أَوَّلَ لَهُ وَلَا آخِرَ الدَّهْرِ هُوَ الْأَنْدَائِمُ الَّذِي
هُوَ بَاطِنُ الزَّمَانِ وَ بِهِ يَتَّحِدُ الْأَزَلُ وَالْأَبَدُ. معانی لغویه ازل و ابد و سرمد
از سیاق ترجمه آنها که آنفا گذشت معلومند ولی در اصطلاح اهل ذوق

وَعَاءِ مُتَغِيرَاتِ رَازِمَانِ نَامَنْدِ وَوَعَاءِ ثَابِتَاتِ رَا دَهْرِ گَوِیَنْدِ وَوَعَاءِ دَهْرِ رَا
سَرْمَدِ نَامَنْدِ پَسِ سَرْمَدِ بَاطِنِ عَالَمِ دَهْرِ اسْتِ وَ دَهْرِ بَاطِنِ عَالَمِ زَمَانِ وَ
تَمَامِ حَوَادِثِ زَمَانِیِ بَاشَنْدِ وَ مَجْرَدَاتِ دَهْرِیِ وَوَاجِبِ تَعَالٰی شَأْنِهِ
سَرْمَدِیِ. قَوْلُهُ التَّجَلَّى مَرَّابَا آفَاقِهِ التَّجَلَّى مَا یُنْکَشِفُ لِلْقُلُوبِ مِنْ أَنْوَارِ
الْغُیُوبِ وَهُوَ عَلَى نَوَعَيْنِ التَّجَلَّى الذَّاتِیُّ مَا یُکُونُ مَبْدُؤُهُ الذَّاتُ مِنْ غَیْرِ
إِعْتِبَارِ صِفَتِهِ مِنَ الصِّفَاتِ مَعَهَا وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ لَا یَحْصُلُ إِلَّا بِوَاسِطَةِ الْأَسْمَاءِ وَ
الصِّفَاتِ إِذْ لَا یَتَجَلَّى الْحَقُّ مِنْ حَيْثُ ذَاتِهِ عَلَى الْمَوْجُودَاتِ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ
حِجَابٍ مِنَ الْحُجُبِ الْأَسْمَائِیَّةِ وَالتَّجَلَّى الصِّفَاتِیِّ مَا یُکُونُ مَبْدُؤُهُ صِفَةً مِنْ
الصِّفَاتِ مِنْ حَيْثُ تَعَبُّهَا وَامْتِنَازِهَا عَنِ الذَّاتِ وَآفَاقِ جَمْعِ افِقِ اسْتِ وَ
آنِ نِزْرِ دُونَِ اسْتِ: الْافِقُ الْأَعْلَى هُوَ نِهَایَةُ مَقَامِ الرُّوحِ وَهُوَ الْحَضَرَةُ
الْوَاحِدِیَّةُ وَحَضَرَةُ الْأُلُوهِیَّةِ وَآشَارَ إِلَیْهِ تَعَالٰی شَأْنُهُ فِی سُورَةِ وَالنَّجْمِ عَلَّمَهُ
شَدِیدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ
قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى وَالْأَفْقُ الْمُبِینُ وَهُوَ نِهَایَةُ مَقَامِ الْقَلْبِ وَ آَشَارَ إِلَیْهِ فِی سُورَةِ
التَّكْوِیْنِ: وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِینِ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَیْبِ بِضَبِّینِ قَالِ الشَّیْخُ
صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِکَتِهِ وَ حَمَلَةُ عَرْشِهِ وَ جَمِیعُ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ
عَلَى سَیْدِنَا وَ نَبِیِّنَا أَصْلِ الْوُجُودِ وَ عَیْنِ الشَّاهِدِ وَ الْمَشْهُودِ أَوَّلِ الْأَوَائِلِ وَ آدِلِ
الدَّلَائِلِ وَ مَبْدِئِ الْأَنْوَارِ الْأَزَلِیِّ وَ مُنْتَهَى الْعُرُوجِ الْکَمَالِیِ غَايَةُ الْغَايَاتِ
الْمُتَعَبِّينَ بِالنَّشِیْآتِ أَبِ الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِیَّتِهِ وَ أَمِّ الْأَمْکَانِ بِقَابِلِیَّةِ الْمَثَلِ الْأَعْلَى
الْإِلَهِيِّ هَبْوَ لَى الْعَوَالِمِ الْغَیْرِ الْمُنْتَهَی رُوحِ الْأَرْوَاحِ وَ نُورِ الْأَشْبَاحِ خَالِقِ
إِصْبَاحِ الْغَیْبِ رَافِعِ ظُلْمَةِ السَّرَیْبِ مُخْتَدِ التَّسْعَةِ وَ التَّسْعِیْنِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِیْنَ
سَیِّدِنَا فِی الْوُجُودِ صَاحِبِ لُؤَاءِ الْحَمْدِ وَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ الْمُبْرَقِعِ بِالْعِلْمَاءِ
حَبِیبِ اللَّهِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ. حَاصِلُ التَّرْجَمَةِ: تَحِیَاتِ

زاکیات حضرت خداوند و سایر آفرینش علوی و سفلی از هر گونه موجودات پست و بلند خصوص ملائکه مجرده که از طبقات علویه و بردارندگان عرش حضرت احدثند بر سید و پیغمبر ماباد که او است اصل حقیقت هستی و عین هر شاهد و نفس هر مشهود اول اوائل موجودات و محکمترین دلائل بر هستی ذات مبدء انوار مجرده ازلیه و منتهای معارج کمالیه خود چنانکه مبدء المبادی است غایة الغایات است که در هر نشأه از نشأت است متعین بتعین مخصوصی است و در هر عالمی از عوالم مخصص بامتیاز دیگر آن وجود پاک بواسطه جهه فاعلیه که جنبه مایلی الریه است پدر روحانی موجودات است چنانکه بواسطه جهه قابلیت فیوضات که جنبه نفسیه است مادر عالم امکان و آن حضرت در مقام فاعلیت مثل اعلای الهی است و در مرتبه قابلیت هیولای عوالم غیر متناهی و آن روح مجرد ارواح مجرده را روح است و اجساد ظلمانیه را نور شکافته اصباح غیب است و زداینده ظلمت شبهات و ریب خود مظهر و اصل اسامی تسعه و تسعین است و رحمت رحمانیه حق بر تمامی عالمین سید ما است در حقیقت عالم هستی صاحب لواء حمد است و دارای مقام محمود مستور است بحجاب عمایگانه حبیب خدا بنام نامی و اسم گرامی محمد مصطفی صلی الله علیه و اله بر هر داننده مخفی و پوشیده نماید عبارات شریفه و کنایات ملیحه که در این فصل محمدی بالحن رمز و الفاظ نغز سروده شده جمیعاً شواهدیک حقیقتند و جواسیس یک معنی عبارتاً شتی و حسنک و احده، و کُلُّ اِلٰی ذَاکَ الْجَمَالِ یُشیرُ مَطَرٍ اوراق هر یک از آن کلمات را با تعریفاتی که در سفورات اکابر عرفا و صوفیه مسطور است شرح و تفسیر نموده و در هر موردی که

مناسب تمثیل باشد باشاره مختصری توضیح مینماید الصَّلَوةُ طَلَبُ
التَّعْظِيمِ لِجَانِبِ الرَّسُولِ الْعَرْشُ الْجِسْمُ الْمُحِيطُ بِجَمِيعِ الْأَجْسَامِ سُمِّيَ بِهِ
لِارْتِفَائِهِ أَوَّلِ التَّشْبِيهِ بِسَرِيرِ الْمَلِكِ فِي تَمَكُّنِهِ عَلَيْهِ عِنْدَ الْحُكْمِ لِنُزُولِ أَحْكَامِ
قَضَائِهِ وَقُدْرِهِ. محیی الدین گوید: الْعَرْشُ مُسْتَوَى الْأَسْمَاءِ الْمُقَدَّوَةِ وَالْكُرْسِيُّ
مَوْضِعُ الْأَمْرِ وَالتَّهَيُّ أَصْلُ الْوُجُودِ يَعْنِي أَصْلَ هَسْتی ولی عرفا و صوفیه را
در استعمال لفظ وجود غیر از معنی هستی اصطلاح مخصوصی است
محقق شریف علی بن محمد جرجانی در رساله تعریفات گوید الوجود
فقدان العبد اوصاف البشریه و محیی الدین در رساله اصطلاحات فتوحات
گوید الْوُجُودُ وَجْدَانِ الْحَقِّ فِي الْوَجْدِ بِالْجُمْلَةِ مَقْصُودٌ مِنْ ابْنِ لَفْظِ أَنْ
است که اول در هستی و نخستین صادر از حضرت حق حقیقه محمدیه
صلوات الله علیه است و حقیقت هستی اصالة برای او ثابت است چنانکه
صدر المتألهین شیرازی گوید: النَّبِيُّ أَوَّلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لِأَنَّهُ الْأَصْلُ
فِي الْوُجُودِ وَالْمُؤْمِنُونَ تَابِعُونَ لَهُ فِي الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ. شریف جرجانی
گوید: الْحَقِيقَةُ الْمُحَمَّدِيَّةُ هِيَ الدَّاتُ مَعَ التَّعْيِينِ الْأَوَّلِ وَهُوَ الْأِسْمُ الْأَعْظَمُ
انتهی، عین الشاهد و المشهود محقق شریف گوید الشَّاهِدُ فِي اللَّغَةِ عِبَارَةٌ
عَنِ الْحَاضِرِ وَفِي اصطلاح الْقَوْمِ عِبَارَةٌ عَمَّا كَانَ حَاضِرًا فِي قَلْبِ الْإِنْسَانِ وَ
غَلَبَ عَلَيْهِ ذِكْرُهُ فَإِنْ كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهِ الْعِلْمُ فَهُوَ شَاهِدُ الْعِلْمِ وَإِنْ كَانَ الْغَالِبُ
عَلَيْهِ الْوَجْدُ فَهُوَ شَاهِدُ الْوَجْدِ وَإِنْ كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهِ الْحَقُّ فَهُوَ شَاهِدُ الْحَقِّ وَ
محیی الدین گوید الشَّاهِدُ مَا تُعْطِيهِ الْمُشَاهَدَةُ مِنَ الْأَثَرِ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ هُوَ
الشَّاهِدُ وَهُوَ عَلَى حَقِيقَةٍ مَا يَظْهَرُ فِي الْقَلْبِ مِنْ صُورَةِ الْمَشْهُودِ وَ توضیح
عینیة شاهد بامشهود را تمثیلی ضرور است باید دانست که سرمایه و مواد
تمامی حروف و کلماتی که مدار تفهیم و تفهم با آنها است حقیقه عبارت

است از يك هوای تنفسی که از فضای حلق بیرون آمده بمخارج هريك از حروف بیست و هشتگانه میگذرد و در هريك مخرجی از مخارج معینه حرفی از حروف تهجی تولید میکند و هر حرف را هیئت مخصوصی که موجب امتیاز او است عارض میشود و بواسطه این امتیازات مختلفه از آن ماده واحده حروف متعدده بشمار آید و در واقع اگر با نظر دقیق بنگریم تمامی این حروف مختلفه که هیئتهای مختلف پوشیده اند همان هوای تنفسی است که بسبب اختلاف مخارج و عروض هیئتهای مختلفه اسامی و امتیازات متعدده حاصل نموده اند و هکذا اول صادر از حقیقت ازلیه واجبیه نیز مانند آن هوای تنفسی يك حقیقت منبسطی است که آن را ظل ممدود و وجود منبسط و نفس رحمانی میگویند مانند هوای تنفسی بر ماهیات مختلفه ممکنات عبور نموده و بر حسب استعداد آن ماهیات در هر معبری از معابر تشکلی حاصل کرده و در هر مرتبه از مراتب تعینی گرفته بدین واسطه اگر آن حقیقت اول صادر را که حقیقت محمدی و فیض مقدس است با این تعینات حادثه متحد ملاحظه نموده حقیقت راعین تعین بدانیم صحیح است چنانکه حروف تهجی نیز بیک اعتباری عین هوای تنفسی است و در این ملاحظه شاهد و مشهود متحد خواهند بود رَقَّ الزُّجَاجُ وَ رَفَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلَتِ الْأُمُورُ أَكْرَمَابِینِ آن حقیقت و این تعین که هیئت عارضی است تفکیک داده و آن حقیقت را بدون تعین و مجرد از وی ملاحظه کنیم باز صحیح است و در این صورت توانی گفتن که این حقیقت ماده و هیولای این تعینات است چنانکه گذشت و نیز میتوانی گفت که این حقیقت فاعل این تعینات و موجد این حروف است اگر چه فاعل و موجد این حروف در واقع خود مشیت و اراده

انسان است ولی بواسطه شدت اتصال و وثاقت رابطه که فیما بین هوای تنفسی و نفس حیوانی موجود است گویا که خود مشیت و اراده او است و همچنین فیض منبسط نسبت بتمامی تعیناتی که از تجلیات او ظاهر شده اند در شرح اصول کافی گویند قال الشیخ العارف المحقق محیی الدین فی الباب الثامن والتسعين و مائة من الفتوحات المکیة اَعْلَمَ أَنَّ الْمَوْجُودَاتِ هِيَ کَلِمَاتُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَنْفَدُ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِثْلَ ادَّاءِ الْكَلِمَاتِ رَبِّي وَقَالَ تَعَالَى فِي حَقِّ عِيسَى وَكَلِمَةً أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَهُوَ عِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ الْمَوْجُودَاتِ کَلِمَاتُ اللَّهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَجَعَلَ النَّطْقَ فِي الْإِنْسَانِ عَلَى آتَمِ الْوُجُودِ فَجَعَلَ ثَمَانِيَةَ وَ عِشْرِينَ مَقْطَعًا لِلنَّفْسِ يَظْهَرُ فِي كُلِّ مَقْطَعٍ حَرْفًا مُعَيَّنًا هُوَ غَيْرُ الْآخِرِ مَا هُوَ عَيْنُهُ مَعَ كَوْنِهِ لَيْسَ غَيْرَ النَّفْسِ قَالَعَيْنُ وَاحِدَةٌ مِنْ حَيْثُ أَنَّهَا نَفْسٌ وَ كَثِيرَةٌ مِنْ حَيْثُ الْمَقَاطِعُ انتهى (ماوردن نام کلامه)

پس اول صادر نیز که حقیقت محمدی و وجود منبسط است نسبت بتمامی موجودات که از تعینات آن حقیقتند دارای همین ملاحظات خواهد بود پس توانیم او را ماده تعینات دانسته بدان جهت ویرا هیولای عوالم غیر متناهی و ام عالم امکان نام نهیم و نیز میتوانیم ویرا فاعل و موجد این تعینات دانسته مثل اعلاى الهی و غایه الغایات المتعین بالنشأت و اب الاکوان بفاعلیته در مدحش بسرائیم و میتوانیم آن حقیقت را بابتامی تعینات متحد ملاحظه نموده آنگاه همان را عین شاهد و نفس مشهود پنداریم و این تمثیل که گفته شد بر حسب تجلیات وجود است در عوالم شهود و تمثیل دیگری غواص بحار معرفت. محقق فیض اعلى الله مقامه در تفصیل مراتب سلوک بیاورده گوید آخرین مراتب معرفت مقام شهود است و این مقام شهود را نیز مراتب بسیار است یکی آنکه تمامی موجودات را آینه های

متعدد فرض نموده آنچه از کمالات محسوسه و معقوله در ایشان بیند
 همه را اسماء و صفات حق پندارد پس از این مقام ارتقاء نموده ذات خود را
 بر تمامی موجودات محیط بیند و همه را در ذات خود مرسم داند و در مقام اول
 مشاهده حق در غیر ذات خود بود یعنی در مرایای متعدده موجودات
 مشاهده حق میکرد اکنون تمامی موجودات را در ذات خود مشاهده
 میکند پس از این مقام نیز صعود نموده اسامی تمامی ممکنات را از میان
 بردارد این *هِيَ الْأَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ* و تمام آنهارا صور تجلیات
 حق و قائم بر ذات حق دانسته کمال و جمال حق را در خود مشاهده
 کند و بالاتر از این مقام آنست که خود شهود خود را نیز از میان بردارد
 که جز حق شاهد و شهودی باقی نماند که هو الشاهد والمشهد هم او
 است آینه هم شاهد است هم مشهد بزرزلف خط و خال پرده دار خود
 است *مَحْتَدُ التَّسْعَةِ وَالتَّسْعِينَ*، محتد در لغه بمعنی اصل است در منتهی الارب
 گوید *مَحْتَدُ كَمَنْزِلِ* اصل *يُقَالُ فُلَانٌ مِنْ مَحْتَدِ صِدْقٍ* داود قیصری در
 شرح فصوص گوید *يَقُولُ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ دَاوُدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّومِيِّ*
الْقَيْصَرِيِّ الشَّوَاوِي مَحْتَدًا یعنی اصلاً و موطناً و در این مورد مقصود از محتد
 اصل و مظهریه است یعنی آن حضرت اصل و مظهر اسامی تسعه و تسعین
 حضرت حق تعالی شأنه است حکیم محقق فاضل نوری نور الله مضجعه
 در باب این اسامی تسعه و تسعین چنین گوید *حم آي الْجَامِعُ لِجَوَامِعِ*
الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى الَّتِي هِيَ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ إِسْمًا مَنِ احْطَبَهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ
إِذَا لَحَاءُ يَبْنَتِهَا تِسْعَةً وَالْمِيمُ كَذَلِكَ تِسْعُونَ وَالْجَامِعُ هِيَ الْحَقِيقَةُ الْمَحْمُودَةُ
 و هی حقیقه حقائق الاسماء کُلُّهَا یعنی حم بزبان رمز اشاره است بر نود و نه
 اسم خداوند تعالی شأنه زیرا که بینة لفظ حاء، نه است و عدد بینة میم نیز

نود و دارای این نود و نه اسماء حسنی حقیقت محمدی صلوات الله وسلامه
 علیه است ابن ابی جمهور احسائی در کتاب مجلی حدیث مبسوطی در
 باب اسماء الهیه از حضرت خاتم الانبیاء روایت نموده آخر آن حدیث این
 است و مائه فی القرآن تسعة وتسعون ظاهرةً و واحدٌ منها مكتومٌ من
 احصاها دخل الجنة آنگاه این اسمای تسعة و تسعین را بطوری که داود قیصری
 از کتاب انشاء الدوائر و الجداول نقل نموده صاحب مجلی نیز بدان طریق
 بیاورده اسماء ذات هو الله الرب المليك القدوس السلام المؤمن المهيمن
 العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم الظاهر الباطن الاول الآخر الكبير
 الجليل المجيد الحق المبين الواحد الاحد الماجد الصمد المتعالي الغني
 الغفور الوارث ذو الجلال الرقيب اسماء صفات هو الحي الشكور القاهر
 القهار المقتدر القادر الرحمن الرحيم الكريم الغفار الودود الرؤف الحليم
 الصبور البرّ العليم الخبير المحصي الحكيم الشهيد السميع البصير اسماء
 افعال هو المبدئ الوكيل الباعث المجيب الواسع الحبيب المقيت
 الحفيظ الخالق الباري المصور الوهاب الرزاق القابض الباسط
 الخافض الرافع المعز المذل الحكيم العدل اللطيف المعيد المحيي
 المميت الوالي التواب المنتقم المقسط الجامع المغني المانع الضار
 النافع الهادي البديع الرشيد چون این اسماء حسنی مذکور شد بسیار
 مناسب است حدیث شریف معروفی را که در تفصیل اسمای واجبی از
 اعاجیب احادیث اهل بیت و در اصول کافی و غیره ضبط نموده اند بتمامه
 مذکور شود فی اصول کافی عن ابی عبد الله علیه السلام ان الله تبارك
 و تعالی خلق أسماءاً بالحروف غیر مصوّتٍ و باللفظ غیر منطوقٍ و بالشخص
 غیر مجسّدٍ و بالنشبه غیر موصوفٍ و باللون غیر مصبوغٍ و منفى عنه الاقطار

مُبْعَد عَنْهُ الْحُدُودُ مُحْجُوبٌ عَنْهُ حِسُّ كُلِّ مُتَوَهِّمٍ مُسْتَتِرٌ غَيْرُ مُسْتَوْرٍ فَجَعَلَهُ
كَلِمَةً تَامَةً عَلَى أَرْبَعَةِ اجْزَاءٍ مَعَالِيسَ وَاحِدًا مِنْهَا قَبْلَ الْآخِرِ فَظَاهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةٌ
لِفَاقَةِ الْخَلْقِ إِلَيْهَا وَحُجَّتْ وَاحِدًا مِنْهَا وَهُوَ الْأَسْمُ الْمَكْنُونُ الْمَخْزُونُ فَهَذِهِ
الْأَسْمَاءُ الَّتِي ظَهَرَتْ فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَخَّرَ لِكُلِّ اسْمٍ مِنْ هَذِهِ
الْأَسْمَاءِ أَرْبَعَةً أَزْكَانٍ فَذَلِكَ اثْنِي عَشَرَ كُنَّا نَمَّ خَلْقَ لِكُلِّ رَكْنٍ مِنْهَا ثَلَاثِينَ
أَسْمَاءً فَعَمَلًا مَنْسُوبًا إِلَيْهَا فَهُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ
الْمُصَوِّرُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
الْحَكِيمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْمُقْتَدِرُ الْقَادِرُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ
الْمُهَيَّمُنُ الْبَارِئُ الْمُنْشِئُ الْبَدِيعُ الرَّفِيعُ الْجَدِيلُ الْكَرِيمُ الرَّزَّاقُ الْمُحْيِي
الْمُمِيتُ الْبَاعِثُ الْوَارِثُ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ وَمَا كَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ حَتَّى يُتِمَّ
ثَلَاثَ مِائَةٍ وَسِتِّينَ أَسْمَاءً نَسَبُهُ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الثَّلَاثَةُ أَرْكَانُ
وَحُجَّتْ لِلْأَسْمِ الْوَاحِدِ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ
تَعَالَى قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى انْتَهَى
الْحَدِيثُ الشَّرِيفُ بِتَمَامِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ الرَّحْمَةُ هِيَ ارَادَةُ ابْصَالِ الْخَيْرِ كَمَا
قَالَ فِي التَّعْرِيفَاتِ وَالْعَالَمُ لَفْظٌ بِعِبَارَةٍ عَمَّا يُعْلَمُ بِهِ الشَّيْءُ وَإِصْطِلَاحًا بِعِبَارَةٍ عَنْ
كُلِّ مَا سَوَى اللَّهِ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ لِأَنَّهُ يُعْلَمُ بِهِ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ أَسْمَائُهُ وَصِفَاتُهُ
أَزْ أَنْجَائِيكَ صَادِرٌ بِلَا وَاسِطَةٍ وَعَقْلٌ نَخَسْتَيْنِ وَآدَمُ أَوَّلُ حَقِيقَتِ مُحَمَّدٍ
أَسْتِ وَسَابِقَادَانِسْتَشْدُكَ أَنْ حَقِيقَتِ فَيْضُ مَنْبَسَطِ وَنَفْسُ رَحْمَانِي وَمُظْهَرِ
أَسْمِ رَحْمَنِ أَسْتِ پَسِ تَمَامِي ظُهُورَاتِ مَرَاتِبِ مَوْجُودَاتِ أَزْ مَرَاتِبِ تَجَلِّيِ
وَفِيوَضَاتِ أَوَاسْتِ أَزْ اِنْزَوِي خَدَاوَنْدِ تَبَارَكَ تَعَالَى شَأْنُهُ فَرَمُودُ وَمَا ارْسَلْنَاكَ
الْأَرْحَمَهُ لِلْعَالَمِينَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى حَقِيقَتِ مُحَمَّدٍ رَاكَ صُورَتِ وَجُودِي
قَلَمِ أَعْلَى وَصُورَتِ مَعْلُومِيَّتِ ذَاتِ أَسْتِ مَعَ التَّعْيِينِ الْأَوَّلِ بِأَقْتَابِ ذَاتِ

احدیت محاذات تام و مقابله کامل حاصل است او خود در استفاضه نور وجود و سایر کمالات هستی محتاج به هیچ واسطه نیست اما سایر حقایق و اعیان را که تاریک نشینان ظلمت امکانند بی وساطت وجودی که رحمت و رحمانیه و رحمت و اسعه حضرت حق است استضاء بنور وجود و استفادة فعلیت و ظهور ممکن نیست فلذلك قال الله تعالى: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ صَاحِبُ لُؤَاءِ الْحَمْدِ وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودِ محیی الدین گویند: الْمَقَامُ عبارة عن استیفاء حقوق المراسم علی التمام بعضی گویند: الحال معنی یرد علی القلب من غیر اكتساب فاذا دام وصار ملكاً یسمی مقاماً فالاحوال مواهب و المقامات مكاسب و الاحوال تأتي من عين الجود و المقامات تحصل ببذل المجهود در تفسیر صافی گویند: قال علیه السلام اذا قمتُ المقام المحمود تشفعتُ فی اصحاب الكبائر من امتی فتشفعتنی الله فیهم و الله لا تشفع فی من اذی ذریتي. محقق مجلسی اول اعلی الله مقامه در شرح فقرات زیارت جامعه گویند: المقام المحمود هو الشفاعة و الوسيلة در قاموس گویند: الوسيلة السواسلة المنزلة عند الملك و الدرجة و القرية بعضی از محققین گویند: المقام المحمود المحمود من قام فيه لان كل من رآه احمده و اتنى عليه وله اعتباران اعتبار من جهة الفضيلة و اعتبار من جهة الفاضلية فاما الاول فلیكونه اعلى مراتب القرية الى الله تعالى فیحمده كل احد و اما الثاني فلانه لما كان اعلى مراتب القرب الى الله تعالى لزم ان يكون كل من دونه یحتاج الیه فی كل شیء لعلوهم علی كل مقام و احاطته بكل من دونه فعلى الاول یراد منه القرب المطلق الذی هو مقام اودنی و علی الثاني یراد منه التوسط بین الخلق و بین الله سبحانه و التلقى من الجانب الاعلى للتأدية الى من دونه و الشفاعة للمقصرین من اتباع صاحب المقام و لهذا فسر

الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ بِالشَّفَاعَةِ وَالْوَسِيلَةِ لِمَا قُلْنَا، حاصل ترجمه آنکه منزله و مقام را محمود گفتن خود بواسطه منقبت شرافت و محمودیه صاحب آن منزلت و مقام است زیرا که هر آنکس که صاحب آن مقام را بیند ویرا محمّد و ثنا گوید و این منزلت و مقام را بر دو نحو از اعتبار ملاحظه میتوان کرد یکی بواسطه افضلیه اقریبیه که بالاتر از آن مقامی متصور نیست و باین اعتبار صاحب اینگونه منزلت و مقام شایسته و سزاوار هر گونه محمّد و ثنا است و دیگر بواسطه فاضلیت و احاطت نسبت بمادون خود و باین اعتبار تمامی موجودات قاطبت در اخذ فیوضات وجودیه و کمالیه افتقاد ذاتی بر صاحب این منزلت و مقام دارند باید که صاحب این منزلت عظمی تمامی فیوضات را از جانب اعلای خود استفاضه نموده و بر مادون خسود افاضه کند بدین واسطه این مقام را بمقام شفاعت و رتبه و سیله تعبیر نموده اند **أَبُ الْآكْوَانِ بِفَاعِلِيَّةٍ وَأُمُّ الْأَمَكَيْنِ بِقَابِلِيَّةٍ** میبایست این فقرات شریفه بر حسب ترتیب متن پیش از فقرات گذشته مذکور شود چون فهم معنی این فقره موقوف بر فهمیدن فقرات سابقه بود بدین واسطه در مقام شرح بجهت سهولت تفهیم بعد از فقرات سابقه آورده شد و این معنی ابوانیه روحانی را محیی الدین خود در کتاب فصوص الحکم در فص محمدی بعبارت مفصلی ادا نموده گوید **وَلَمَّا خَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ عَبْدًا بِالِإِصَالَةِ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ قَطُّ إِلَى السَّيَادَةِ** مراعاة مع الحضرة الإلهية بل لَمْ يَزَلْ سَاجِدًا لِرَبِّهِ مُتَذَلِّلًا لِحَضْرَتِهِ وَاقْفًا مَعَ كَوْنِهِ مُنْفَعِلًا حَتَّى كَوَّنَ اللَّهُ عَنْهُ مَا كَوَّنَ فَاعْطَاهُ رُبَّةَ الْفَاعِلِيَّةِ بِأَن جَعَلَهُ خَلِيفَةً لِلْعَالَمِ مُتَصَرِّفًا فِي الْوُجُودِ الْعَيْنِيِّ مُعْطِيًا لِكُلِّ مَنْ أَهْلِي الْعَالَمِ كَمَالَهُ. حاصل الترجمة بعد از اینکه خداوند عزّشانه حضرت رسول را برای بندگی و عبودیت

خود بیافرید آن حضرت بر حسب اقتضای عین ثابت خود پاس ادب را نگه داشته از تذلل عبودیت بجانب ریاست ننگریست و از مقام عبودیت ذاتیه تجاوز نکرد تا آنکه خداوند عزاسمه از حقیقت اوهر آنچه میخواست ایجاد نمود پس بواسطه انقیاد ذاتی و عبودیت فطری درجه قرب و رتبه فاعلیت را بر آن حضرت بخشید و خلعت خلافت الهیه بروی بپوشانید و او را بر تصرف در تمامی موجودات خارجیه و مقتدر ساخت تا آنکه فیوضات را از حضرت حق جل مجده بستاند و هرفردی از افراد عالم را بکمال لایق خود برساند پس جنبه فاعلیت که تصرف در عالم عینی باشد جهت ابوت است و جنبه قابلیت حتی کون الله عنه ما کون که تمامی ارواح را از آن روح مقدس ایجاد نموده جهت امیت و مادر عالم امکان بودن است و در باب اثبات جهت ابوت و فاعلیت و نزدیک بدین مدعا بعضی از فضایل متاخرین گوید:

خَلَقَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ وَجَعَلَ إِلَهُمُ ابْنَصَالَ مَا يَرِيدُ أَنْ يَصِلَ مِنْ جُودِهِ وَكَرَمِهِ وَإِحْسَانِهِ إِلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ لِأَنَّ الْخَلْقَ يَدُونِهِمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقَبُولِ مِنْهُ بغيرِ الواسطَةِ كَمَا أَشَارَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَتِهِ يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي ذِكْرِ النَّبِيِّ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ قَالَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اسْتَخْلَصَهُ فِي الْقَدَمِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ أَنْفَرَدَ عَنِ التَّشَاكُلِ وَالتَّمَاثُلِ مِنْ أَبْنَاءِ الْجَنَسِ وَأَنْتَجَبَهُ أَمِيرًا وَ نَاهِيًا عَنْهُ أَقَامَهُ فِي سَائِرِ عَالَمِهِ فِي الْإِدَاءِ اه فِقُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقَامَهُ فِي سَائِرِ عَالَمِهِ فِي الْإِدَاءِ بَشِيرًا إِلَى مَا ذَكَرْنَا مِنْ أَنَّهُ جَعَلَ سُبْحَانَهُ إِلَهُمُ ابْنَصَالَ مَا يَرِيدُ أَنْ يَصِلَ مِنْ جُودِهِ وَتَقَدَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ بَابُ اللَّهِ الَّذِي لَا يُوتَى إِلَّا مِنْهُ إِنَّتَهُي تَقْلُتُهُ مُلَخَّصًا، حاصل مقصود آنکه استفاضه خیرات وجودیه و کمالیه تمامی ممکنات از حضرت ذات

مقدس تعالی‌شانه بدون وساطت آن انوار مقدسه که ابواب رحمت الهیه‌اند غیر ممکن است باید دانست که تمامی این آثار فاعلیت و ابوت یعنی تصرف در هیولای عالم جسمانی که بر آن حضرت و سایر حضرات معصومین اسناد داده میشود جمیعاً از فیوضات عوالم روحانیه آن ارواح مقدسه است نه از خواص مقامات جسمانیه و مستبعد نیست بعضی از ادراکات ناقصه لوازم حقیقت روحانیه را از آثار شخصیت جسمانیه باز نشانند و آن مناقب احمدیرا که از فیوضات خلافت معنویه بر این درجه محسوسی جسمانی حل نموده بدین واسطه از طریقت وسطی انحراف گیرند و راه غلو و افراط سپرند با آنکه از در ستیزه و مخاصمت برآمده بدینگونه زبان طعن و طرد گشایند و بگویند جسمی که خود فی حد ذاته حادث است و قابل فنا و زوال و محل مرض و صحت و عین حاجت و نفس فقر است چگونه منشاء این فیوضات نامتناهیّه ازلیه و ابدیه خواهد بود بجهت رفع این توهمات بارده لازم شد شرطی از عبارات اکابر آن جماعت را در این مورد حکایت نمایم تا آنکه لوازم و آثار هر مرتبه از مراتب وجود در مقام خود معین و خاصیت هر درجه از درجات هستی در محل خویش مشخص گردد و بمضمون حدیث شریف بِنَابِلِ الْحَقِّ التَّالِیِ وَ الْإِنْبِیِّیِّ رَجَعَ الْغَالِیُّ بِرُودِ جُمُودٍ وَ تَفْرِیطٍ وَ خِرَارِ غَلُوفٍ وَ افْرَاطٍ رَا اِزَالَهَ نَمُودَه تَا طَرِیْقَتِ وَ حَقِیْقَتِ سَلُوكِ آشکار گردد شارح قیصری در مقدمات فصوص الحکم در فصل تسامع گوید: فِی بَیَانِ خَلَاقَةِ الْحَقِیْقَةِ الْمُحَمَّدِیَّةِ وَ أَنَّهَا قُطْبُ الْاَقْطَابِ لَمَّا تَقَرَّرَ أَنَّ لِكُلِّ اِسْمٍ مِنَ الْاَسْمَاءِ الْاِلَهِیَّةِ صُورَةٌ فِی الْعِلْمِ مُسَمَّاةٌ بِالْمُهَیْمَةِ وَ الْعِیْنِ الثَّابِتَةِ وَ أَنَّ لِكُلِّ مِنْهَا صُورَةٌ خَارِجِیَّةٌ مُسَمَّاةٌ بِالْمَظَاهِرِ الْمَوْجُودَاتِ الْغَیْبِیَّةِ وَ

أَنَّ تِلْكَ الْأَسْمَاءَ أَرْبَابُ تِلْكَ الْمَظَاهِيرِ وَهِيَ مَرْبُوبُهَا وَعَلِمْتَ أَنَّ الْحَقِيقَةَ
 الْمُحَمَّدِيَّةَ صُورَةُ الْأَسْمِ الْجَامِعِ الْإِلَهِيِّ وَهُوَ رَبُّهَا وَمِنْهُ الْفَيْضُ وَالْإِسْتِمْدَادُ
 عَلَى جَمِيعِ الْأَسْمَاءِ فَأَعْلَمَ أَنَّ تِلْكَ الْحَقِيقَةَ هِيَ الَّتِي تَرَبُّ صُورَ الْعَالَمِ كُلِّهَا
 بِالرَّبِّ الظَّاهِرِ فِيهَا الَّذِي هُوَ رَبُّ الْأَرْبَابِ لِأَنَّهَا هِيَ الظَّاهِرَةُ فِي تِلْكَ الْمَظَاهِيرِ
 كَمَا تَرَفُّصُوتُهَا الْخَارِجِيَّةُ الْمُنَاسِبَةُ لِصُورِ الْعَالَمِ الَّتِي هِيَ مَظْهَرُ الْأَسْمِ الظَّاهِرِ
 تَرَبُّ صُورَ الْعَالَمِ وَيَبَاطِنُهَا تَرَبُّ بَاطِنِ الْعَالَمِ لِأَنَّهُ صَاحِبُ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ
 وَلَهُ الرُّبُوبِيَّةُ الْمُطْلَقَةُ لِذَلِكَ قَالَ خُصِّصْتُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَخَوَاتِمِهِ
 سُورَةَ الْبَقَرَةِ وَهِيَ تَصْدِيقُهُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَجَمَعَ عَوَالِمَ
 الْأَجْسَامِ وَالْأَرْوَاحِ كُلِّهَا وَهَذِهِ الرُّبُوبِيَّةُ إِنَّمَا هِيَ مِنْ جِهَةٍ حَقِيقَتِهَا لِأَمِنْ جِهَةٍ
 بِشَرِيفَتِهَا فَاتَهَا مِنْ تِلْكَ الْجِهَةِ عَبْدٌ مَرْبُوبٌ مُنْتَحَاجٌ إِلَى رَبِّهَا كَمَا نَبَتْهُ سُبْحَانَهُ
 بِهَذِهِ الْجِهَةِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مُثَلِّمٌ يُوحَى إِلَيَّ وَإِنَّهُ لَمَقَامٌ عَبْدُ اللَّهِ
 تَدْعُوهُ فَسَمَّاهُ عَبْدُ اللَّهِ تَنْبِيْهَا عَلَى أَنَّهُ مَظْهَرُ لِهَذَا الْأَسْمِ دُونَ اسْمِ آخِرِ وَتَبَتْهُ
 بِالْجِهَةِ الْأُولَى بِقَوْلِهِ وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى فَاسْتَنْدَرْتُمْنِي إِلَى اللَّهِ
 وَلَا يَتَصَوَّرُ هَذِهِ الرُّبُوبِيَّةُ إِلَّا بِإِعْطَاءِ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ وَإِفَاضَةِ جَمِيعِ مَا يَنْتَاجُ
 إِلَيْهِ الْعَالَمُ وَهَذَا الْمَعْنَى لَا يُمْكِنُ إِلَّا بِالْقُدْرَةِ التَّامَّةِ وَالصِّفَاتِ الْإِلَهِيَّةِ جَمِيعِهَا
 فَلَهُ كُلُّ الْأَسْمَاءِ يَتَصَوَّرُ بِهَا فِي هَذَا الْعَالَمِ حَسَبَ اسْتِعْدَادَاتِهِمْ وَلَمَّا كَانَتْ
 هَذِهِ الْحَقِيقَةُ مُشْتَمِلَةً عَلَى الْجَهَتَيْنِ الْإِلَهِيَّةِ وَالْعِبُودِيَّةِ لَا يَصِيحُّ لِهَذَا ذَلِكَ إِصَالَةً
 بَلْ تَبَيُّنَةً وَهِيَ الْخِلَافَةُ فَلَهَا الْأَحْيَاءُ وَالْإِمَاتَةُ وَاللُّطْفُ وَالْقَهْرُ وَالرِّضَا
 وَالسَّخَطُ وَجَمِيعُ الصِّفَاتِ لِيَتَصَوَّرَ فِي الْعَالَمِ وَفِي نَفْسِهَا وَبِشَرِيفَتِهَا أَيْضاً
 لِأَنَّهَا مِنْهُ وَبُكَوُّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَجُّهُ وَضَيْقُ صَدْرِهِ لِأَنِّي مَا ذَكَرَ فَإِنَّهُ
 بَعْضُ مُقْتَضِيَّاتِ ذَاتِهِ وَصِفَاتِهِ وَلَا يَغُزُّ عَنْ عِلْمِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاءِ وَلَا
 فِي الْأَرْضِ مِنْ حَيْثُ مَرْبِّيَّتِهِ وَإِنْ كَانَ يَقُولُ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ مِنْ

حَيْثُ بَشَرِيَّتِهِ وَ الْحَاصِلُ أَنَّ رُبُوبِيَّتَهُ لِلْعَالَمِ بِالصِّفَاتِ الْإِلَهِيَّةِ الَّتِي لَهُ مِنْ حَيْثُ مَرْتَبَتِهِ وَ عِزِّهِ وَ مَسْكَنَتِهِ وَ جَمِيعَ مَا يَلِزُّهُ مِنَ النَّفَائِصِ مِنْ حَيْثُ بَشَرِيَّتِهِ الْحَاصِلَةِ مِنَ التَّقْيُّدِ وَ التَّنْزِيلِ إِلَى الْعَالَمِ السُّفْلِيِّ انْتَهَى حَاصِلُ نَتِيجَةِ وَلِبَابِ مَقْصُودِ آنکه چنانچه اسامی مقدسه واجب تبارک و تعالی شان را در مقام احدیت هیچگونه امتیاز علمی و عینی موجود نبود و در مقام واحدیت که نخستین تجلی علمی است هریک از اسماء مقدسه الهیه را یکنوع صورت علمی که در اصطلاح حکما ماهیات و در زبان عرفا اعیان ثابته گویند پدیدار شد و امتیاز علمی فیما بین اسماء مقدسه حاصل گشت و بعد از این تعین علمی تعین عینی و امتیاز خارجی بمیان آمد هر اسمی را مظهری بظهور رسید پس تمامی موجودات خارجی که مظاهر اسماء الهیه اند هریک در تحت ربوبیت اسمی که در خود او ظاهر بود واقع شدند و هریک از آنها مظهر اسم مخصوصی گشتند و از آن جمله حقیقت محمدی صلوات الله علیه که اشرف جمیع موجودات خارجی است در تحت ربوبیت اسم جامع الهی واقع شده و مظهر اسم اعظم الهی گردید و چنانکه آن اسم جامع در تجلی علمی مبدء فیوضات جمیع انسانی است مظهر او نیز مبدء فیوضات تمامی موجودات خارجی است ولی این افاضات بواسطه آن اسم جامع الهی است که در این حقیقت ظهور کرد، والا خود این حقیقت نیز مانند حقائق بشریه دیگر از جمله مخلوقات و درجرت ربوبین است کما قال الله تَعَالَى اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَکِنْ یُوحِیْ اِلَیَّ وَ اَنْ حَضَرَتْ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ خُودِ نِیْزَ بَا زَبَانِ مَعْجَزِ بَیَانِ فَرَمُودَنْدِ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِاُمُورِ دُنْیَاکُمْ بِالْجَمْلَةِ تَمَامِی اِیْنِ افاضات ربانیه از آثار اسم اعظم الهی امت با عالم بشریت

بهیچ وجه مناسب ندارد کما قال الله تَع وَما رَمِيتْ إِذْ رَمِيتْ وَلَکِنَّ اللَّهَ رَمٰی
 پس احیاء و امامت و قهر و لطف و تصرف در عوالم بشریت اگر بر حقیقت
 محمدی اسناد داده شود نه از جهت بشریت است بلکه بواسطه اسم
 جامع الهی است که آنرا حقیقت محمدی نام نهاده ایم و جسم بشری
 آن حضرت نیز یکی از مظاهر آن حقیقت است الْمُبْرِقُ بِالْعِمَاءِ در قاموس
 گوید وَالْعِمَاءُ السَّحَابُ الْمُرْتَفَعُ أَوِ الْكَيْفُ أَوِ الْمَطَرُ أَوِ الرِّقِيقُ أَوِ الْأَسْوَدُ أَوِ
 الْأَبْيَضُ و در اخبار نبویه آورده اند شخصی از آن حضرت پرسید این کان الله
 قبل ان یخلق الخلق قال فی العماء عرفا و صوفیه این لفظ شریف را در دو مورد
 زیاده استعمال کنند داود قیصری در استعمال مورد اول چنین گوید حقیقةُ
 الوجود إِذَا أُخِذَتْ بِشَرَطٍ أَنْ لَا یَكُونَ مَعَهَا شَيْءٌ فَهِيَ الْمُسَمَّاةُ عِنْدَ الْقَوْمِ
 بِالْمَرْتَبَةِ الْأَحَدِيَّةِ الْمُسْتَهْلَكَةِ جَمِيعِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ فِيهَا وَيُسَمَّى جَمَعَ
 الْجَمْعِ وَحَقِيقَةُ الْحَقَائِقِ وَالْعِمَاءُ اَيْضاً یَعْنِی اگر حقیقت وجود را مجردا
 از جمیع تعینات و مسلوباعنه جمیع الاعتبارات ملاحظه نموده تمامی
 تعینات و اسماء صفات را در آن حقیقت مستهلك بدانیم در این صورت
 این مرتبه احدیه و مقام عما گویند و در مورد استعمال ثانی نیز چنین
 گوید: وَ مَرْتَبَةُ الْإِنْسَانِ الْكَامِلِ عِبَارَةٌ عَنْ جَمْعِ جَمِيعِ الْمَرَاتِبِ الْإِلَهِيَّةِ وَ
 الْكُونِيَّةِ مِنَ الْعُقُولِ وَالنَّفُوسِ الْكَلْبِيَّةِ وَالْجُزْئِيَّةِ وَ مَرَاتِبِ الطَّبِيعَةِ إِلَى آخِرِ
 تَنْزَلَاتِ الْوُجُودِ وَيُسَمَّى بِالْمَرْتَبَةِ الْعَمَائِيَّةِ اَيْضاً فَهِيَ مُضَاهِيَةٌ لِلْمَرْتَبَةِ الْإِلَهِيَّةِ
 وَلَا فَرْقَ بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالرَّيْبَةِ وَالْمَرْبُوبِيَّةِ وَلِذَلِكَ صَارَ خَلِيفَةُ اللَّهِ نَتِيجَهُ وَلِبَابِ
 مَقْصُودِ أَنَّهُ مَرْتَبَةُ إِنْسَانٍ كَامِلٍ عِبَارَتٌ اسْتِ از آن مقام ارفع و منزله
 بلندی که دارا باشد بر جمیع مراتب الهیه و کونیه و عقول و نفوس کلیه
 و جزئیة و تمامی مراتب طبیعت را تا آخرین درجه تنزل هستی و این

مقام را مرتبهٔ عمائیه نیز گویند و این مرتبه با مرتبه الوهیت کمال مشابهت را داراست زیرا که مقام الوهیت عبارت است از اخذ حقیقت وجود با ملاحظهٔ جمیع اسماء و صفات بشرط ایصال آنها بر درجهٔ کمالات شایستهٔ خود و مقام انسان کامل نیز مظهریت تمامی اسماء و صفات الهیه است تمایزی با مقام احدیت و الوهیت ندارد جز بریه و مربوبیه و بواسطهٔ همین مشابهت جامعیت خلعت خلافت الهیه را سزاوارشد فاضل جامی گوید هر جزئی از اجزاء عالم مظهر اسمی است از اسماء الهی و مجموع عالم مظهر جمیع اسماء اما بر سبیل تفرقه و تفصیل و حقیقت انسانیه کمالیه احدیه الجمع جمیع مظاهر است هیچ جزئی از اجزاء عالم نیست که مراو را در انسان کامل نموداری نیست لکن بر سبیل جمعیت و اجمال گویا عالم کتابی است مفصل و مبوب و انسان کامل انتخاب آن با فهرست فصول و ابواب آن، ایزد که نگاشت خامهٔ احسانش - ابواب کتاب عالم ارکانش - بر لوح وجود زد رقم فهرستی در آخر کار و نام کرد انسانش و محقق شریف گوید: **أَلْعَمَاءُ هُوَ الْمَرْتَبَةُ الْآخِذَةُ** باید دانست که مقام احدیه و واحدیه از مراتب واجب تعشانه و از مصطلحات معروفه اهل و احداث است امامقام احدیه اختصاراً گذشت که مقام مجرد صرف و بشرط لا و سلب جمیع تعینات و اعتبارات است بدین واسطه تمامی آیات وارده در امتناع معرفت و استحالة اکتاه ذات واجب و اخبار ناهیه از آنرا مانند **كَرِيمَةٌ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ** و **ظَاهِرٌ مَّا عَرَفْنَاكَ وَنُصِرَ أَنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ** و غیر آنها را تماماً بین مقام احدیت ارجاع دهند اما مقام واحدیت در مصطلح این طائفه عبارت است از مقام ذات با ملاحظهٔ جمیع اسماء و صفات که آنرا مقام الهیه و مقام

جمع و مرتبه ربوبیه گویند و تمامی آیات و اخبار وارده در امکان معرفت مانند: سَنُرِيهِمْ اَيَّ تَنَافِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ فَآيِنَّمَا تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وَلَوْ اَنَّكُمْ اَدَّلْتُمْ بِحَبْلِ عَلَى الْاَرْضِ السُّفْلَى لَهَبِطَ عَلَى اللَّهِ وَ الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ يَعْدُو اَنْفَاسُ الْخَلَائِقِ وَ غير اینها را جمیعاً بمقام واحديه راجع نمایند بأجلمله جماعتی که تعریف ماهیات مانوس طبیعت آنها است و توضیح مخفیات مانوس جبلت ایشان است در تعریف و تفهیم مراتب احديه و واحديه تحقیقاتی نموده و در کشف حقیقت آن سخنها گفته اند از آن جمله عارف جامی در آغاز تجلی و ترتیب سلسله قوس نزول عبارات بدیعی آورده و در ضمن آن بیانات مراتب احديث و واحديث و امتیاز آنها از همدیگر مطویاً ذکر نموده از آنجاییکه تعقل امتیاز و ادراک تفرقه آن مراتب از اصول مهمه طریقه وحدت است مسود اوراق آن عبارات رانیز مزیداللا ناره والايضاح بر تحقیقات گذشته ضمیمت نماید و هی هذه حضرت ذوالجلال والافضال در ازل ازال حَيْثُ كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ آنجا که نه لوح و نه قلم بود هنوز اعیان همه در کتم عدم بود هنوز خود را بخود میدانست جمال و کمال ذاتی خود را بخود میدید و بهمین دانستن و دیدن همه تنوعات شئون و صفات را که در غیب هویت ذات اند راجع و اندماج داشت بی شائبه افتقار بظهور غیر و غیریت میدانست و میدید و صدای استغنائی اِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بر گوش تاریک نشینان ظلمت آباد عدم میزد و میگفت در ملک بقا منم با استغنا فرد بامن دگر برانرسد صلح و نبرد عاشق خود و معشوق خود و عشق خودم ننشسته زاغیاری بدامانم گرد اما در ضمن آن کمال ذاتی و کمال دیگر

اسمائی که موقوف بود بر اعتبار غیر و سوی و لو بنسبه و اعتبار ما و در متعارف این طائفه مسمی است بکمال جلا و استجلا و مشاهده میکرد کمال جلا یعنی ظهور او در مراتب کونیه و مجالی خلقیه بحسب تلك الشئون والاعتبارات متمایزه الاحکام متخالفة الآثار روحاً و مثلاً و حساً و کمال استجلا یعنی شهود خود مر خود را در همین مراتب همچنانکه در مقام جمع احدیت خود را بخود در خود میدهد خواست خود را یعنی خود در خود یا بخود در غیر خود در مراتب تفضیل و کثرت مشاهده کند، و این محبت و خواست در مقام احدیت چون سایر صفات عین ذات یگانه است و چون ذات یگانه در صفت بی صفتی و نشان بی نشان نشانه علم و عقل را در بیان ماهیتش زبان عبارت نیست و ذوق معرفت را بوجدان حقیقتش امکان اشارت نی، ساحت قدس و جلالش از غبار سیاحت و هم و حواس خالی است و کنکرة اوج کمالش از کمند احاطه فکر و قیاس متعالی امادر مرتبه و احدیت که مقام تمایز است بین الصفات والذات از ذات و سایر صفات ممتاز است و سبیل معرفتش برار باب بینش و دانش باز امری است ذوقی و وجدانی تا نچشند ندانند و چون بدانند تقریر آن نتوانند فالاعراب عنه لغير واجده ستر والاظهار لغير واتقيه اخفاء

فصل دوم

در شرح فضائل و مناقب حضرت سیدالموحدین و امیر المؤمنین و غیاث المسلمین و قائد الفرّ المحجّلین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه والسلام است که در شب ۱۳ شهر رجب در سنه نهصد و ده از تاریخ اسکندری در

سال سی ام از عام الفیل و در سن بیست و هشت سالگی حضرت خاتم النبیین در عهد سلطنت پرویز بن هرمز در خانه کعبه از فاطمه بنت اسد بن هاشم متولد شده و در بیست و یکم شهر رمضان المبارک در جمعه قبل از طلوع صبح در سال چهل و هجری بضریت عبدالرحمن بن ملجم مرادی ملعون بدرجه علیه شهادت فائز کشت؛ و در غری نجف کوفه که فعلا مزار مقدس و مشهد مطهر او است مدفون گردید و سن شریفش در روز رحالت آن بزرگوار بشصت و سه سال رسیده بود صلوات الله علیه. قال الشيخ محیی الدین؛ وَعَلَيْهِ سِرُّ الْأَسْرَارِ وَمَشْرِقُ الْأَنْوَارِ الْمُهَنْدِسِ فِي الْغُيُوبِ اللَّاهُوتِيَّةِ السَّيَّاحِ فِي الْغِيَابِ الْجَبَرُوتِيَّةِ الْمُصَوِّرِ لِلْهَيُولَى الْمَلَكُوتِيَّةِ أَلْوَالِي الْوَلَايَةِ النَّاسُوتِيَّةِ أُنْمُوزِجِ الْوَاقِعِ وَشَخْصِ الْإِطْلَاقِ الْمُنْطَبِعِ فِي مَرَايَا الْأَنْفُسِ وَالْآفَاقِ سِرِّ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَالصَّدِّيقِينَ صُورَةَ الْأَمَانَةِ الْإِلَهِيَّةِ مَادَّةَ الْعُلُومِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِيَةِ الظَّاهِرِ بِالْبُرْهَانِ الْبَاطِنِ بِالْقَدَرِ وَالشَّأْنِ بِسَمَلَةِ كِتَابِ الْمَوْجُودِ فَاتَحَهُ مَضْحَفُ الْوُجُودِ حَقِيقَةُ النِّقْطَةِ الْبَاطِنِيَّةِ الْمُتَحَقِّقِ بِالْمَرَاتِبِ الْإِنْسَانِيَّةِ حَيْدَرِ الْأَجَامِ الْإِبْدَاعِ الْكَرَّارِ فِي مَعَارِكِ الْإِخْتِرَاعِ السِّرِّ الْجَلِيِّ وَالنَّجْمِ الثَّاقِبِ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، حَاصِلُ التَّرْجُمَةِ تَحِيَّاتِ حَضْرَتِ خَدَاوَنْدِ جَلَّ اسْمُهُ بِرَأْسِ حَقِيقَتِ وَلَايَةِ بَادِ كِه سِرِّ اسْرَارِ عَالَمِ خَلَقْتَ اسْتِ وَمَشْرِقِ طُلُوعِ انوارِ احديه خود در غيوبِ عوالمِ لاهوتِ مهندسیِ خبیر است و در صحاریِ فضائیِ جبروتِ سیاحِ بصیرِ والیِ ولایتِ ناسوتِ است و مصورِ هیولایِ ملکوتِ شخصِ مجسمِ عالمِ کلیِ است مختصرِ نمونهٔ بیانِ واقعِ شعاعِ منعکسِ درِ مَرایایِ انفسِ و افاقِ است و ولایه ساریه در تمامیِ ظواهر و اعماقِ سر جمیعِ انبیا مرسلین و سیدِ اوصیاء صدیقین صورتِ امانتِ الهیه و مادهٔ علومِ غیرِ متناهیهِ هویتِ آن

حقیقت در نظرها هویدا و آشکار است و ادراک جلالت او بر عقول بشریه پوشیده و مستور بسملة کتاب موجود است و آغاز مصحف وجود خود حقیقت باینه است که تحقق مراتب موجودات بدو است و تحقق بامراتب انسانیة او است شیر نیستان ابداع صاحب حملات مکرره در معارك اختراع سر آشکار الهی و نجم الله الثاقب علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام المشرح: چنانکه از فحای و مدالیل آیات و اخبار مانند ذَرِيَّةَ بَعْضُهُمِنْ بَعْضٍ وَلَا تَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنَ الرُّسُلِ وَفَقْرَةُ زِيَارَتِ إِنْ أَرَوْا حَكْمُ وَنُورَ كُمْ وَطِينَتَكُمْ وَاحِدَةً طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهُمِنْ بَعْضٍ وَغَيْرِهَا مستفاد میشود حقیقت حضرت ختمی مرتبه باطینت و حقایق ائمه اثنی عشر جمیعاً در واقع و نفس الامر نور واحد و کلمه واحده اند تعدد و اختلاف واقعی ندارند لکن بر حسب ظهورات دقائق و هیاکل مختلفه که بسبب تعینات مخصوصه و استعداد مواد و استلزام نشاء حاصل نموده اند هریک مظهر اسم خاص و دارای مزیه مخصوص هستند بدین واسطه باندازه تفاوت ظهورات آنها اشارات و تعبیرات هر فصلی نیز مختلف است و چون در اصول فضائل و امهات مناقب اتحاد دارند اگر در هریک فصلی از این فصول مهمه نتیجه مقصود حاصل شود فهم و ادراک تعابیر فصول دیگر بسهولت خواهد گرفت وَعَلَيْهِ سِرُّ الْأَسْرَارِ در قاموس گوید: السِّرُّ بِالْكَثَرِ مَا يُكْتُمُ كَالسَّرِّيَّةِ جمع اسرار و سرائر و محیی الدین گوید: السِّرُّ يُطْلَقُ فَيُقَالُ سِرُّ الْعِلْمِ بِإِزَاءِ حَقِيقَةِ الْعَالَمِ وَسِرُّ الْحَالِ بِإِزَاءِ مَعْرِفَةِ مُرَادِ اللَّهِ فِيهِ وَسِرُّ الْحَقِيقَةِ بِإِزَاءِ مَاتَعَهُ بِالإِشَارَةِ و در اینجا مقصود از سر الاسرار حقیقت است المهندس فی الغیوب اللاهوتیه غیوب جمع غیب است و هر آن چیز را که با حواس ظاهره ادراک آن ممکن نباشد آنرا غیب گویند بدین واسطه

لاهویت‌ه‌اند و گاهی میشود که غیب هویت و غیب مطلق گویند ذات حق را باعتبار لاتعین اراده نمایند و غیب مکنون و غیب مصون نیز گویند سر ذاتی و کنه واجب را اراده کنند از جهة آنکه مصون است از اغیار و مکنون است از عقول و ابصار محیی‌الدین گوید: الْقَيْبُ كُلُّ مَا سَتَرَهُ الْحَقُّ مِنْكَ لِأَمْنِهِ بِالْجَمَلِ لاهوت عبارت است از عالم ذات واجب و جبروت از عالم اسماء و صفات و ملکوت عالم ارواح و نفوس و ملک شهادت عالم ناسوت و تفصیل این عوالم بعد از این مشروحا مذکور خواهد شد الشَّيَاحُ فِي الْقِيَافِ الْجَبَرُوتِيَّةِ در قاموس گوید: الْقَيْفُ الْمَكَانُ الْمُسْتَوِي أَوِ الْمَفَازَةُ لِأَمَاءٍ فِيهَا كَالْقَيْفِ وَالْقِيَاءُ وَيَقْصُرُ جَمْعُ أَقْيَافٍ وَفُيُوفٍ وَفِيَّافٍ صُورَةُ الْأَمَانَةِ الْإِلَهِيَّةِ این فقره اشاره است بآیه شریفه در او آخر سورة احزاب إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا صاحب قاموس گوید فابین ان یحملنها و حملها الانسان ای فابین أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَخَانَهَا الْإِنْسَانُ و در تفسیر صافی گوید و فی الکافی عن الصادق هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) و فی البصائر عن الباقر الامانة هي الولاية آتَيْنِ أَنْ يَحْمِلْنَهَا كُفْرًا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ وَالْإِنْسَانُ أَبُو فُلَانٍ بِالْجَمَلِ حاصل و مفاد اخبار و روایات وارده در تفسیر آیه شریفه باختلاف طرق و تغییر عبارات راجع است بمعنی امامت و ولایت پس معنی صورت امانت یعنی حقیقه و فعلیه ولایه الهیه و بعضی از مفسرین گویند که این آیه شریفه مانند آیات دیگر چون وَالْهَـدْيِ الْإِنْسَانُ لَفِي خُسْرٍ و غیر آن کنایه و تمثیل در بیان رذالت حالت انسانی و عدم ایفاء آن بر لوازم و حقوق انسانیت و در واقع لازم نیست که امانتی حقیقتا موجود باشد تا از ماهیت و کنه آن استکشاف شود و از اینگونه تمثیلات در کتاب الهی و استعمالات بلغا بسیار است

ولی این تفسیر بخلاف طریقه اهل بیت و بعکس تحقیق طائفه اثنی عشریه است حَقِيقَةُ النُّقْطَةِ الْبَائِيَّةِ این فقره شریفه نیز اشاره بحديث مشهوری است که بحضرت ولایت مآب صلوات الله علیه نسبت میدهند صدرالعرفاء و المتألهین صدرالدین شیرازی در فاتحه رابعه از مفاتیح الغیب گوید:

جَمِيعُ الْقُرْآنِ فِي بَاءٍ بِسْمِ اللَّهِ وَأَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ وداود قیصری آن حدیث را بدینگونه روایت نماید در فصوص گوید: وَيُؤَيِّدُ مَا ذَكَرْنَا قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيِّ اللَّهِ فِي الْأَرْضَيْنِ قَطْبِ الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَةٍ كَانَ يَخُطُّهَا لِلنَّاسِ أَنَا نَقْطَةُ بَاءٍ بِسْمِ اللَّهِ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي قَرَّرْتُمْ فِيهِ وَلِنَعْمَ مَا قِيلَ: تَوَثَّى أَنْ نَقْطَهُ بِالْأَيِّ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ كَمَا فِي رِجَالِهِ تَنْزِيلٌ تَحْتَ بِسْمِ اللَّهِ رَا بَائِي بِالْجَمْلَةِ این کلمه در اصطلاح محققین عرفا کنایه و تمثیل است از مظهر اول و تجلی نخستین بودن آن وجود پاک یعنی چنانچه در عالم کتابت و تدوین الفاظ و تصویر حروف هر لفظی که موجود میشود اول تعین هستی او از مقام نقطه تجلی نموده سپس آن لفظ و حرف موجود خواهد شد و همچنین در عالم کتابت تکوینی نیز نخستین تعین جمیع موجودات از مشرق ولایت که نفس رحمانی و فیض مقدس است طلوع نموده سایر ماهیات را روشن نماید و چنانچه تمامی الفاظ و حروف مفصله در حقیقت نقطه بطور اجمال موجود است حقیقت ولایت نیز بطور بساطت دارای حقیقت جمیع موجودات است و چون این مقدمات دانسته شد ممکن است که استعمال انا نقطه باء بسم الله را از استعمالات مجازیه شمرده بر تمثیل و استعاره حمل نماییم چنانچه معلوم شد و ممکن است که خود این حمل و اسناد نیز از استعمالات حقیقه باشد نه بر سبیل مجاز و تمثیل و آن در صورتی است که نقطه کتبه را از رقائق نقطه روحانیه

پنداشته و خود نقطه کتبه را حقیقتا محمول ان اقرار بسدهیم چنانچه
 سید استاد در تعلیقات مفاتیح در شرح کلمه تحت نقطه گوید آی
 جمیع الموجودات العینیة فی النقطۃ الکتبیة وذلک اذا اُخِذَتِ
 النقطۃ الکتبیة رقیقۃ للنقطۃ الحقیقیة وظهور آمینها فی عالم الوجود العینی
 آه بالجملة ابن ابی جمهور احسائی در دیباجه کتاب مجلی گوید بآء عالم
 ذات است و نقطه بآء عالم صفات و حرکت بآء عالم افعال و بنا بر این
 تحقیق معنی حدیث شریف آن است که آن حضرت تعین اول و مظهر
 صفات واجب تع شانه است و سید استاد گوید اعلم ان اسم الله هو الذات
 مع جمیع الصفات الکیالیة و بآء بسم الله هو الذات باعتبار علیته و سببیه
 لاشیاء و نقطه تحت الباء عبارة عن العقل الكل والمراد بالنقطه هونفس
 الكل و عارف کامل محیی الدین در فتوحات گوید: الباء انواع ثلثة شكّل
 الباء و نقطتها و الحركة فصار فيها العوالم الثلاثة فالباء ملکوتیه و النقطه
 و الحركة شهادته و ملکته و الالف المحذوفه الّتی هی بدل منها هی
 حقیقه القائم بها الكل و احتجب رحمة منه بالنقطه الّتی تحت الباء و بعضی
 از محشیین در تعلیل این احتجاب گویند لانه لو ظهرت تلك الحقیقه
 لاحرقت سبحات جلاله کُلّما انتهی الیه نظرهُ از علاء الدوله سمنانی
 رساله مخصوصی در تحقیق حقیقت نقطه و سر استتار او در تحت
 بانظر رسیده و از جمله عباراتش این است و اما وقوع النقطه تحت
 الباء فی البسملة و سرّ اخفائها بالصّور الحروفیة و احتجابها بظواهر
 الاشکال الکیلیة و بروزات مراتب الحروف فی الادوار المخرّجیه
 و الاطوار الرقعیة بتعین حقیقتها و تجرّد تکرارها فی درجات خصوصیاتها
 و منازل ماهیاتها و هی مع ذلك علی تجرّد اطلاقها و نزاهه و وحدتها

لَمْ يَتَغَيَّرَ وَلَمْ يَتَبَدَّلْ إِشَارَةُ إِلَى اسْتِتَارِ أَحَدِيَّةِ الْهُوِّيَّةِ فِي مَلَابِسِ دُرُجَاتِ
الْإِمْكَانِيَّةِ وَمَظَاهِرِ بَرُوزَاتِ الْأَكْوَانِيَّةِ وَابْتِدَاءِ طَوَالِيعِ نَفْسِ الرَّحْمَانِيَّةِ
الَّذِي بِسُرِّيَانِهِ تَعَيَّنَتْ حَقَائِقُ الْعُلُوثِيَّاتِ وَالشَّقْلِيَّاتِ وَتَجَلِّيَاتِهِ السُّجُودِيَّةِ
الَّتِي بِقَبْضَانِهَا تَكُونَتْ أَفْرَادُ مَرَاتِبِ الْمَوْجُودَاتِ بِحَسَبِ الاسْتِعْدَادَاتِ
الْمَتَكَيَّرَةِ تَكَثَّرَتْ تَصَارِيفُ آيَاتِهِ وَبَسَبِبِ الْقَابِلِيَّاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ تَعَدَّدَتْ
أَنَارُ تَجَلِّيَاتِهِ وَهُوَ تَعَالَى فِي ذَاتِهِ الْقَدِيمَةِ عَلَى نَزَاهَةِ قُدْسِهِ وَحَقِيقَةِ إِطْلَاقِهِ
جَلَّ جَنَابُ عَظَمَتِهِ عَنْ شَوَائِبِ الْإِمْكَانِ وَتَغْيِيرَاتِ الْأَعْيَانِ انْتَهَى حَاصِلُ وَ
لِبَابِ مَقْصُودِ أَنْكَهْ وَاقِعِ شَدْنِ نَقْطَةِ دَرْتِ حَتَّى بِأَسْمِ اللَّهِ وَاخْتِفَاءِ أَنْ بَاصُورِ
وَإِشْكَالِ حُرُوفِ بَدُونِ أَنْكَهْ دَر حَقِيقَتِ بَسَاطَتِ نَقْطَةِ تَغْيِيرِ حَاصِلِ شُودِ
إِشَارَةِ اسْتِتَارِ أَحَدِيَّةِ وَاجِبِي دَر مَلَابِسِ امْكَانِ وَمَظَاهِرِ اكْوَانِ
بَدُونِ أَنْكَهْ دَر أَحَدِيَّةِ حَقِّهِ كَثَرَتِي پَدِيدَارِ شُودِ چنانچه ظهورِ تَمَامِی
حُرُوفِ بَوَاسِطَةُ تَعْيِنَاتِ نَقْطَةِ وَتَعَدُّدِ وَاخْتِلَافِ كَلِمَاتِ وَارْقَامِ بِسَبَبِ تَكَرُّارِ
تَجَلِّيَّاتِ اَوَاسِطِ هَكَذَا ظُهُورِ تَمَامِی عَوَالِمِ امْكَانِ بَوَاسِطَةُ تَجَلِّی ذَاتِی
حَضَرَتِ أَحَدِيَّةِ وَامْتِدَادِ طُلُوعَاتِ نَفْسِ رَحْمَانِی وَفِیضِ مَقْدَسِ اسْتِ
كِهْ بِرَحْسَبِ اخْتِلَافِ اسْتِعْدَادَاتِ وَتَعْدَادِ جِهَاتِ قَابِلِيَّاتِ أَنَارِ تَجَلِّيَّاتِ
حَضَرَتِ حَقِّ تَعَالَى شَانِهِ رَا كَثَرَتِي پَدِيدَارِ شُدِهْ وَبَا وَجُودِ عَرُوضِ اِیْنِ
كَثَرَتِ كِهْ اَز تَكَرُّارِ تَجَلِّيَّاتِ حَضَرَتِ وَاجِبِي بِظُهُورِ رَسِيدِهْ اَنْدِ وَحْدَتِ حَقِّهِ
حَقِيقَةِ بَصْرَافَتِ بَسَاطَتِ وَسَدَاجَتِ وَحْدَتِ بَاقِی اسْتِ اِیضَاحْ وَتَعْلِیْمْ
چُونِ رَشْتِهْ سَخْنِ بَسَرِ تَجَلِّيَّاتِ ذَاتِیَّةِ وَاجِبِ كَشِیدِ لَازِمِ شُدِ دَر اِیْنِ بَسَابِ
تَوْضِیْحِ مَقْصِدِ شَرْحِی رَا نَگَاشْتِهْ اِعْتِرَاضَاتِی رَا كِهْ دَر خُصُوصِ وَحْدَتِ وَجُودِ
وَوُجُودِ مَطْلُوقِ دَانِسْتَنِ حَضَرَتِ حَقِّ بَرِ مَحِیی الدِّینِ وَسَايِرِ عَرَفَانِ مَوْدِهْ اَنْدِ
مَنْدَفَعِ نَمَایِدِ بَايْدِ دَانِسْتِ اِیْنِ كَوْنِهْ كَلِمَاتِ مَتَشَابِهَاتِ كِهْ بِرَحْسَبِ ظَاهِرِ وَ

جلی از نظر دلالت مینماید بر سریان حقیقت واجبی در مراتب ممکنات و تطور او بشئون و اطوار موجودات در طی مطالب و ضمن عبارات عرفا و صوفیه بسیار است بدین واسطه جمعی از متدربین در علم تصوف را در فهم این نکته غفلت و اضطرابی روی داده چنان پنداشته اند که مقصود محیی الدین و سایر عرفا و راشدین از آنگونه عبارات آنست که ذات واجب تعالی شان را فی حد ذاته مانند کلی طبیعی هیچگونه تعینی نیست و متعین بتعین افراد و مشخص بنشخص مصادیق است فلذا در تمامی موجودات ساری است و خود فی حد ذاته سوای حقائق موجودات مرتبه محفوظی ندارد حتی آنکه علاء الدوله سمنانی که صاحب رساله نقطه و خود قائل این عبارات مشروحه است او نیز با آن کمال تدرب چنانچه در شرح حالات محیی الدین مذکور شد همین اعتقاد را بر شیخ محیی الدین نسبت داده و بر او اعتراض آورده و از جماعتی شنیده ام در الزام این عقیدت بر شیخ و متابعین او بدینگونه احتجاج نمایند گویند بر عقیده عرفا حقیقت واجب تعالی عین حقیقت هستی است و حقیقت واجب بر زعم آنها ساری پس حقیقت واجبی ساری است تع شانه عَمَّا يَقُولُهُ الْجَاهِلُونَ عَلَوَّاً کَبِیراً و بخاطر نمی سپرند که حقیقت واجبی عین حقیقت هستی خاص است نه هستی مطلق و آنچه ساری است هستی مطلق است نه هستی خاص و بعد از این که حقیقت وجود باشد چگونه میتواند مانند کلی لاتعین باشد و حال آنکه حقیقت هستی متعین بتعین ذاتی است که منافی جمیع تعینات و تمامی این اشتباهات بواسطه غفلت از موارد استعمال است چنانچه اعتراض علاء الدوله از آنجا برخاسته که محیی الدین وجود واجب را وجود مطلق

گفته و ملتفت نگشته که وجود مطلق نیز در موارد استعمال معانی مختلفه دارد فاضل اصبهانی در حاشیه شوارق گوید: **إِعْلَمَ أَنَّ الْوُجُودَ قَدْ يُطْلَقُ وَيُرَادُ بِهِ الْمَعْنَى الْمَصْدَرِيّ النَّسَبِيّ الَّذِي هُوَ مِنَ الْمَعْقُولَاتِ الثَّانِيَةِ الَّتِي لَا يَكُونُ وُجُودُهُ إِلَّا فِي الْعَقْلِ وَقَدْ يُطْلَقُ وَيُرَادُ بِهِ الْمَعْنَى الْحَقِيقِيّ الَّذِي هُوَ مِنْ مَبْدَأِ الْأَنْبَاءِ وَمَنْشَأِ الْأَحْكَامِ وَيُعْتَبَرُ عَنِ الْأَوَّلِ بِالْوُجُودِ النَّسَبِيّ وَعَنِ الثَّانِي بِالْوُجُودِ الْحَقِيقِيّ وَهُوَ حَقِيقَةٌ بَسِطَةٌ شَخْصِيَّةٌ إِلَى أَنْ قَالَ فَالْوُجُودُ الْحَقِيقِيّ وَاحِدٌ وَمَعَ وَحْدَتِهِ لَهُ مَرَاتِبُ مُتَفَاوِتَةٌ بِالتَّقَدُّمِ وَالتَّأَخُّرِ وَالْفَنَى وَالْفَرْدِ وَأَعْلَى مَرَاتِبِهِ هُوَ الْمَرْتَبَةُ الَّتِي لَا يَتَقَدَّمُهَا مَرْتَبَةٌ حَقِيقَةُ الْوَاجِبِ بِالذَّاتِ وَالْمَرَاتِبُ الَّتِي بَعْدَهَا هِيَ أَثَارُهُ وَأَطْوَارُهُ وَمِنْ هُنَا قِيلَ: مَجْمُوعَةٌ كُونِهَا بِقَانُونِ سَبْقٍ - كَرْدِيمِ تَصَفُّحٍ وَرَقَابَعَدٍ وَرَقٍ - حَقَاكَ نَخْوَانْدِيمِ وَنَدِيدِيمِ** در او - جز ذات حق و شئون ذاتیه حق - **ثُمَّ أَعْلَمَ أَنَّ الْوُجُودَ الْحَقِيقِيّ قَدْ يُؤْخَذُ بِشَرْطٍ لَاوَالْمُرَادُ سَلْبُ جَمِيعِ التَّعْيِينَاتِ وَالنَّقْصَانَاتِ وَقَدْ يُؤْخَذُ لَا بِشَرْطِ التَّعْيِينِ وَقَدْ يُؤْخَذُ بِشَرْطِ التَّعْيِينِ الثَّالِثُ وَجُودُ الْمُمْكِنِ وَالْأَوَّلُ وَجُودُ الْوَاجِبِ تَعَالَى وَالثَّانِي أَمْرُهُ وَقَدْ يُعْتَبَرُ عَنْهُ بِالْوُجُودِ الْمُطْلَقِ وَالْمُرَادُ سَلْبُ جَمِيعِ التَّقْيِيدَاتِ حَتَّى التَّقْيِيدُ بِالْإِطْلَاقِ وَيُعْتَبَرُ عَنِ الثَّانِي بِالْوُجُودِ الْمُطْلَقِ** ایضا **وَالْمُرَادُ التَّقْيِيدُ بِالْإِطْلَاقِ وَلَمَّا قِيلَ إِنَّ الْوُجُودَ الْمُطْلَقَ هُوَ الْوَاجِبُ تَوَهَّمَتْ جَمْعٌ كَثِيرٌ أَنَّ الْمُرَادَ هُوَ الثَّانِي وَلَيْسَ كَذَلِكَ بَلِ الْمُرَادُ هُوَ الْأَوَّلُ فَمَنْ قَالَ بِأَنَّ الْوُجُودَ لَا بِشَرْطِ التَّعْيِينِ وَاللَّا تَعْيِينُ هُوَ الْوَاجِبُ فَقَدْ أَخْطَأَ وَضَلَّ وَلَمْ يَفْهَمْ الْمُرَادَ بَلْ عَنْهُ عَقَلَ فَاسْتَفْهَمَ كَمَا أَمِيرَتْ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ وَازِ ائِسن تحقیق بتحقیق رسید که وجود مطلق را در دو مورد استعمال نمایند یکی بمعنی نفسی جمیع تقیدات حتی تقید باطلاق و باین معنی واجب را وجود مطلق و مطلق هستی را بشرط اراده**

نمایند و آن فعل واجب و امر او است که مسمى است بفيض مقدس و نفس رحمانی و ظل محدود که ساری است در تمامی موجودات پس مبرهن شد که اعتراض علاء الدوله و جماعت دیگر دز وجود مطلق دانستن واجب بر شیخ العرفا محیی الدین از اصل غیر وارد است صدر الحکماء و المتألهین صدر الدین شیرازی در شرح اصول کافی بعد از آنکه مراتب وجود را بهمین تفصیل ذکر مینماید آنگاه گوید: وَأَعْلَمُ أَنَّهُ إِذَا أُطْلِقَ فِي عُرْفِهِمُ الوجودُ المطلقُ عَلَى الْحَقِّ الواجبِ يَكُونُ مرادهم الوجودُ بِالْمَعْنَى الْأَوَّلِ اى الحقيقة بشرطِ لاشيئٍ و التنزيه لآ المعنى الأخيرِ وَالْأَيْلِزْمُ عَلَيْهِمُ المفسدُ الشَّيْئَةُ مِنَ الْإِلْحَادِ وَالْإِبَاحَةِ وَالْحُلُولِ وَ سَائِرِ النِّقَاطِصِ فَعَلِمَ أَنَّ التَّنْزِيهَ الْمُحْضَرَ وَ التَّقْدِيسَ الصَّرْفَ كَمَا رَأَاهُ الْمُحَقِّقُونَ مِنَ الْحُكَمَاءِ وَ أَصْحَابِ الشَّرَائِعِ بَاقٍ عَلَى الْوَجْهِ الْمَقَرَّرِ الْمُبْرَهِنِ عَلَيْهِ بِلَا شَكٍّ وَ رُبَّ بَعْدَانٍ يُعَرِّفُ الْفَرْقَ بَيْنَ مَرَاتِبِ الوجودِ وَإِلَى هَذِهِ الْمَرَاتِبِ الثَّلَاثِ أَشَارَ السَّنَانِيُّ فِي حَاشِيَتِهِ عَلَى الْفَتْوحَاتِ الوجودِ الْحَقِّ هُوَ اللَّهُ وَ الوجودُ المطلقُ فَعَلُهُ وَ الوجودُ الْمُقَيَّدُ اثَرُهُ وَلَمْ يَرِدْ بِالوجودِ المطلقِ الْعَامِ الْإِنْتِزَاعِي بَلِ الْفَيْضُ الْإِنْبِسَاطِي وَإِذَا تَحَقَّقَتْ هَذِهِ الْمَرَاتِبِ الثَّلَاثِ عَلِمْتَ أَنَّ أَوَّلَ مَا يُنْشَأُ مِنَ الذَّاتِ الْإِحْدِيَّةِ وَ الْمَوْجُودِ الْحَقِّ الَّذِي لَا وَصْفَ لَهُ وَلَا رَسْمَ وَلَا نَعْتَ وَ لَا اسْمَ هُوَ هَذَا الوجودُ الْمُنْبَسِطُ الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْحَقُّ الْمَخْلُوقُ بِهِ وَ نَفْسُ الرَّحْمَنِ وَ رَبِّمَا يُقَالُ لَهُ حَقِيقَةُ الْحَقَائِقِ وَ حَضَرَةُ الْأَسْمَاءِ وَ مَرْتَبَةُ الْوَاحِدِيَّةِ وَ أَحَدِيَّةُ الْجَمْعِ وَ اسْمُ اللَّهِ اِنْتَهَى بِالْجُمْلَةِ جَمَاعَتِ عَرَفَا گاهی وجود گویند و از او حقیقت واجب اراده نمایند و گاهی نیز وجود گویند و از آن مطلق هستی اراده نمایند و این مطلق هستی سوای مفهوم عام بدیهی بلکه منشاء انتزاع مفهوم عام بدیهی

است پس اگر گویند وجود ساری است مطلق هستی را اراده نمایند که ذات واجب یکی از مراتب تعینات او است و غیر متناهی است مدة وعدة وشدة و گاهی نیز گویند وجود ساری است سریان وجود منبسط و فیض مقدس و نفس رحمانی را اراده مینمایند چنانچه محیی الدین خود در فرض محمدی صلوات الله علیه مصرحاً گوید که طبیعت ساریه در موجودات همان نفس رحمانی است و عین عبارتش این است وَلَيْسَتْ الطَّبِيعَةُ عَلَى الْحَقِيقَةِ إِلَّا النَّفْسُ الرَّحْمَانِيَّةُ فَإِنَّهُ فِيهِ انْفَتَحَتْ صُورُ الْعَالَمِ أَعْلَاهُ وَأَسْفَلُهُ لِسَرَيَانِ النَّفْثَةِ فِي الْجَوْهَرِ الْهَيُولَانِيِّ فِي عَالَمِ الْأَجْرَامِ خَاصَّةً وَآمَّا سَرَيَانُهَا لَوْجُودِ الْأَرْوَاحِ النَّوْبِيَّةِ وَالْأَعْرَاضِ فَذَلِكَ سَرَيَانٌ آخَرٌ وَمَحَقُّ شَرِيفٍ گويد: النَّفْسُ الرَّحْمَانِيَّةُ عبارة عن الوجود العام المنبسط على الأعيان عیناً وعن الهیولی الخاملة لصُور الموجودات وعبر عن النفس الرحمانی بالطبیعة عند الحكماء پس از این تصریحات واضح میشود که ظهور موجودات از ذات واجب تعالی شانه چه اگر وجود منبسط و نفس رحمانی است نه از سریان، العیاذ بالله عین ذات ساری بود چنانچه بعضی از ضعیفاء عقول کملمین از عرفاراً بدین گونه تهمت شنیع متهم نموده اند دیگر نفس رحمانی و فیض مقدس لازم نبود شارح قیصری در فصل اول از مقدمات فصوص در بیان اثبات آنکه حقیقت واجب نفس وجود است بعد از عبارت مبسوطی چنین گوید: الوجود العام المنبسط على الأعيان في العلم ظلٌّ من أظلاله لتقيده بعمومه وكذلك الوجود الذی هنیّ والوجود الخارجی ظلّان لذلك الظل لتضاغيف التقيده والیه الاشارة بقوله تعالیٰ تَرَى إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا فَهُوَ الْوَاجِبُ الوجود الحق سبحانه وتعالى الثابت بذاته المثبت لغيره یعنی وجود عام منبسط

براعیان ثابتۀ در عالم علم الهی که عبارت از فیض اقدس است
 ظلی است از اطلال حقیقت وجود چنانچه وجود ذهنی و وجود
 خارجی نیز از اطلال این ظل وجود منبسطند و آن حقیقت وجود
 که این هستیها از اطلال اویند ذات واجب تعالی شانه است پس از این
 تحقیق معلوم میشود حقیقت وجود که نفس ذات واجب است سوای وجود
 منبسط علمی و فیض اقدس و غیر از وجود منبسط خارجی و فیض مقدس
 و غیر از وجود ذهنی و خارجی است و بدیهی است که سریان علمی از
 لوازم فیض قدس است و سریان خارجی از لوازم نفس رحمانی و فیض
 مقدس و تمامی آنها از اطلال حقیقت وجودند پس اگر حقیقت وجود
 خود فی حد ذاته متعین نبود و مرتبۀ محفوظی نداشت چگونه ممکن بود
 که وجود لا متعین متشاء این فیوضات و علت این ظهورات شود پس اگر
 هر یک از عرفا وجود واجب را وجود مطلق گویند وجود لا بشرط غیر
 متعین نخواهند سید استاد دامت افاضاته گوید هیچیک از عرفا و صوفیه را
 که عالم علمی را ورای عالم عینی دانند جایز نیست که حقیقت واجبی را
 ساری تصور نمایند زیرا که اگر حقیقت وجود مانند کلی طبیعی فی حد
 ذاته غیر متعین و لا بشرط و ساری در افراد و مشخص بتشخص مصادیق
 باشد عالم علم و عین متحد میشوند و حال آنکه عالم علمی ورای عالم
 عینی وجود سابق مشخص لازم دارد و قاطبۀ عرفا من الصدرالی الساقه بر
 عالم علمی که عالم اعیان ثابتۀ باشد بطور سابقیت بر عالم عینی اتفاق دارند
 و کسی میتواند حقیقت ذات را ساری بداند که عالم علمی را معتقد نباشد
 و در این صورت اشخاصی که عالم علمی را انکار نموده و ذات را ساری
 بدانند چنین اشخاص را جز مذهب دهریه و ناطوریه که در زمان مانثیری

معروفند مذهب دیگر نخواهد بود پس مرجع و مآل مذهب عرفا و صوفیه قاطبه راجع است بمسلك صدر الحکماء و المتألهین صدر الدین شیرازی که وجود حقیقت واحده است دو مراتب مرتبه اعلای آن که غیر متناهی است مدۀ و شدۀ و عدۀ مرتبه واجبی است و باقی مراتب ممکنات باختلاف شدت و ضعف از عالم عقول که فعلیت صرفند تا مرتبه هیولی که قسوه محض است چنانچه حاجی سبزواری اعلی الله مقامه در منظومۀ خود در بیان این مذهب گوید: **الْفَهْلُ يُؤَنَّ الْوُجُودَ عِنْدَهُمْ حَقِيقَةً ذَاتُ تَشَكُّلٍ تَعْمُ مَرَاتِبًا غَنَى وَفَقْرًا تَخْتَلِفُ كَالْتَوَرِّحِئِ مَا تَقْوَى وَضَعُفٌ وَهَيْجِكٌ** از مفاسد و محذورات که بر سر بیان ذات واجبی وارد بود بر این مسلك وارد نیست والسلام

فصل سوم

در شرح فضائل و مناقب انسیه حورا و فاطمه زهرا صلوات الله علیها که بر حسب روایات شیعه بعد از مُضَيِّی پنجسال از نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله در بیستم ماه جمادی الاخره در مکه معظمه از خدیجه کبری متولد شد تقریباً بعد از دو سال بعد از ورود مدینه به حضرت سیدالموحدین امیر المؤمنین علیه السلام تزویج شد و بر حسب روایتی که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی از حضرت صادق حدیث نموده بعد از حضرت رسول زیاده از هفتاد و پنج روز در قید حیات نبود و در روایت دیگر چهل روز نوشته اند بنابر روایت کلینی در صورتی که بر حسب مشهور وفات حضرت رسول را

دربست و هشتم صفر بدانیم وفات حضرت فاطمه اگر کسری در شهرور
 اتفاق نیفتد در سیزدهم جمادی الاولی خواهد بود والا در چهارده یا
 پانزده و در سیم ماه جمادی الثانیه نیز روایتی در وفات آن حضرت رسیده
 و نورالدین علی بن محمد بن احمد مالکی وفات آن مخدیره را از شیخ
 کمال الدین طلحه در فصول المهمه در سیم شهر رمضان المبارک روایت
 نموده است قال الشيخ محیی الدین العربی: وَ عَلَى الْجَوْهَرَةِ الْقُدْسِيَّةِ فِي
 تَعْيِينِ الْأَنْبِيَاءِ صُورَةَ النَّفْسِ الْكَلْبَةِ جَوَادِ الْعَالَمِ الْعَقْلِيَّةِ بِضَعَةِ الْحَقِيقَةِ النَّبَوِيَّةِ
 مَطْلَعِ الْأَنْوَارِ الْعُلَوِيَّةِ عَيْنِ عُيُونِ الْأَسْرَارِ الْفَاطِمِيَّةِ النَّاجِيَةِ الْمُنْجِيَةِ لِمُحِبِّهَا
 عَنْ النَّارِ ثَمَرَةَ شَجَرَةِ الْيَقِينِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ الْمَعْرُوفَةِ بِالْقَدْرِ الْمَجْهُولَةِ
 بِالْقَبْرِ قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَ نِزَاجَاتِ
 زَاكِيَاتِ بَرِّ أَنْ پَاگیزه جوهر قدس باد که باتجر قدسیه در هیئت انسیه عالم
 بشریت رازینت تشکیل داده آن حقیقت طاهره خود صورت نفس کلی
 و جواد عالم عقلی است که در صورت بشریه بضعة حقیقت احمدی
 و مشرق انوار علوم علوی و سرچشمه اسرار مکنونه فاطمی است چنانچه
 آن حقیقت قادسه در آغاز نزول از مقدسات عالم عقلی بوده در هنگام
 عودت و صعود نیز خود از ادناس بشریت رستگار و آزاد کننده
 دوستان است از نکایت نار آن جوهره قدسیه شیرین ثمر شجر معرفت
 و یقین و سترک سیده نسوان عالمین است که قدر مراتب فضائلش معروف
 و مثنوی جسد عنصریه اش مجهول نور دیده حضرت رسول بنام نامی و
 و لقب کرامی زهراء بتول علیها الصلوة والسلام الشرح الجوهرة القدسية
 جوهر حقیقی را گویند که در مقام وجود خارجی محتاج بموضوع نباشد
 بخلاف عرض که محتاج بموضوع است و آن جوهر بر دو قسم است

مجرد و مادی جوهر مجرد نیز بردو قسم است زیرا که یا ذاتا و فعلا مستغنی از ماده است آنرا عقل گویند و اگر ذاتا مستغنی باشد فقط بدون فعل آنرا نفس گویند و غیر مجرد نیز بر سه قسم است صورت است و هیولی و جسم پس ممکن است از لفظ جوهره بملاحظه نقید بقدریه حقیقت عقلیه مجرده اراده نموده باشد زیرا که معنی قدسیه تجرد صرف است چنانچه محقق شریف گویند: *تَنْزِيَهُ يَحْسَبُ مَقَامَ الْجَمْعِ فَقَطُ وَالتَّقْدِيسُ تَنْزِيَهُ يَحْسَبُ مَقَامَ الْجَمْعِ وَالتَّفْصِيلُ فَيَكُونُ أَشَدُّ وَمَحْتَمَلٌ* است که مقصود از جوهره قدسیه نفس رحمانی و هیولای کلیه باشد و بمناسبت مورد و بقرینه صورت نفس کلیه که بعد از این مذکور میشود شق ثانی اقرب است و هیولای کلیه چنانچه گذشت در یک مرتبه از مراتب همان نفس رحمانی است چنانچه بعضی گویند: *وُتِّمَّتْ لَهُ هَذِهِ الْحَقِيقَةُ الْجَوْهَرِيَّةُ فِي اصطلاح اهل الله بالنفس الرحمانی و الهیولی الکلیه و ما یَتَعَيَّنُ مِنْهَا وَ صَارَ مَوْجُودَاتِ الْمَوْجُودَاتِ بِالْکَلِمَاتِ الْإِلَهِيَّةِ قَالَ اللهُ تَعَالَى قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِثْلًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ أَهْوَ صُورَةُ النَّفْسِ الْكَلِيَّةِ* معنی نفس که جوهریست مجرد از ماده بحسب ذات سابقا و آنفا گذشت جهت اختصاص آن حضرت باین صفات معلوم است زیرا که هیولای کلیه که در فقره سابقه مذکور شده قوه محض استعداد است و حقیقت نفسیه نیز منشأ تائر و محل قبول و انفعال است چنانچه حقیقت عقلیه منشأ فعل و تأثیر و چون تائر و انفعال از لوازم نسوانیه است بدان واسطه آن حضرت را با مقام نفسیه علاقه انصاف و مناسبت مظهریه بیشتر است زیرا که آن حضرت محل قبول تمامی فیوضات است و در مقام معنویت جمیع موجودات را حواء روحانی است و مصابیح امامت را

مشکوة جسمانی حکیم محقق فاضل نوری نورالله مضجعه در تعلیقات
مفاتیح گوید: اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ اِیْ أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ الْمُبِیِّنَ وَهُوَ-
الْفَارُوقُ الْكَلْبِيُّ فِي الْفَاطِمِیَّةِ الزَّهْرَاءِ وَالزَّهْرَاءُ هِيَ حَوَاءُ رُوحَانِیَ اللَّهُ نُورُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمَشْكُوءَةٍ اِیْ الْفَاطِمِیَّةِ الزَّهْرَاءِ فِيهَا مِصْبَاحُ
اِیِ الْمُحَمَّدِیَّةِ الْبِیضَاءِ اَلْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ اِیْ فِی الْعُلُوِّیَّةِ الْعَلِیَاءِ وَالْعُلُوِّیَّةُ
نَزَلَتْ فِی الْمَشْكُوءَةِ الزَّهْرَاءِیَّةِ نَزُولُ رُوحِ الْكَلِّ فِی الْجِسْمِ الْكَلِّ الَّذِی
فِیهِ یُفَرَّقُ كُلُّ امْرِئٍ حَکِیْمٍ اِیْ اِمَامٌ بَعْدَ اِمَامٍ اِلَى یَوْمِ الْقِیَمَةِ اِلَى اَنْ قَالَ قَافَهُمْ
قَافَتُهُ مِنَ الرُّمُوزِ حَاصِلٌ مَقْصُودٌ اَنْكُهُ مَا نَازَلَ كَرْدِیْسِ اَدَمَ كِتَابِی رَاكُهُ
عُلُوبِهِ عَلِیَا وَفَارُوقُ كَلْبِی بَاشَدُ دَر فَاطِمِیة زَهْرَاءُ كُهُ حَوَاءُ رُوحَانِی اِسْت
وَمَقْصُودٌ اِزْ مَشْكُوءَةُ وَارِدَةُ دَر اَیَّةِ وَافِی هِدَایَةِ مُحَمَّدِیَّةِ بِیضَا كُهُ عَقْلُ كُلِّ
وَادَمَ كَلَامِی اِسْت وَغَرَضٌ اِزْ لَفْظِ زُجَاجُهُ عُلُوبِهِ عَلِیَا اِسْت كُهُ دَر مَشْكُوءَةُ
زَهْرَاوِیة نَزُولُ كَرْدُهُ چُون رُوحُ كَلْبِی كُهُ دَر جِسْمِ اِزْ اَنْ مَشْكُوءَةُ طَاهِرُهُ
مَقْدَسُهُ اِمَامِی بَعْدُ اِزْ اِمَامُ كُهُ ظَاهِرُ مِیْشُودُ تَا رُوزِ قِیَامَتِ مَطْرُزِ اَوْرَاقِ
گَوِیْدُ كُهُ مُحَمَّدِیة بِیضَا رَا دَر اِیْنِ عِبَارَتِ حَکِیْمِ نُورِی بَرِ عَقْلُ كُلِّ وَادَمَ
كَلَامِی تَرْجَمُهُ وَتَفْسِیْرُ نَمُودَمُ دُور نَبَاشَدُ مَطَالَعُهُ كُنَنْدَگَانِ اِیْنِ دَفْتَرِ بَیْجُهُ
اَنْ تَرْجَمُهُ مَطَالَبَةُ سِنْدِی اِزْ اِصْطِلَاحِ رُؤْسَایِ قُومِ نَمَایَنْدُ اِگَر چُهُ اِیْنِ
مَعْنِی دَر طِی عِبَارَاتِ عَرَفَا شَوَاهِدُ بَسِیَّارُ دَارْدُ وَلِی صَرِیْحُ تَر اِزْ هَمُهُ
عِبَارَتِ مَحْقُقِ شَرِیْفِ اِسْت كُهُ اِزْ كُتُبِ وَاصْطِلَاحَاتِ اَنْ جَمَاعَتِ اِخْذُ
وَالْتِقَاطُ نَمُودُهُ گَوِیْدُ: اَلْبِیْضُ الْعَقْلُ الْاَوَّلُ فَایْنُهُ مَرْكَزُ الْعِیَاضِ وَاَوَّلُ مُنْفَصِلِ
مِنْ سَوَادِ الْغِیْثِ وَهُوَ اَعْظَمُ نِزَارَاتِ فَلِیْكُمْ فَلِذَلِكَ وَصِیْفُ بِالْبِیَاضِ لِبِقَابِلِ
بِیَاضُهُ سَوَادِ الْغِیْثِ وَهُوَ اَوَّلُ مَوْجُودٍ یُرْجَعُ وَجُودُهُ عَلٰی عَدَمِهِ وَالْوُجُودُ
بِیَاضٌ وَالْعَدَمُ سَوَادٌ اَنْتَهٰی ثَمَرَةُ شَجَرَةِ الْبَقِیْنِ لَفْظُ شَجَرُهُ دَر اِیْنِ مَنَاقِبِ

اثنی عشریه بتغییرات مختلفه استعمال شده مانند شجره ایمن و شجره طوبی قدسیه و شجره طور و حقیقت شجره در اصطلاح اکابر عرفا معنی مخصوصی دارد مناسب آن است که آن معنی را بدو ذکر نموده اصل اصطلاح جماعت را معین نماییم سپس در هر موردی که بتغییر ضمائم و قیود مختلفه تفاوتی در معنی آن حاصل میشود بمناسبت در هر موردی بر آن تفاوت برسبیل اختصار اشاره کنیم گویند: الشَّجَرَةُ الْإِنْسَانُ الْكَامِلُ مُدَبَّرُ هَيْكَلِ الْجِسْمِ الْكُلِّي فَإِنَّهُ جَامِعُ الْحَقِيقَةِ مُنْتَشِرُ الدَّقَائِقِ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ فَهُوَ شَجَرَةٌ وَسَطِيَّةٌ لِأَشْرَافِهَا وَجُودِيَّةٌ وَلَاغَرِبِيَّةٌ إِمَّاكِيَّةٌ بَلْ أَمْرَبَيْنِ الْأَمْرَيْنِ أَصْلُهَا ثَابِتٌ فِي الْأَرْضِ السُّفْلَى وَفَرْعُهَا فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى أَبْغَاضُهَا الْجِسْمِيَّةُ عُرُوقُهَا وَحَقَائِقُهَا الرُّوحَانِيَّةُ فَرْوُعُهَا أَنْتَهَى. حاصل مقصود آنکه شجره حقیقت انسان کامل و خلیفه الله است که مدبر جسم کلی و جامع جمیع حقائق است و دقائق او در تمامی موجودات منتشر است حقایق روحانیه و ماهیات جسمانیه از فروغ و عروق آن شجره طیه اند که اصل آن در ارض سفلی عالم ناسوت و امکان ثابت است و فروغش در سموات عوالم روحانیه موزون و آن شجره طیه شجره معرفت و یقین است و حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها ثمر و نتیجه آن در مجمع البحرین گویند: وَ عَنِ الْبَاقِرِ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ رَسُولُ اللَّهِ وَ فَرْعُهَا عَلِيٌّ وَ عُنْصُرُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ وَ تَمَرَاتُهَا أَوْلَادُهَا وَ أَغْصَانُهَا وَ أَوْرَاقُهَا شَيْعَتُهَا أَنْتَهَى الْمَجْهُولُ بِالْقَبْرِ طَبَقَاتِ مَوْحِنِ اتِّفَاقِ دارند براینکه حضرت سیدالموحدین امیرالمؤمنین بر حسب وصیت آن مخدرة طاهره آن مظلومه را در شب دفن نمود و آثار قبر مطهرش را مستور کرد و اجمالاً محقق آن است که آن قبر مطهر از بقیع خارج نیست بعضی گویند در دار عقیل مدفون شد الرَّهْرَاءُ الْبَتُولُ در قاموس

گوید: الْبَتُولُ الْمُنْقَطِعَةُ عَنِ الرِّجَالِ وَمَرِيَمُ الْعَذْرَاءُ وَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
 فَاطِمَةُ بِنْتُ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ لَا يُقْطَعُ عَنْ نِسَاءِ زَمَانِهَا وَ نِسَاءِ الْأُمَمِ فَضْلًا وَ
 دِينًا وَحَسَبًا وَالْمُنْقَطِعَةُ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. و در مجمع گوید: الْبَتُولُ
 كَرَسُولِ الْعَذْرَاءِ الْمُنْقَطِعَةِ عَنِ الْأَزْدِ وَأَجْ وَهِيَ الْمُنْقَطِعَةُ عَنِ الدُّنْيَا وَالْبَتُولُ
 فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ سُمِّيَتْ بِذَلِكَ لِأَنْقِطَاعِهَا عَلَى اللَّهِ وَعَنْ
 نِسَاءِ زَمَانِهَا وَ نِسَاءِ الْأُمَمِ فَضْلًا وَحَسَبًا وَ دِينًا وَفِي الرِّوَايَةِ إِنَّا سَمِعْنَاكَ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ إِنَّ مَرِيَمَ بَتُولٌ وَفَاطِمَةُ بَتُولٌ مَا الْبَتُولُ فَقَالَ الْبَتُولُ الَّتِي
 لَمْ تَرَحُمَةً قَطُّ. از این حکایات چنین معلوم میشود زنی را که منقطع از
 شوهر باشد بتول گویند چون دختران تارک دنیایی که در معابد مشغول
 خدمت و عبادتند و نیز زنی را که منقطع بسوی خدا بوده در فضائل و
 مناقب بی عدیل باشد بتول گویند و زنیرا که اصلا حائض نگردد نیز
 بتول گویند پس حضرت زهرا و مریم را بهر يك از این معانی میشود
 بتول نامید شیخ صدوق در کتاب مَنْ لَا يَخْضُرُهُ الْفَقِيهُ آورده قَالَ النَّبِيُّ إِنَّ
 فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا لَبَسَتْ كَأَحَدٍ مِنْكُمْ إِنَّهَا لَا تَرَى دَمًا فِي حَيْضٍ
 وَلَا نِفَاسٍ كَالْحَوْرَاءِ إِنَّهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا.

فصل چهارم

در شرح فضائل و مناقب امام ممتحن ابومحمد حضرت حسن
 مجتبی صلوات الله علیه است که در سال سیم از هجرت در مدینه منوره
 در شب نیمه رمضان المبارک از فاطمه زهراء صلوات الله علیها متولد شد
 و در سنه پنجاه هجری بر حسب روایت شیخ طوسی و جمع دیگر در

روز بیست و هشتم شهر صفر المظفر که روز وفات حضرت پیغمبر است
 بسم جعده بنت اشعث بن قیس بدرجه رفیعۀ شهادت فائز گشت گویند
 آن سم را ابن آثال دمشقی که طبیب نصرانی بود بجهه معاویه ترتیب
 داد و او بتوسط مروان بن حکم آنرا بجعده بنت اشعث رسانیده و غیر
 از حسن مجتبی (ع) جماعت کثیره را معاویه بواسطه سموماتی که آن طبیب
 نصرانی تعبیه نموده بود مسموم نمود چنانچه مالک بن اشتر نخعی نیز
 با سمی که آن طبیب غیر متدین ترتیب داده بود شهید گشت بالجمله
 حضرت مجتبی علیه السلام در قبرستان بقیع در نزدیکی قبر فاطمه بنت
 اسد بن هاشم جدۀ خود مدفون شد و از عمر شریفش چهل و هفت سال
 گذشته بود و وفات آن حضرت را در پنجم ربیع الاول نیز نوشته اند
 صلوات الله وسلامه علیه قال الشيخ محیی الدین: وَعَلَى الثَّانِي مِنْ شُرُوطِ
 لِإِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ زَيْحَانَةَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ رَابِعُ الْخَمْسَةِ الْعَبَائِيَّةِ عَارِفِ الْأَشْرَارِ
 الْعِمَائِيَّةِ مَوْضِعِ سِرِّ الرَّسُولِ خَاوِي كَلِّيَاتِ الْأُصُولِ حَافِظِ الدِّينِ وَ عَيْبَةِ
 الْعِلْمِ وَ مَعْدِنِ الْفَضَائِلِ وَ بَابِ السَّلَامِ وَ كَهْفِ الْمَعَارِفِ وَ عَيْنِ الشُّهُودِ رُوحِ
 الْمَرَاتِبِ وَ قَلْبِ الْوُجُودِ فَهَرَسِ الْعُلُومِ اللَّذْنِي لَوْلُو صَدَفِ أَنْتَ مِنْهُ النَّوْرُ
 اللَّامِعُ مِنْ شَجَرَةِ الْإِيمَنِ جَامِعِ الْكَمَالَيْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ حَاصِلُ التَّرْجَمَةِ تَحِيَّاتِ زَاكِيَّاتِ بَدَانِ فَرَّخَنده رَوَانِ مَطْهَرِ وَ
 پَاكِيزه جَانِ مَطْهَرِ بَادِ كِه رُوحِ وَ رِيحَانِ حَضْرَتِ رَسُولِ اسْتِ وَ كَلِمَةُ
 طَبِیْةِ تَوْحِيدِ رَا دَوِیْمِیْنِ شَرْطِ اَزْشَرَااطِ قَبُولِ چِهَارْمِ شَخْصِ اصْحَابِ
 عِبَا اسْتِ وَ دَانَنْدَةُ اسْرَارِعْمَا خُودِ كَنْجِیْنِه وَ مَحَلِ اسْرَارِ رَسُولِ اسْتِ
 وَ دَارَايِ كَلِیَّاتِ اَصُولِ نَگِه دَارِ دِیْنِ اسْتِ وَ وِعَاءِ دَانَشِ مَعْدِنِ فَضَائِلِ وَ
 بَابِ سِلْمِ كَهْفِ مَعَارِفِ وَ عُلُومِ وَ عَيْنِ شُهُودِ وَ نَفْسِ مَعْلُومِ رُوحِ مَرَاتِبِ

موجود قلب عوالم وجود فهرست مجسم علوم لدنی مروارید صدف
انت منی نور درخشنده شجره وادی ایمن جامع کمالات صوری و
معنوی ابو محمد الحسن علیه الصلوٰة والسلام

الشرح

وعلى الثانى من شروط لا اله الا الله بر حسب اعتقاد جماعت ناجية
اثني عشرية و به ضرورت اين مذهب بهيه اقرار بر امامت از شرائط
توحيد و اعتراف بولایت از اصول عقايد است شيخ جليل احمد بن
ابيطالب طبرسى در كتاب احتجاج حديث مبسوطى از حضرت جعفر
صادق عليه السلام روايت نمايد كه يك فقره از آن حديث شريف
اين است مَنْ لَمْ يَشْهَدْ اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا وَ حَدِّىْ اَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ اَنْ
مُحَمَّدًا عَبْدِىْ وَ رَسُوْلِىْ اَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ اَنْ عَلِىَّ بْنَ اَبِىطَالِبٍ
خَلِيفَتِىْ اَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ اَنْ الْاِثْمَةَ مِنْ وَلَدِىْ حُجَجِىْ فَقَدْ جَحَدَ
نِعْمَتِىْ وَ صَغَّرَ عَظَمَتِىْ وَ كَفَرَ بِاَيَاتِىْ وَ كُتِبِىْ اِنْ قَصَدَنِىْ حَاجَتُهُ وَ اِنْ
سَأَلَنِىْ حَرَمَتُهُ وَ اِنْ دَعَانِىْ لَمْ اسْتَجِبْ دُعَاؤُهُ وَ اِنْ رَجَاَنِىْ خَسِبَتْهُ وَ ذَلِكَ
جَزَاؤُهُ مِنْىْ وَ مَا اَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ بعضی گویند توحيد حضرت حق تعالى
شانه محقق نميگردد مگر بآن شرائط و حدودی كه خداوند تعالى شأنه
خود برای اولیای خویش در آیه وافی هدایه معرفی فرماید اِنَّ الَّذِیْنَ
قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَنْزَلَ عَلَیْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ الْاَتَّخٰفُوْا وَ لَا تَحْزَنُوْا وَ
اَبْشُرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِیْ كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ و راه دلالت این آیه شریفه بر آنكه
ولایت از شرائط قبول توحيد است آن است كه اغلب علماء و مفسرین



اولاد استعمال میشود خبردار نگشته بدین واسطه در حدیث شریف وجه مناسبت مشابهنی ذکر نموده گوید چون اولاد را مانند ریاحین استشمام نموده میبوسند بدان واسطه حضرت رسول حسین علیهما السلام را که اولاد آن حضرت بودند بلفظ ریاحناتای خطاب فرمود و عیبه العلم فی القاموس العیبه ما یجعل فیہ الثیاب و من الرجل موضع سیره یعنی عیبه رجل کسرا گویند که موضع و محرم اسرار او باشد و چیزی را که لباس در آن گذارند عیبه گویند و در حدیث است الْأَنْصَارُ كَرَشِي وَعَيْتِي یعنی جماعت انصار بمنزله عیال و محارم اخبار من اند بالجمله عیبه العلم یعنی موضع و محل علوم بَابِ السَّلَامِ سَلَّمَ صَلَح و طاعت و ولایت و اسلام است خداوند تعالی شانه فرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ و در اصول کافی گوید ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ائِ ادْخُلُوا فِي وَلَا تَتَّبِعُوا و در تفسیر علی بن ابراهیم ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً قَالَ فِي وَلَا يَهِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ و در امالی شیخ قال الصادق علیه السلام فِي وَلَا يَهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ و عیاشی از ابی بصیر روایت کند که حضرت صادق (ع) بدو فرمودند آیا میدانی سَلَّمَ چه چیز است گفت نمیدانم فرمود سَلَّمَ ولایت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است و باز از ابی جعفر علیه السلام روایت کند قَالَ السَّلَامُ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ أَمَرَ اللَّهُ بِاللَّذُخُولِ فِيهِ و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کنند که بعد از ذکر عترت خاتم المرسلین فرمودند هُمْ بَابِ السَّلَامِ فَادْخُلُوا السَّلَامَ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ بِالْجَمْلَةِ متون اخبار و اثار اهل بیت عصمت و طهارت مشحون و مملو است از آنکه مقصود از باب سلم که در آیه وافی هدایه اشاره بدان شده است بَابِ ولایت و امامت ائمه اطهار

صلوات الله عليهم است قوله وعین الشهود شهود در لغت بمعنی حضور است و در اصطلاح اهل وحدت گویند: الشُّهُودُ رُؤْيُهُ الْحَقُّ بِالْحَقِّ یعنی دیدن حق با خود حق یا مَنْ دَلَّ عَلَى دَائِهِ يَدَّاهِهِ آفتاب آمد دلیل آفتاب و آن بالاتر از مقام مشاهده است زیرا که گویند المُشَاهَدَةُ رُؤْيُهُ الْحَقِّ فِي الْأَشْيَاءِ وَذَلِكَ هُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَهُ تَعَالَى بِحَسَبِ ظَاهِرَاتِهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ كَمَا أَشَارَ يَقُولُهُ آيَتُهُ تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ یعنی مشاهده دیدن حق است در اشیاء بدین معنی که مشاهده ملاحظه اشیاء است بدلائل توحید هر جا که بنگرم تو پدیدار بوده ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده. بعبارة آخری مشاهده عبارة است از ملاحظه اشیاء بعنوان مظهریه و مقام شهود چنانچه دانسته شد دیدن حق است با خود حق رُوح المراتب وَقَلْبِ الْوُجُودِ لَفْظِ رُوحِ در این مناقب اثنی عشریه باطوار مختلفه استعمال شده مانند روح الارواح و روح المراتب و غیر اینها بالجمله اصطلاحات جماعت حکما و اهل وحدت و طوائف اطبا در استعمالات روح و نفس و قلب اختلاف شدید دارند خصوص که هر یک از آن جماعات هر یک از این الفاظ را در معانی مختلفه و موارد متباینه استعمال نمایند و لاسیما که بمرور زمان این اصطلاحات باهم دیگر خلط و مزج بهم رسانیده زیاده موجب عدم ارتباط و باعث تزلزل خیالات شده از آنجاییکه انعقاد این مناقب بطرز و طریقه اهل وحدت است بدان واسطه بیکجا در باب بیان معانی و ترتیبات این الفاظ مخصوصه از اصطلاحات سائرین چشم پوشیده مراتب آنها را بطریقه اهل وحدت مینگارد بایست بدانند که مراتب سلوک با اصطلاح اهل وحدت منحصر است بر لطائف سبع و آن این است الطَّبْعُ وَالنَّفْسُ وَالْقَلْبُ وَالرُّوحُ وَالسِّرُّ وَالْخَفِيُّ

وَالْأَخْفَىٰ أَمَّا الطَّبَعُ أَوَّلِينَ مَقَامَ مَقَامِ هَسْتِي وَرَبَّةٌ طَبِيعَتِ اسْتِ وَأَمَّا النَّفْسُ
 بَعْدَاز قُوَّةِ طَبِيعِيهِ عِبَارَتِ از بخار لطیفی است متولد در قلب که قابل
 حس و حیوة و حرکة ارادیه است و اما القلب جوهر نورانی مجردیست
 متوسط ما بین نفس و روح و آن مرتبة تحقق انسانیة وافق مبین است
 چنانچه در اوائل کتاب اشاره مختصری بدان نمودیم و اما اَكْرُوْحَ الْطَفِّ
 وَابْسَطُوْ بِالْأَثَرِ از قلب وُافَقِ اعْلَى است و آن عقل اول و حقیقت محمدیه
 و حقیقت اسمائیه و حضرت واحدیه است و اما السِّرَّ عبارت است از
 مقام احدیت و ترقی بعین الجمع و مقام قاب قوسین و اما الاخفی عبارت
 است از نهایت ولایت و مقام آوَاذْنِی و اما الاخفی بر حسب
 تحقق لطیفه هفتم و بر حسب سلوک عرفانی سفر چهارم است که
 آن را بقاء بعد از فنا و فرق بعد از جمع و حق الیقین نیز گویند و استفاده
 اربعه که بجهه اهل سلوک مقرر شده در همین مراتب است زیرا که سفر اول
 عبارة است از حرکت سالك از مقام نفس تا مقام قلب یعنی از درجه
 حیوانیة تا افق مبین که مرتبة انسانیة است و آن سفر راسخ من الخلق
 الی الحق گویند و سفر دوم ترقی سالك است از افق مبین که مقام قلب و
 نفس ناطقه است بمقام روح که افق اعلى و نهایت حضرت واحدیه است
 که سفر بالحق فی الحق گویند و سفر سیم عروج سالك است از واحدیه
 باحدیه که ترقی بمقام جمع است اگر فناء کلی برای وی دست نداده باشد
 و در مقام قاب قوسین خواهد بود که مقام سراسر است و اگر فناء کلی حاصل
 شده باشد مقام او ادنی و نهایت ولایت و مقام خفی و بزبان حدیث مرتبة
 سِرِّ السِّرِّ و سِرِّ مستتر است چنانچه گویند سِرِّ السِّرِّ ما تفرده الحق عن العبد
 كَالْعِلْمِ بِتَفْصِيلِ الْحَقَائِقِ فِیْ أَجْمَالِ الْوَاحِدِیَةِ وَ جَمْعِهَا وَ اشْتِمَالِهَا عَلٰی مَا هِیَ عَلَیْهِ

وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَسُفَرُ جِهَارِمِ عَوْدَتِ وَرَجُوعِ سَالِكِ
 است از جانب حق بسوی خلق که مقام اخفی و السرا المقنع بالسر و بقاء
 بعد از فناء و مرتبه فرق بعد از جمع است بالجمله کتب و دفاتر قوم با تفصیل
 این مراتب و تحقق این شئون مشحون و مملو است خصوص صدر-
 الحکاء و المتألهین صدر الدین شیرازی که جامع مابین حکمت و عرفان
 تمامی این مراتب را در طی تحقیقات خود متفرقا ذکر نموده از آن جمله
 در شرح حدیث سادس و عشرون در تحقیق معنی لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ
 أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ بِجِهَتِ إِشَارَةِ بِرَسْرِ جِهَارِمِ که اخرا سفار
 است چنین گوید و معنی أَقْبَالَ النَّفْسِ التَّاطِقَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى قُرْبُهَا إِلَيْهِ
 بِوَسِيْلَةِ تَحْصِيلِ الْمَعْرِفَةِ وَالْيَقِيْنِ فَهَذَا حَرْكُهُ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ فَإِذَا بَقِيَ
 فِي الْمَحْوِ وَلَمْ يَرْجَعْ إِلَى الصَّحْوِ كَانَ مُسْتَعْرِقًا فِي الْحَقِّ غَائِبًا عَنِ الْخَلْقِ
 فَهَذَا حَالُ بَعْضِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ لَكِنَّ الْوَلِيَّ الْكَامِلَ مَنْ رَجَعَ بِالْوُجُودِ الْحَقَّانِي
 إِلَى الصَّحْوِ بَعْدَ الْمَحْوِ وَعَادَ إِلَى التَّفْصِيلِ بَعْدَ الْجَمْعِ وَسِعَ صَدْرُهُ لِغَايَةِ
 الْإِنْشِرَاحِ لِلْحَقِّ وَالْخَلْقِ فَانْتَصَبَ فِي مَقَامِ الْخَلَافَةِ وَالتَّكْبِيلِ وَتَنَزَّلَ إِلَى
 الْمُعَاشَرَةِ مَعَ الْخَلَائِقِ كَمَا قِيلَ فِي حَقِّ امير المؤمنين عليه السلام كَانَ
 فِينَا كَأَحَدِنَا فَهَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْعَظِيمُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ حَاصِلُ
 مقصود آنکه بعض از اولیا در سفر سیم که سفر من الخلق الی الحق
 است محو جمال حضرت احدیه گردیده از عالم وحدت بنشأ کثرت
 مراجعت ننمایند لکن ولی کامل آن است که بعد از تکمیل سفر سیم از
 جانب حق بسوی خلق مراجعت نموده بامردم معا شاة کند و آنها را هدایه
 و ارشاد نماید چنانچه حالات معاشرت حضرت ختمی مرتبت را که
 دارای هر دو نشأ بود خدای تعالی بابتشارتِ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ بستود

وَاللَّهِ دَرَّ الْمَوْلَى حَيْثُ يَقُولُ أَنَّهُ إِذَا كَفَفْتُمْ فَلَكُمْ مَسْتِ آمَدَى. كَلِمَتِي يَا
 حَمِيرَ امِزْدَى، وَحَضَرَتْ سَيِّدَ الْمُوَحِّدِينَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 بِأَيَّةِ مَعَاشَرَتٍ وَحَسَنِ سُلُوكٍ بِأَمْرٍ رَاقٍ بِمَقَامِي رَسَانِيدَنْدِ نَزْدِيكَ بُوْدَ أَنْ
 سَجِيَّةً مُرَضِيَّةً مِنْ خَوَارِقِ عَادَاتٍ وَكَرَامَاتٍ أَنْ حَضَرَتْ مُحْسُوبٌ شُودُ
 مُحَمَّدِ بْنِ طَلْحَةَ شَافِعِي دَرِ كِتَابِ مُطَالِبِ السُّؤْلِ فِي مَنَاقِبِ آلِ الرَّسُولِ كَوَيْدِ
 وَنُقِلَ أَنَّ مُعْوِيَةَ قَالَ بَعْدَ مَوْتِ عَلِيٍّ بِضَرَارٍ بْنِ صُرْدٍ صِفَ لِي عَلِيًّا فَقَالَ أَوْ
 تَعْفِينِي قَالَ بَلْ صِفْهُ قَالَ تَعْفِينِي قَالَ لَا تَعْفِيكَ قَالَ أَمَّا إِذَا لُبَّدَ فَأَقُولُ مَا أَعْلَمُهُ
 مِنْهُ كَانَ وَاللَّهِ بَعْدَ الْمُدَى شَدِيدَ الْقُوَى يَقُولُ فَضْلًا وَيَحْكُمُ عَدْلًا يَتَجَرَّرُ
 الْعِلْمُ مِنْ جَوَانِبِهِ وَتَنْطِقُ الْحِكْمَةُ مِنْ نَوَاحِيهِ يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهْرَتِهَا
 وَيَسْتَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَظُلْمَتِهِ كَانَ وَاللَّهِ غَزِيرَ الدَّمْعَةِ طَوِيلَ الْفِكْرِ يُقَلِّبُ كَفِّهِ
 وَيُخَاطِبُ نَفْسَهُ يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ مَا خَشِنَ وَمِنَ الطَّعَامِ مَا حَشَبَ كَانَ وَاللَّهِ
 كَا حِدْنًا يُحِبُّنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَيَتَبَدَّنَا إِذَا أَتَيْنَاهُ وَيَأْتِينَا إِذَا دَعَوْنَاهُ وَنَحْنُ وَاللَّهِ
 مَعَ تَقَرُّبِهِ لَنَا وَفَرِيهِ مِنَّا لُنَكَلِمُهُ هَيَّيَّةً وَلَا يَتَبَدَّدُ عِظَمُهُ وَإِنْ تَبَسَّمَ فَعِنَ مِثْلُ
 الْكُلُوفِ الْمَنْظُومِ يُعْظَمُ أَهْلُ الدِّينِ وَيُحِبُّ الْمَسَاكِينَ لَا يَطْمَعُ الْقَوِيُّ فِي
 بَاطِلِهِ وَلَا يَنْشَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ فَاشْهَدُ يَا لِلَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ
 وَقَدْ أَرَاخِي اللَّيْلُ سُجُوفَهُ وَغَارَتْ نُجُومُهُ وَقَدْ مَثَلَ فِي مُحَرَّابِهِ فَأَيْضًا عَلَى
 لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّلُ تَمَلَّلَ السَّلِيمِ وَيَنْكِى بُكَاءَ الْحَزِينِ وَكَانَتْ أَسْمِعُهُ وَهُوَ يَقُولُ
 يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا أَبِي تَعَرَّضْتُ أَمَّ إِلَى تَشَوُّقٍ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ غُرَى غُرَى قَدْ
 أَبْنَيْتُكَ ثَلَاثًا لَرَجْعَةٍ إِلَى فَيْكِ فَعَمْرُكَ قَصِيرٌ وَعَيْشُكَ حَقِيرٌ وَخَطْرُكَ كَثِيرٌ أَرَاهِمُ
 قَلَّةَ الزَّادِ وَبُعْدَ السَّفَرِ وَخَشِيَ الطَّرِيقَ قَالَ فَذَرَفَتْ دُمُوعُ مُعْوِيَةَ عَلَى لِحْيَتِهِ
 فَمَا يَمْلِكُهَا وَهُوَ يَنْشَفُهَا بِكُمِّهِ وَقَدْ اخْتَنَقَ الْقَوْمُ بِالْبُكَاءِ فَقَالَ مُعْوِيَةُ: رَحِمَ اللَّهُ
 أَبَا الْحَسَنِ كَانَ وَاللَّهِ كَذَلِكَ فَكَيْفَ حَزُنَكَ عَلَيْهِ يَا ضَرَارُ؟ قَالَ حُزْنٌ مِنْ ذُبِحَ

وَلَدُمَا فِي حِجْرِهَا وَلَا تَرْفَى عِبْرَتُهَا وَلَا يَسْكُنُ حُزْنُهَا. حاصل مقصود آنکه ضرار بن صرد در ضمن تعرفه اوصاف حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنین گوید آن حضرت باما جماعت چنان معاشرت میفرمود که گویا خود یکی از ماها بود هرگاه بر عتبه علیه اش شرف اندوز میشدیم از حالات ماتمقّد مینمود و اگر بجایی دعوت مینمودیم اجابت میفرمود از هر مسئله که میپرسیدیم جواب وافی میداد با دوست و دشمن مساواة میکرد بیگانه و نزدیک را مساواة میداد مع القصه ولی کامل آن است که اسفار اربعه را جمیعا طی نموده سفر من الخلق الى الحق بنماید و بامردم معاشرت و حسن سلوک بکند محیی الدین در یکی از خلصات خود گوید در طواف خانه کعبه با حضرت هرون برادر موسی ملاقات نمودم و بدو گفتم در میان مافقرا اشخاصی هستند که مقام شما بر مراتب از درجه آنها بالاتر است با وجود این سراسر موجودات را اعتنایی ندارند شما با این جلالت شأن چگونه از شماتت مردم ملالت گرفته بحضرت موسی عرض کردی يَا بَنِيَّ اَمْ لَا تَأْخُذُ بِلَحِيَّتِي وَلَا تُشْمِتُ بِي الْأَعْدَاءَ حضرت هرون بخندید و گفت شخصی که جامع مقام وحدت و کثرت باشد اکمل است یا شخصیکه فقط دارای مقام وحدت است گفتم البته شخصیکه دارای نشأتین است کامل تر است گفت پس بر من اعتراضی نداری چون این مراتب دانسته شد پس حاصل فقره شریفه روح المراتب و قلب الوجود آن است که آن حضرت بر حسب مراتب معنویه عقل اول و افق اعلی و دارای حقیقت محمدیه صلوات الله علیه است و بر حسب نشأ ظاهره انسان کامل و خلیفه الله است و چنانچه در عالم صغیر انسانی قلب مبدء فیوضات ظاهره و روح منشأ

زندگی فیوضات باطنه است در عالم کبیر انسانی نیز حقیقت آن حضرت بر حسب روحیت واسطه فیوضات معنویة الهیه است در مقام قلبیه واسطه فیوضات حسیه الهیه است و بسدین جهة انسان کامل را قلب عالم امکان گویند چنانچه محقق شریف جرجانی گوید: **الْإِنْسَانُ الْكَامِلُ هُوَ الْجَامِعُ لِجَمِيعِ الْعَوَالِمِ فَمِنْ حَيْثُ رُوحِهِ وَعَقْلِهِ كِتَابٌ عَقْلِي مُسَمًّى بِأَمِّ الْكِتَابِ وَمِنْ حَيْثُ قَلْبِهِ كِتَابُ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَمِنْ حَيْثُ نَفْسِهِ كِتَابُ الْمَحْوِ وَالْإِثْبَاتِ فَنِسْبَةُ الْعَقْلِ الْأَوَّلِ الَّذِي هُوَ حَقِيقَةُ الْإِنْسَانِ الْكَامِلِ إِلَى الْعَالَمِ الْكَبِيرِ وَحَقَائِقُهُ بَعَيْنُهَا نِسْبَةُ الرُّوحِ الْإِنْسَانِيِّ إِلَى الْبَدَنِ وَقَوَاهُ وَإِنَّ النَّفْسَ الْكُلِّيَّةَ قَلْبُ الْعَالَمِ الْكَبِيرِ كَمَا أَنَّ النَّفْسَ الْبَاطِنَةَ قَلْبُ الْإِنْسَانِ وَلِذَلِكَ يُسَمَّى الْعَالَمُ بِالْإِنْسَانِ الْكَبِيرِ** انتهى حاصل مقصود آنکه عقل اول و نفس کلیه از مراتب حقیقه انسان کاملند و آن عقل نسبت بعالم کبیر مانند روح است برای بدن و نفس کلیه بر جای قلب پس انسان کامل نسبت بعالم کبیر هم روح است و هم قلب و توضیح مجددی نیز برای این فقره در مناقب حضرت سیدالشهداء روحی فداه خواهد آمد

فصل پنجم

در شرح فضائل و مناقب حضرت خامس آل عبا و اول اصحاب آل عبا سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین روحناله الفداء است در مدینه طیبه در سال چهارم هجری در شب پنجم شهر شعبان المعظم عالم عنصری را با قدوم شریفش مزین فرمود و در سنه شصت و یکم هجری عاشور محرم - الحرام بدرجه علیّه شهادت فائز شد از عمر شریفش پنجاه و هشت سال

گذشته بود صلوات الله وسلامه علیه قال الشيخ محیی الدین وَعَلَى الْمُتَوَجِّدِ
بِالْهَمَّةِ الْعُلْيَا الْمُتَوَسِّدِ بِالشُّهُودِ وَالرِّضَا مَرْكَزَ عَالَمِ الْوُجُودِ سِرِّ الْوَاجِدِ
وَالْمَوْجُودِ شَخْصِ الْعِرْفَانِ عَيْنِ الْعَيَانِ نُورِ اللَّهِ وَسِرِّهِ الْأَتَمِّ الْمُتَحَقِّقِ بِالْكَمَالِ
الْأَعْظَمِ نُقْطَةِ دَائِرَةِ الْأَزَلِ وَالْأَبَدِ الْمُتَشَخِّصِ بِإِلْفِ الْآخِذِ فَاتِحِهِ كِتَابِ
الشَّهَادَةِ وَالْهِىَ وَلَايَةِ السِّيَادَةِ الْآخِذَةِ الْجَمِيعِ الْوُجُودِ الْحَقِيقَةِ الْكُلِّيَّةِ
الشُّهُودِ كَهْفِ الْإِمَامَةِ صَاحِبِ الْعَلَامَةِ كَقَبْلِ الدِّينِ الْوَارِثِ لِخُصُوصِيَّاتِ
سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ الْخَارِجِ عَنْ مُحِيطِ الْآيِنِ وَالْوُجُودِ إِنْسَانِ الْعَيْنِ لُغَزِ الْإِنْشَاءِ
مَضْمُونِ الْإِبْدَاعِ مُذَوِّقِ الْأَذْوَاقِ وَمُسَوِّقِ الْأَشْوَاقِ مَطْلَبِ الْمُحِبِّينَ وَمَقْصِدِ
الْعُشَّاقِ الْمُقَدَّسِ عَنْ كُلِّ الشَّيْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ
حاصل الترجمة صلوات نامیات حضرت حق تعالی شأنه و تحیات ذاکیات
ملائکه و حاملین عرش بر آن ذات پاک و گوهر تابناک باد که در میان
افراد کائنات باهمت علیای خود متوحد و در مقامات قرب حق بوساده
شهود و رضا متوسد است او است مرکز عالم وجود و حقیقت واجد
و باطن موجود است شخص مجسم معرفت و حقیقت آشکار و نور حضرت
کردگار سِرِّ آتَمِ الهی و دارای کمال اعظم غیر متناهی مرکز دایره ازل
و ابد که در اولیه وجود متلبس است بلباس تشخص الف احد آغاز کتاب
ناسوت شهادت والسی ولایت ملکوت سیادت در مقام جمع الجمع
وجودی صدر نشین محفل احدیت در منزل فرق الفرق شهودی حقیقت
کلیه موجود بحر کثرت کهف امامت صاحب علامت نکهبان دین وارث
مختصات حضرت سید المرسلین خود رتبه آن ذات پاک بالاتر از رفعت
افلاک است و بیرون از عالم زمان و خارج از فضای مکان و در معنی چشم
بینای حقیقت هستی را انسان چگونه شرح این حقیقت توانم داد که

لُغَزْ و معمای عالم ایجاد است و حاصل مضمون نشأ ابداع ذوق بخشنده اذواق و بشوق آورنده اشواق مَطْلَبِ احباب و مقصد عشاق منزّه است از هر گونه نقص و شین بنام نسامی و لقب گرامی ابی عبدالله الحسین روحناله الفداء الشرح: بالهمة العلیاء در قاموس گوید الهمّة بالكسر و یُفْتَحُ مَا هَمَّ بِهِ مِنْ أَمْرٍ یُفَعَّلُ وَ الْهَوَىٰ یعنی همت امری را گویند که قصد بجای آوردن آن نموده باشند و میل نیز آمده انتهى ولی در اصطلاح اهل وحدت معانی مختلفه دارد محیی الدین گوید تُطْلَقُ بازاءِ تَجْرِیدِ الْقَلْبِ لِلْمُنَى وَ تُطْلَقُ بازاءِ اَوَّلِ صَدَقِ الْمُریدِ وَ تُطْلَقُ بازاءِ جمعِ الْهَمِّ لِصَفَاءِ الْإِلْهَامِ یعنی تجرید قلب را بجهت حصول آرزو همت گویند و نیز اول مقام راستی مرید را در مقام ارادت همت نامند و همچنین جمع نمودن جمیع مقاصد و هموم را تا آنکه مکاشفه الهامیه بطریقه صفا حاصل شود همت گویند شریف جرجانی گوید الهمّة توجّه القلب و قصده یجمیع قوَاهُ الرّوحانیة الی جانب الحقّ لِحُصُولِ الْکَمَالِ لَهُ اَوْ لِغیرِهِ یعنی همت توجه نمودن قلب است بجانب حق تعالی شانه با جمیع قوای روحانیه تا آنکه درجه کمالی برای خود یا بجهة غیر خود که تکمیل دیگری باشد حاصل شود المتوسّد بالشهود و الرضا توسّد در لغت بمعنی متکا قرار دادن است و در حدیث آورده اند لَا تَوَسَّدُوا الْقُرْآنَ یعنی قرآن را مانند متکا زیر سر نگذارید و بر آن در حالت نشستن تکیه ننمائید و از این معنی استعاره آورده اند بر اخذ و تحصیل امور معنویه چنانچه گویند فَلَان تَوَسَّدَ الْعِلْمَ یعنی علم را تحصیل نموده و تکیه گاه خود قرار داده پس معنی فقره شریفه آنست که آن حضرت را مقام شهود و رضای حق تعالی همواره حاصل و تکیه گاه آن حضرت است و معنی شهود سابقا گذشت ولی معنی رضا با اصطلاح اهل وحدت این است

که گویند: الرِّضَا السَّرُّورُ بِمُرِّ الْقَضَا یعنی رضا خوشحال شدن است بر-
تلخی قضا سِرِّ الْوَاجِدِ وَالْمَوْجُودِ معنی سرسابقاً گذشت و واجد اسم
فاعل است از وَجَدَ يَجِدُ وَجْداً وَجِدَةً وَوُجُوداً وَوُجْدَاناً یعنی یابنده و
موجود اسم مفعول است یعنی یافته شده و واجد از اسماء الهیه نیز
هست گویند یا از جده مشتق است و بمعنی غنی است یا از وجود که
بمعنی یابنده بالجمله معنی فقره شریفه آن است که سِرُّ حَقِيقَتِ هَرْمَدْرِكِ وَ
مُدْرَكِ آن حضرت صلوات الله علیه است بجهت آنکه تمامی ادراکات
از اشعه تجرد و از لوازم مجردات است تا هَرْمَدْرِكِ باندازه تجرد
حاصل نکند ادراک نتواند نمود چنانکه مُدْرَكِ نیز تا مجرد و با مدْرِكِ
متحد نباشد معلوم نخواهد شد و حقیقت و سرمنشأ جمیع مجردات نیز
عقل اول و حقیقت محمدی است که حقیقت ولایت ائمه اثنی عشر
صلوات الله علیهم است پس بدین واسطه حقیقت و سر تمامی ادراکات
از جانب مدْرِكِ و مُدْرَكِ حقیقت آن حضرت صلوات الله علیه است
عَيْنِ الْعَيَانِ عَيْنِ الشَّيْءِ نَفْسِ شَيْءٍ را گویند و عیان بمعنی معاینه و آشکار
است پس معنی فقره شریفه آن است که آن حضرت نفس ولایت و حقیقت
آشکار است الْمُتَحَقِّقُ بِالْكَمَالِ الْأَعْظَمِ کمال چیزی را گویند که بسبب او
نوع یا در حد ذات خود کامل شود مانند نفس که کمال اول است برای
جسم طبیعی یا در سائر عوارض کامل شود مانند کمالات ثانیه و ثالثه
پس حاصل مقصود آن است که آن حضرت در مدارج ترقیات بشریت
متحقق و موصوف است بکمال اعظم که تمامی کمالاتش در حد فعلیت
است و هیچگونه حالت منتظره برای او باقی نیست ولی باصطلاح
اهل وحدت گویند: الْكَمَالُ التَّنْزِيهِ عَنِ الصِّفَاتِ وَاثَارِهَا پس در این

صورت کمال عبارت است از ملاحظه ذات بدون صفتی از صفات و آن مرتبه احدیت است چنانکه میگوید: **الْمُتَشَخِّصُ بِالْفِ الْأَحَدِ** و بعد از آن نیز گوید **الْأَحَدِيَّةُ الْجَمْعُ** الوجودی حاصل تمامی این عبارات این است که آن حضرت صلوات الله علیه مظهر مطلق ذات و مرآت مرتبه احدیت است فاتحه کتاب الشهادة عالم ناسوت را کتاب شهادت گویند و آن حضرت بمقتضای اولیه در وجود که بر حسب نشأ باطنی دارند دیباچه و آغاز این کتاب شهادتند و هکذا در عالم ناسوت نیز سید الشهدا و آغاز دفتر شهادتند و والی ولایت سیادت **الْأَحَدِيَّةُ الْجَمْعُ** الوجودی **الْحَقِيقَةُ الْكُلِّيَّةُ** الشهودی پیش از شروع در مقصود لازم است بر جمله ای از اصطلاحات اهل وحدت در این مورد اشاره شود گویند: **الْجَمْعُ شُهُودُ الْأَشْيَاءِ بِاللَّهِ وَالتَّبَرُّسِيُّ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ بِاللَّهِ** و محیی الدین گویند **الْجَمْعُ** إشارة الى **حَقِّ بِلَا خَلْقٍ وَ جَمْعُ الْجَمْعِ** **الْإِسْتِهْلَاكُ بِالْكُلِّيَّةِ** و **الْفَنَاءُ عَمَّا سِوَى اللَّهِ** و هو المرتبة الاحدية **الْفَرْقُ الْأَوَّلُ هُوَ الْإِحْتِجَابُ بِالْخَلْقِ عَنِ الْحَقِّ وَ بَقْلُهُ سُومُ الْخَلْقِيَّةِ بِحَالِهَا الْفَرْقُ الثَّانِي هُوَ شُهُودُ قِيَامِ الْخَلْقِ بِالْحَقِّ وَ رُؤْيَا الْوَحْدَةِ فِي الْكَثَرَةِ وَ الْكَثَرَةُ فِي الْوَحْدَةِ مِنْ غَيْرِ إِحْتِجَابٍ** باحدیها عن الآخر **فَرْقُ الْوَصْفِ** ظهور الذات الاحدية باوصافها في الحضرة الواحدة **فَرْقُ الْجَمْعِ هُوَ تَكْثُرُ الْوَاحِدِ** بظهوره في المراتب التي هي ظهور شئون الذات الاحدية و تلك الشئون في الحقيقة اعتباراً مخصصة لا تحقق لها إلا عند بروز الواحد بصورها و **أَحَدِيَّةُ الْجَمْعِ أَحَدِيَّةُ الْكَثَرَةِ** واحدٌ يتعقل فيه كثرةٌ يشبه أحدية العين هي من حيث اغنائهم عنا وعن الأسماء و يسمى هذا **جَمْعُ الْجَمْعِ** بالجمله میتوانیم بگوییم که مرتبه احدیت مقام جمع الجمع است و مرتبه واحدیت مقام جمع و عالم کثرت و تجلیات افعالی مقام فرق الجمع یا آنکه مقام احدیت مرتبه

جمع است و واحدیت مقام فرق الجمع و عالم ناسوت مقام فرق الفرق
اجمالاً باید دانست که اول منزل هستی عبارت است از مقام احدیت و
آن مقام در اصطلاح این جماعت عبارت است از ملاحظه ذات مسلوباً
عنه جمیع الاعتبارات بطوری که در عین بساطت دارای کل صفات و
مستجمع جمیع کمالات است بطریق جمعیت و بر سبیل وحدت چنانکه
حکیم محقق حاجی سبزواری اعلی الله مقامه گوید حقائق موجودات
که از حیث اندراج و اندماج در غیب هویت ذات مسمی بشون
ذاتیه و حروف عالیاتند در آن مرتبه از حضرت ذات مقدسه و از یکدیگر
ممتاز نیستند لاعلماً و لاعیناً و آن مرتبه را غیب اول و تعین اول گویند
انتهی و مقام واحدیت که تجلی ذات است با صور اسماء و اعیان ثابته
و نخستین مرتبه تمایز حقایق است از یکدیگر بامتیاز علمی اگرچه آن
وجود علمی اعیان اصالتاً وجود واجبی است ولی بالتبع هر موجودی
را در آن نشاء علمی بر حسب اندازه عین ثابت خود حظ و نصیبی است
و بهمان اندازه قسمتی که در عالم اعیان ثابته و نشاء علمی دارند و نشاء
خارجی تحقق و ظهور حاصل مینمایند **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ**
مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و این مقام را غیب ثانی و تعین ثانی گویند و حقائق
را در این مرتبه اعیان ثابته خوانند و مقام سیم تجلی حضرت ذات
است در عالم ناسوت بر حسب مظاهر و مزایای متعدده که عالم کثرت
شهودی و امتیازات خارجی است چون این مطالب و اصطلاحات اهل
وحدت در مقام احدیت و واحدیت و در مقام جمع و فرق بدان تفصیل
دانسته شد بایست بدانند که مقصود از این فقره شریفة الاحدیه الجمع
و الحقیقة الکلیة الشهودی آن است که وجود مبارک حسینی صلوات الله

علیه مظهر ذات مقدس تعالی شانہ و مرآت جهان نمای حق است هم در
 مقام جمع و هم در مقام فرق و دارای مرتبۀ وحدت و جودی و کثرت
 شهودی است چنانکه گویند: لَمَّا كَانَتِ الْهُوِّيَّةُ الْوَاحِدَةُ بِالْوَحْدَةِ الْحَقِيقِيَّةِ
 وَ أَحْكَامُ الْوَحْدَةِ فِيهَا غَالِيَةً عَلَى أَحْكَامِ الْكثرةِ بَلْ كَانَتْ أَحْكَامُ الْكثرةِ مُنْمَحِيَةً
 بِمُقْتَضَى الْقَهْرِ الْأَوَّلِ الْأَحَدِيِّ فِي مَقَامِ الْجَمْعِ الْمَعْنَوِيِّ ثُمَّ ظَهَرَتْ فِي مَظَاهِرٍ
 مُتَفَرِّقَةٍ غَيْرِ جَامِعَةٍ مِنْ مَظَاهِرِ هَذِهِ الْعَوَالِمِ الْغَيْبِيَّةِ عَلَى سَبِيلِ التَّفْصِيلِ وَ التَّفْرِيقِ
 أَرَادَ الْحَقُّ أَنَّ يُظْهِرَ ذَاتَهُ فِي مَظْهَرٍ كَامِلٍ يَتَضَمَّنُ سَائِرَ الْمَظَاهِرِ الثُّورِيَّةِ
 وَ الْمَجَالِي الظَّاهِرَةِ وَ يَشْتَمِلُ عَلَى جَمِيعِ الْحَقَائِقِ السَّرِيَّةِ وَ الْجَهْرِيَّةِ فَانْبَعَثَ
 إِنْبِعَاثًا إِزَادِيًّا إِلَى الْمَظْهَرِ الْكُلِّيِّ وَ الْكَوْنِ الْجَامِعِ الْخَاصِرِ لِلْأَمْرِ الْإِلَهِيِّ
 الْمُشْتَمِلِ عَلَى مَعْنَى الْأَحَدِيَّةِ الْحَقِيقِيَّةِ الْكَامِلَةِ وَ هُوَ الْإِنْسَانُ الْكَامِلُ فَإِنَّهُ الْجَامِعُ
 بَيْنَ مَظْهَرِيَّةِ الذَّاتِ الْمُطْلَقَةِ وَ بَيْنَ مَظْهَرِيَّةِ الْأَسْمَاءِ وَ الْوُصْفَاتِ وَ الْأَفْعَالِ فَهُوَ
 جَامِعٌ بَيْنَ مَرْتَبَتِي الْجَمْعِ وَ التَّفْصِيلِ مُجِبِّطٌ بِجَمِيعِ مَا فِي سِلْسِلَتِي الْوُجُودِ
 مِنَ الْمَرَاتِبِ وَ هُوَ الْمُدَبِّرُ لِلْعَالَمِ بِالْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ وَ أَنَّهُ الْوَاسِطَةُ فِي وُصُولِ
 الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ وَ هُوَ يَمْنُزِلُهُ رُوحَ الْعَالَمِ وَ الْعَالَمُ جَسَدُهُ وَ لِمَا وَرَدَ التَّجَلِّي
 الْكَمَالِيِّ الْجَمْعِيِّ عَلَى الْمَظْهَرِ الْكَامِلِ الْإِنْسَانِيِّ تَلَقَّاهُ بِحَقِيقَةِ الْجَمْعِيَّةِ
 الْأَحَدِيَّةِ الْكَمَالِيَّةِ وَ سَرَى سِرُّ هَذَا التَّجَلِّي فِي كُلِّ حَقِيقَةٍ مِنْ حَقَائِقِ ذَاتِ
 الْإِنْسَانِ الْكَامِلِ الَّذِي هُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فَحَقَائِقُ الْعَالَمِ رِعَايَا لَهُ وَ هُوَ خَلِيفَتُهُ عَلَيْهَا
 وَ عَلَى الْخَلِيفَةِ رِعَايَةُ رِعَايَاهُ عَلَى الْوَجْهِ الْأَنْسَبِ الْإِلَهِيِّ وَ فِيهِ يَتَفَاوَضُ الْخَلَائِقُ
 بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ حَاصِلٌ تَرْجِمُهُ وَ لِبَابِ مَقْصُودِ أَنَّهُ فِي مَقَامِ أَحَدِيَّةِ
 كِهْ أَوَّلِينَ مَنْزِلِ هَسْتِي وَ مَرْتَبَةِ جَمْعِ الْجَمْعِ وَ جُودِي اسْتِ بِمُقْتَضَى
 قَهَارِيَّةِ أَحَدِيَّةِ أَحْكَامِ كَثَرَتِ وَ آثَارِ غَيْرِيَّةِ بَكْلِي مُضْمَحَلِّ وَ مَنْحَحِي
 بُوْدِ چنانچه فاضل جامی گوید: حَبْدًا رُوزِي كِه پيش از رُوزِ شَبِ فارغ

از اندوه و آزاد از طربد متحد بودیم باشاه وجود- حکم غیریت بکلی محبوب- بود اعیان جهان بی چند و چون- ز امتیاز علمی و عینی مصون ناگهان در جنبش آمد بحر جود- جمله را در خود ز خود بیخود نمود امتیاز علمی آمد در میان- بی نشانیرا نشانها شد عیان- و در مقام تجلی افعالی که آفتاب حقیقت در مظاهر متعدده و مزایای مختلفه ظهور نمود احکام وحدت مستور و آثار کثرت هویدا گشت و حضرت وجودی که در مزایای متفرقه غیر جامعه بروز کرده بود باراده ازلیه خود چنین خواست که در مرآت جامع و سیمی تجلی کند که آن مظهر کامل بر حسب سعه وجودیه حقیقت جمع الجمع احدیت را دارا و مزایای متکثره فَرْقُ الْفَرْقِ را نیز حاضر باشد که تمامی مظاهر را در مظهر واحد تماشا کند بدین واسطه حقیقت انسان کامل را که دارای هردو عالم است بیافرید پس این انسان کامل خلیفه الله و مظهر احدیه الجمع وجودی و الحقیقه الکلیه الشهودی است و تمامی فیوضات و تجلیات ابتداء بر- حقیقت این انسان کامل افاضه میشود و از آنجا بر سایر مظاهر منشعب میگردد پس این انسان کامل خلیفه الهی و بمنزله روح و بمثابه قلب عالم امکان است و سایر موجودات بمنزله جسد و رعایای آن و آن حقیقت را رعایت این رعایا بر حسب درجات هزیک لازم است و هر یک از این رعایا را نیز اطاعت وی باندازه استعدادات خود واجب وَفِيهِ يَتَفَاضِلُ الْخَلَائِقُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، انتهى از آنجاییکه انسان کامل مظهر جامع و دارای جمیع مظاهر است بدین واسطه صاحب آن منزلت را شایسته است که آثار تمامی مظاهر و شئونات جمیع مزایای جزئی را بر خود اسناد دهد زیرا که اصل حقیقت مال او است وَاللَّيْئُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ

مِنْ أَنْفُسِهِمْ. صدرالدین شیرازی در شرح حدیث اول اصول کافی گوید:
 ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ هَذَا حَالُ رُوحِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ قَالَ
 لَهُ أَقْبِلْ إِلَى الدُّنْيَا وَاهْبِطْ إِلَى الْأَرْضِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ فَأَقْبَلَ فَكَانَ نُورُهُ مَعَ
 كُلِّ نَبِيٍّ بَاطِنًا وَمَعَ شَخْصِهِ الْمَبْعُوثِ ظَاهِرًا كَمَا رَوَى عَنْهُ نَحْنُ الْآخِرُونَ
 السَّابِقُونَ وَلِلَّهِ دَرُّ الْمَوْلَى حَيْثُ يَقُولُ أَيْ عَلَى أَيْ بَازِ عَنْقَا كِيرِ شَاهِ أَيْ
 سپاه اشکن بخودنی با سپاه-تو ترازوی احد خو بوده ئی زان زبان هر ترازو
 بوده ئی و کما یقول نام احمد نام جمله انبیاست چونکه صد آمد نودهم
 پیش ما است و از جهة اشارت بدین نکته است که حضرت سیدالموحدین
 و امیر المؤمنین با زبان معجز بیان فرمایند أَنَا أَدَمُ الْأَوَّلِ أَنَا نُوحُ الْأَوَّلِ أَنَا
 آيَةُ الْجَبَّارِ أَنَا حَقِيقَةُ الْأَسْرَارِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ كَمَا وَرَدَ فِي الْخُطْبِ وَالْأَنَارِ .

فصل ششم

در شرح فضائل و مناقب حضرت زین العابدین علی بن الحسین
 علیه السلام است در مدینه طیبه در سنه سی و هشت هجری پانزدهم شهر
 جمادی الاولی متولد شد صاحب فصول المهمه گوید: وَلِدَنَاهَا الْخَمِيسَ
 الْخَامِسَ مِنْ شَعْبَانَ الْمُعَظَّمِ. مادر آن حضرت بالاتفاق دختر یزدجرد بن
 شهریار بن شیرویه بن کسری پرویز بوده شیخ مفید آورده: حرث بن
 جابر حنفی که از جانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در طرف
 بلاد مشرق مأموریت داشت دو نفر از دخترهای یزدجرد بن شهریار
 بدست او افتادند آنها را خدمت حضرت امیر فرستاد و آن حضرت
 نیز یکی از آنها را که شهربانو نام داشت بحضرت سیدالشهدا تزویج

کرد و دیگری را بمحمد بن ابی بکر داد و نام شهر بانویه را بعضی شاه زنان و سلامه و سلافه و غزاله و ام سلمه ضبط کرده اند بالجمله حضرت سید سجاد در سنه نود و پنج هجری محرم الحرام و یا دوازدهم آن ماه از دارفانی رحلت نمود در قبرستان بقیع در جوار حضرت حسن مجتبی ع مدفون شد از عمر شریفش پنجاه و هفت سال گذشته بود صلوات الله و سلامه علیه قال الشیخ محیی الدین: وَعَلَى آدَمَ أَهْلِ الْبَيْتِ الْمُنَزَّهِ عَنْ كَيْتٍ وَ مَا كَيْتَ رُوحِ جَسَدِ الْإِمَامَةِ شَمْسِ الشَّهَامَةِ مَضْمُونِ كِتَابِ الْإِبْدَاعِ حَلِّ تَغْيَةِ الْإِخْتِرَاعِ سِرِّ اللَّهِ فِي الْوُجُودِ إِنْسَانٍ عَيْنِ الشَّهَادَةِ خَازِنِ كُنُوزِ الْغَيْبِ مَطْلَعِ نُورِ الْإِيمَانِ كَاشِفِ مَسْتُورِ الْعِرْفَانِ الْحُجَّةِ الْقَاطِعَةِ وَاللَّذَّةِ اللَّامِعَةِ ثَمَرَةِ شَجَرَةِ طُوبَى الْقُدْسِيَّةِ أَزَلِ الْغَيْبِ وَآبِدِ الشَّهَادَةِ الْيَسْرَ الْكُلِّ فِي سِرِّ الْعِبَادَةِ وَتَدَاوُلِ زَيْنِ الْعِبَادِ إِمَامِ الْعَالَمِينَ وَمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ زَيْنِ الْعَالَمِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاصِلُ التَّرْجُمَةِ نَحِيَّاتِ عَالِيَّاتِ بَرِّ أَنْ بَاكِزِهِ فَطَرَتْ قُدْسٌ حَقِيقَتُ بَادٍ كِهْ خُودِ أَهْلِ بَيْتِ عَصْمَتِ رَا أَوْ اسْتِ آدَمِ أَبَوِ الْبَشَرِ وَ دَامِنِ قُدْسِشْ مَنْزِهِ اسْتِ از هَرْ كُونِهْ شَرِّ رُوحِ جَسَدِ إِمَامَتِ اسْتِ وَ آفَتَابِ فَلَكَ شَهَامَتِ مَضْمُونِ كِتَابِ إِبْدَاعِ وَ حَلِ مَعْمَايِ إِخْتِرَاعِ طَبَقَةُ زَجَاجِيهِ دِيدَةُ نَشْأَتِ شُهُودِ اسْتِ وَ سِرِّ الْهِمِّيْ دَرِ عَوَالِمِ وَ جُودِ نَگِهْ دَارِ كُنُوزِ غَيْبِ اسْتِ وَ مَطْلَعِ نُورِ إِيْمَانِ وَ كَاشِفِ رَمُوزِ عِرْفَانِ بَرّهَانِ قَاطِعِ اسْتِ وَ دَرِ لَامِعِ ثَمَرَةِ قُدْسِيهِ شَجَرَةِ طُوبَى اسْتِ أَزَلِ الْآزَالِ عَوَالِمِ غَيْبِ وَ اِبْدَا الْآبَادِ عَوَالِمِ شَهَادَتِ وَ سَرِّ مَسْتَرِّ بِنْدَگِیِ وَ عِبَادَتِ وَ تَدَاوُلِ زَيْنِ الْعِبَادِ إِمَامِ الْعَالَمِينَ وَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

الشرح

کیت و ما کیت یعنی چنن و چنان در قاموس گوید: کیت و کیت و یَکْشَرُ آخرُهُما ای کذا و کذا انتهى الدَّرَةُ اللَّامَةُ الدَّرَةُ بالضم اللَّوْلُؤَةُ العَظِيمَةُ جمع دُرٍّ وَ دُرٌّ مُضِيْعٌ وَ دُرِّي السَّيْفِ تَلَالُؤُهُ ثَمَرَةُ شَجَرَةٍ طُوبَى الْقَدْسِيَّةِ معنی شجره سابقاً گذشت و طوبی درخت معروفی است در بهشت در قاموس گوید الطُّوبَى بالضم الطَّيْب جمع الطيبة و تَانِيَتْ الْأَطْيَبُ وَالْحُسْنَى والخير و شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَوِ الْجَنَّةِ بِالْهِنْدِيَّةِ و در مجمع آورده: وَ فِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ طُوبَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِي وَ قَرْعُهَا فِي دَارِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فِي الْحَدِيثِ هِيَ شَجَرَةٌ فِي دَارِ النَّبِيِّ وَ لَيْسَ مُؤَمَّنٌ إِلَّا وَ فِي دَارِهِ غُصْنٌ مِنْهَا وَ بَرَعَقِدَتِ عَرَفَا شَجَرَةُ طُوبَى هَمَانِ عَقْلٍ مُجَرَّدٍ وَ شَجَرَةُ دَانِشٍ است که پرتو آن عقل از خانواده نبوت و ولایت ظهور کرده و بر ساحت دل‌های اهل معرفت و ایمان تابیده ازل الغیب و اید الشهادة معنی غیب و شهادت و ازل و ابد سابقاً گذشت ولی مقصود از این عبارت کنایه و اشاره است بر ازلیت و ابدیت حقیقت ولایت در عالم غیب و نشأه شهادت گویند چون ولایت و لفظ ولی از اسامی واجب تعلُّل شانه است بدین واسطه مظهری هیچگاهی از نشأه عنصری منقطع نمیگردد چنانچه عقیده طائفة اثنی عشریه نیز بر این است که عالم عنصری مجوّز نیست از وجود حجت و امام حتی موجود خالی باشد بخلاف نبوت که ممکن است از میان مردم منقطع شود چنانکه باتفاق ملل اسلامیة بعد از حضرت ختمی مرتبه صلوات الله علیه پیغمبری مبعوث نخواهد شد حاصل مقصود آنست چنانکه آن حقیقت در عالم ازل و تمیّن علمی و نشأه غیبی ازل الازال بوده همچنین در عالم شهادت ابد الابد

ولایزال خواهد بود **سِرُّ الْكُلِّ فِي سِرِّ الْعِبَادَةِ** چنانکه گذشت حقیقت شیء را سرشیء گویند و این عبارت اشاره است براینکه آن حضرت مظهر کلی و نخستین حقیقت عبودیت و انقیاد است و تمامی عبودیتها از شعب و جزئیات عبادت آن حقیقت عبودیتند و تداوتاد در این مورد لازم است که معانی مصطلحات عرفا و محدثین را با الفاظیکه خود استعمال نمایند بطور اختصار بنگارد و آن الفاظ این است **الغوث القطب** الاوتاد **الابدال** **التقبا** **التجبال** **الافراد** اما **الغوث** و **القطب** این دو لفظ يك معنى دارند زیرا که قطب را در زمانیکه مردم بد و ملتجی شوند غوث گویند و اما **القطب** محیی الدین گوید: **هُوَ مَوْضِعُ نَظَرِ اللَّهِ مِنَ الْعَالَمِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَ هُوَ عَلَى قَلْبِ إِسْرَافِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَقَّقٌ شَرِيفٌ** گوید: **الْقُطْبُ هُوَ الْوَاحِدُ الَّذِي هُوَ مَوْضِعُ نَظَرِ اللَّهِ فِي كُلِّ زَمَانٍ آخِطَاهُ الطَّلَسِمُ الْأَعْظَمُ مِنْ لَدُنْهُ وَ هُوَ يَسْرَى فِي الْكَوْنِ وَ أَعْيَانِهِ الْبَاطِنَةِ وَالظَّاهِرَةِ سَرَّابُ الرُّوحِ فِي الْجَسَدِ إِلَى أَنْ يَقُولَ فَهُوَ يَفِيضُ رُوحَ الْحَيَاةِ عَلَى الْكَوْنِ الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ وَ هُوَ عَلَى قَلْبِ إِسْرَافِيلَ مِنْ حَيْثُ حَصَّةُ الْمَلَائِكَةِ الْحَامِلَةِ مَادَّةَ الْحَيَاةِ وَالْإِحْسَائِسِ لِأَمِنْ حَيْثُ أَنْسَانِيَّتِهِ وَ حُكْمُ جَبْرَائِيلَ فِيهِ كَحُكْمِ النَّفْسِ النَّاطِقَةِ فِي النَّشْأَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ وَ حُكْمُ مِيكَائِيلَ فِيهِ كَحُكْمِ الْقُوَّةِ الْجاذِبَةِ فِيهَا وَ حُكْمُ عِزْرَائِيلَ فِيهِ كَحُكْمِ الْقُوَّةِ الدَّافِعَةِ فِيهَا الْقُطَيْبَةُ الْكُبْرَى هِيَ مَرْتَبَةُ قُطْبِ الْأَقْطَابِ وَ هُوَ بَاطِنُ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا يَكُونُ إِلَّا لَوَرِثَتِهِ لِإِخْتِصَاصِهِ عَلَيْهِ بِالْأَكْمَلِيَّةِ فَلَا يَكُونُ خَاتِمُ الْوِلَايَةِ وَقُطْبُ الْأَقْطَابِ الْأَعْلَى بَاطِنُ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ وَالْأَوْتَادِ عِبَارَةٌ عَنْ أَرْبَعَةِ رِجَالٍ مَنَازِلُهُمْ عَلَى مَنَازِلِ أَرْبَعَةِ أَرْكَانِ مِنَ الْعَالَمِ شَرْقٍ وَ غَرْبٍ وَ شِمَالٍ وَ جَنُوبٍ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَقَامٌ تِلْكَ الْجِهَةِ وَ الْبَدَلَاءُ هُمْ سَبْعَةُ رِجَالٍ مِنْ سَافِرٍ مِنْ مَوْضِعٍ وَ تَرَكَ جَسَدًا عَلَى**

صُورَتِهِ حَيًّا بِحَيَوَتِهِ ظَاهِرًا بِأَعْمَالِ أَصْلِهِ بِحَيْثُ لَا يَعْرِفُ أَحَدًا ثُمَّ قَدْ وَدَّكَ هُوَ الْبَدَلُ لَا غَيْرَ وَهُوَ فِي تَلَبُّسِهِ بِالْأَجْسَادِ وَالصُّوَرِ عَلَى صُورَتِهِ عَلَى قَلْبِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ كَوَيْدِ الْإِبْدَالِ قَوْمٌ مِنَ الصَّالِحِينَ لَا يَخْلُوْا الدُّنْيَا مِنْهُمْ إِذَا مَاتَ وَاسْتَدْبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ آخَرُوفِي الْقَامُوسِ الْإِبْدَالُ قَوْمٌ يُقْبِلُ اللَّهُ بِهِمُ الْإَرْضَ وَهُمْ سَبْعُونَ، أَرْبَعُونَ بِالشَّامِ، وَثَلَاثُونَ بِغَيْرِهَا لَا يَمُوتُ أَحَدُهُمْ إِلَّا قَامَ مَقَامُهُ آخَرٌ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ وَالنَّجْبَاهُمْ الْأَرْبَعُونَ وَهُمْ الْمَشْغُولُونَ بِحَمْلِ أَنْقَالِ الْخَلْقِ وَهِيَ مِنْ حَبِثِ الْجُمْلَةِ كُلِّ حَدِيثٍ لَا تَنْفِي الْقُوَّةَ الْبَشَرِيَّةَ بِحَمْلِهِ وَ ذَلِكَ لِإِخْتِصَاصِهِمْ بِوُفُورِ الشَّقَقَةِ وَالرَّحْمَةِ الْفِطْرِيَّةِ فَلَا يَتَصَرَّفُونَ إِلَّا فِي حَقِّ الْغَيْرِ إِذَا مَرَبَّةٌ لَهُمْ فِي تَرْقِيَاتِهِمْ إِلَّا مِنْ هَذَا الْبَابِ وَالنَّبَاءُ هُمْ الَّذِينَ تَحَقَّقُوا بِالِاسْمِ الْبَاطِنِ فَاشْتَرَفُوا عَلَى بَوَاطِنِ النَّاسِ فَاسْتَحَرَّجُوا خَفَايَا الصَّمَائِرِ لِانْكِشَافِ السَّائِرِ لَهُمْ عَنْ وُجُوهِ السَّرَائِرِ وَهُمْ ثَلَاثَةُ أَقْسَامٍ: نَفُوسٌ عَلَوِيَّةٌ وَهِيَ الْحَقَائِقُ الْأَمْرِيَّةُ وَنَفُوسٌ سِفَلِيَّةٌ وَهِيَ الْخَلْقِيَّةُ وَنَفُوسٌ وَسْطِيَّةٌ وَهِيَ الْحَقَائِقُ الْإِنْسَانِيَّةُ وَلِلْحَقِّ تَعَالَى فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْهَا أَمَانَةٌ مُنْطَوِيَّةٌ عَلَى اسْرَائِيلِ الْهَيْبَةِ وَكَوْنِيَّةٍ وَهُمْ ثَلَاثِيَّةٌ وَالْأَفْرَادُ عِبَارَةٌ عَنِ الرِّجَالِ الْخَارِجِينَ عَنْ نَظَرِ الْقُطْبِ انْتَهَى چُونِ ابْنِ اصْطِلَاحَاتِ مُحَقِّقِ كَرِيْدِ مَعْلُومِ مِيْشُودِ كِهْ مَقْصُودِ ازْ وَتَدَاوُلَاتِ هِمَانِ مَعْنَى قُطْبِ اسْتِ وَمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ يَعْنِي مَحَلَّ اجْتِمَاعِ بِحَرْظِ ظَاهِرٍ وَبَاطِنٍ، وَلِيْ اَهْلِ وَحْدَتِ رَا دَرِ اَيْنِ مَسْرُودِ اصْطِلَاحِ آخَرِيْ اسْتِ، چِهْ اَنَّهَُا كِهْ مَجْمَعِ الْاَضْدَادِ كُوْنِنْدِ هُوَيْتِ مَطْلَقَهْ رَا كِهْ مَقَامِ اَحْدِيْتِ اسْتِ ارَادَهْ نِمَايَنْدِ وَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ كُوْنِنْدِ اَزْ اَنْ كَاهِيْ مَقَامِ وَاحْدِيْتِ خَوَاھِنْدِ وَ كَاهِيْ مَقَامِ قَابِ قَوْسِيْنِ كِهْ بَاطِنِ اِنْسَانِ كَامِلِ اسْتِ ارَادَهْ كِنْدِ وَ عَيْنِ عِبَارَتِشَانِ اَيْنِ اسْتِ مَجْمَعِ الْاَضْدَادِ هُوَ الْهُوِيَّةُ الْمَطْلَقَةُ الَّتِي هِيَ حَضْرَةُ تَعَانِيِ الْاَطْرَافِ

و مجمع البحرين هو حضرة قاب قوسين لاجتماع بحرَي الوجوب و
الامكان فيها و قيل هو حضرة جمع الوجود باعتبار اجتماع الالهية
والحقائق الكونية فيها

فصل هفتم

در شرح فضائل و مناقب حضرت امام محمد باقر بن علی بن الحسین
علیه الصلوة والسلام است در مدینه طیبه در سنه پنجاه و هفت هجری غره
شهر رجب المرجب از فاطمه بنت حسن بن الحسن که معروفه بام عبدالله
وام الحسن است متولد شد و در سال یکصد و چهارده هجری از دنیا
رحلت نمود و در قبرستان بقیع مدفون شد محمد بن طلحه شافعی گوید
تربت مقدس و مزار مطهر آن حضرت در آن قبه ایست که عباس بن
عبدالمطلب مدفون است و از عمر شریف آن حضرت پنجاه و هفت
سال گذشته بود قال الشيخ محیی الدین و علی باقر العلوم شخص العلم
والمعلوم ناطقة الوجود ضرغام اجام المعارف المنكشف لكل كاشف
الحیوة الشارئة فی المجاری النور المنبسط علی الدرای حافظ معارج
البقین وارث علوم المرسلین حقیقة الحقائق الظهوریة دقیقة الدقائق
النوریة الفلك الجاریة فی اللجج الغامرة المحيط علمه بالزبر الغابرة
النبا العظیم والصراط المستقیم المستند لكل ولی محمد بن علی علیه السلام
صلوات حضرت حق تعالی شان و ملائکه و حاملین عرش بر جواهر بسیط
امامت و ذات مقدس ولایت باد که او است شکافنده حجابات علوم
شخص مجسم علم و نفس حقیقت معلوم نسخه جامعه موجود نفس

ناطقه وجود شیرنستان معارف که هویدا است از برای هر موحد کاشف
 حیوة ساریه در مجاری است و نور منبسط بردراری نگهبان معارج
 یقین است و وارث علوم مرسلین دقیقه دقائق نوریه و حقیقت حقائق
 ظهوریه در لجج غامره ظلمت سفینه نجات امت برزبر و صحائف
 پیشینان دانای خبیر و عالم بصیر بل خود ثناء عظیم است و صراط
 مستقیم مستند هرولی محمد بن علی علیه السلام.

الشرح

باقر العلوم در قاموس گوید: بَقَرَهُ كَمَنْعَهُ شَقَهُ وَوَسَّعَهُ وَالْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ
 بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِتَبَحُّرِهِ فِي الْعِلْمِ شَخْصِ الْعِلْمِ وَالْمَعْلُومِ يَعْنِي
 حَقِيقَتِ عَقْلِ مَجَسِّمِ نَاطِقَةِ الْوُجُودِ يَعْنِي فَعْلِيَّةً وَصُورَتِ وَنَفْسِ نَاطِقَةِ عَالَمِ
 هَسْتِي بَدِينِ مَعْنَى چنانچه فعلیه بدن انسانی که عالم صغیر است باصورت
 نوعیه و نفس ناطقه است فعلیه عالم وجود نیز که عالم کبیر است منوط
 است بذات شریف آن حضرت که بدون وجود او تمامی عالم هستی
 قوه محض و هیولای صرف و جسد بیروح است وَلِلَّهِ دَرُّ الْمَوْلَى حَيْثُ
 يَقُولُ: سِرْمَكُشِ اَنْدَرِ گَلِیمِ وَتَنْ مِیوَشِ کَایِنْ جِهَانِ جَسْمِی است سرگردان
 تو هوش چون عالم ظاهر با عالم باطن تطابق دارند بدان واسطه چنان
 که در شریعت تکوینیّه باطنیه حقیقت امامت از جمله مقومات عالم
 تکوین است در شریعت تکلیفیه ظاهره نیز شناسائی امام و اعتراف بر-
 امامت او از اصول عقاید ضروریه و مکمل عالم تکلیف است از این روی
 خدای تعالی شانه بعد از ایفاء آیه وافی هدایه ولایت علویه فرمودند

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و بدان جهت در تضاعیف اخبار نبویه آورده اند
 من مات ولم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة الجاهلية ضرغام آجام
 المعارف ضرغام معروف است و از اسامی او است لیث و لاث و
 غضنفر و هزبر و ضرغم و ضرغامه و اسد و اسامه و حارث و قسور و
 حیدره و لبوه و از کنای آن است ابوالبطل ابوالشبل ابوالعباس و
 در مجمع گوید: الْأَجْمَةُ كَقَصْبَةِ الشَّجَرِ الْمُتَنَفِّ و الجمع أَجْمَات
 كَقَصَبَاتٍ وَأَجَمٌ كَقَصْبٍ وَالْأَجَامُ جَمْعُ الْجَمْعِ الْحَيَوَةُ السَّارِيَةُ فِي الْمَجَارِي
 اشاره است بر اینکه مقام ولایت آن حضرت مقام وجود منبسط و نفس
 رحمانی است که در جمیع مجاری هستی ساری است بدون تابش
 نور او هیچیک از ماهیات ازلیه ذاتیه بایسیه عارضیه قدم نمیگذارند
 چنانچه اشارات بدین نکته در طی عبارات مصنف گذشته الْمُنْبَسِطُ
 عَلَى الدَّرَارِي دراری جمع دری است و دری ستاره مضی را گویند
 یعنی نور منبسط بر ستاره های درخشنده حَقِيقَةُ الْحَقَائِقِ الظُّهُورِيَّةِ الْحَقِيقَةُ
 هُوَ الشَّيْءُ إِذَا ثَبَتَ وَحَقِيقَةُ الشَّيْءِ هُوَ هُوَ كَالْحَيَوَانِ النَّاظِقِ لِلْإِنْسَانِ بِخِلَافِ
 مِثْلِ الضَّاحِكِ وَالكَاتِبِ مِمَّا يُمَكِّنُ تَصَوُّرَ الْإِنْسَانِ يَدُونَهُ وَقَدْ يُقَالُ إِنَّ مَا بِهِ
 الشَّيْءُ هُوَ هُوَ بِاعْتِبَارِ تَحَقُّقِهِ حَقِيقَةً وَبِاعْتِبَارِ تَشْخُّصِهِ هُوِيَّةً وَمَعَ قَطْعِ
 النَّظَرِ عَنْ ذَلِكَ مَا هِيَ وَحَقِيقَةُ الْحَقَائِقِ هِيَ الْمَرْتَبَةُ الْأَحَدِيَّةُ الْجَامِعَةُ لِجَمِيعِ
 الْحَقَائِقِ وَتُسَمَّى بِحَضَرَةِ الْجَمْعِ وَحَضَرَةِ الْوُجُودِ. كَذَا قَالَ الشَّرِيفُ
 الْجُرْجَانِيُّ بِالْجُمْلَةِ مَقْصُودُ أَزَيْنِ عِبَارَتِ وَفَقْرَةُ دَقِيقَةِ الدَّقَائِقِ النُّورِيَّةِ كَمَا تَالِي
 این عبارت است همان معنی بساطت و تجرد و عبارة اخراي روح الارواح
 است اَلْفَلَکِ الْجَارِيَةِ فِي اللُّجَجِ الْغَامِرَةِ اشاره بحديث معروفی است که متفق
 عليه طریقین است مثل اهل بیتی کَسَفَيْنِهِ نُورٌ مَن تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَى وَمَن تَخَلَّفَ

عَنْهُمْ غَرِقَ الْفُلُّ بِالضَّمِّ السَّفِينَةُ وَهُوَ الْوَاحِدُ وَالْجَمْعُ اللَّجَجُ جَمْعُ
 اللَّجِّ وَاللَّجُّ بِالضَّمِّ الْجَمَاعَةُ الْكَثِيرَةُ وَمُعْظَمُ الْمَاءِ كَاللَّجَّةِ فِيهِمَا وَمِنْهُ
 بَحْرٌ لُجِّي الْغَامِرَةُ الْكَثِيرَةُ بِالزُّبْرِ الْغَابِرَةُ الزُّبُرُ الْكِتَابَةُ وَبِالْكَسْرِ الْمَكْتُوبُ
 جَمْعُ زُبُورٍ وَالْمِزْبَرُ الْقَلَمُ وَالزُّبُورُ الْكِتَابُ بِمَعْنَى الْمَزْبُورِ جَمْعُ آن
 زُبُرُ بَرُوزٍ فَعْلُ الْغَابِرَةُ الْمَاضِيَةُ النَّبَاءُ الْعَظِيمُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ فِي تَفْسِيرِ
 الصَّافِي حَاكِيًا عَنْ الْعِيُونِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ
 أَنْتَ بَابُ اللَّهِ وَ أَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ النَّبَاءُ الْعَظِيمُ وَ أَنْتَ الصِّرَاطُ
 الْمُسْتَقِيمُ وَ أَنْتَ الْمَنْلُ الْأَعْلَى نَبَاءٌ عَظِيمٌ بِاتِّفَاقِ أَغْلَبِ أَزْمَعِينَ عِبَارَتِ
 اسْتِ از مقام امامت و باطن ولایت و صراط مستقیم در تفسیر صافی از
 حضرت صادق علیه السلام روایت کند که حضرت فرمود الصِّرَاطُ
 هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَهُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ
 وَامَّا الصِّرَاطُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمَفْتَرِضُ الطَّاعَةَ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا
 وَاقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَمَنْ لَمْ
 يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فَتَزْدَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَابْتِضَاءُ عَنْهُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الصِّرَاطَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فِي رَوَايَةٍ أُخْرَى زَادَ أَنَّهُ مَعْرِفَتُهُ
 وَفِي أُخْرَى أَنَّهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَفِي أُخْرَى نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ بِالْجُمْلَةِ
 اِزْتِمَامِي رَوَايَاتٍ وَ أَخْبَارٍ وَارِدَةٍ مُسْتَفَادٍ مِشْوَدُ كِه صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ دَرْدُنِيَا
 عِبَارَتِ اسْتِ اِزْمَعْرِفَتِ اِمَامِ مَفْتَرِضِ الطَّاعَةَ چنانچه وجود مبارك امام
 عليه السلام خود نیز صراط مستقیم است و این صراطی که عبارت
 از معرفت امام است عبارت است از طریقه وسطی که ممتد است
 مابین غلو و افراط و تفريط و تقصیر كما ورد فی بعض الاخبار نحن النَّمْطُ
 الْأَوْسَطُ نَحْنُ الثَّمَرَةُ الْوَسْطَى بِنَا بُرْجَعُ الْغَالِي وَ لِئَنَّا يُلْحَقُ التَّالِي

الْمُسْتَنْدُ لِكُلِّ وَلِيِّ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر قَامُوسِ گَوِيدِ الْوَلِيِّ الْقُرْبُ وَالذُّنُوبُ وَالْوَلِيُّ الْأَسْمُ مِنْهُ الْمُحِبُّ وَالصَّادِقُ وَ نِيز گَوِينْدِ الْوَلِيِّ هُوَ الْمُتَصَرِّفُ الَّذِي يُدِيرُ الْأُمُورَ شَرِيفِ جَر جَانِي گَوِيدِ الْوَلِيِّ فَعِيلٌ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ وَ هُوَ مَنْ تَوَالَتْ طَاعَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَخَلَّلَهَا عَصِيَانٌ أَوْ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ فَهُوَ مَنْ يَتَوَالَى عَلَيْهِ إِحْسَانُ اللَّهِ وَ إِفْضَالُهُ وَالْوَلِيُّ هُوَ الْعَارِفُ بِاللَّهِ وَ صِفَاتِهِ بِحَسَبِ مَا يُمْكِنُ الْمُوَاطَّاعُ عَلَى الطَّاعَاتِ الْمُجْتَنَّبُ عَنِ الْمَعَاصِي الْمُعَرَّضُ عَنِ الْأَنْهَكَاتِ فِي اللَّذَائِ وَالشَّهَوَاتِ الْوَلَايَةُ هِيَ قِيَامُ الْعَبْدِ بِالْحَقِّ عِنْدَ الْفَنَاءِ عَنْ نَفْسِهِ وَالْوَلَايَةُ فِي الشَّرْعِ تَنْفِيذُ الْقَوْلِ عَلَى الْغَيْرِ شَاءَ أَوْ آيَى بِالْجَمْلَةِ حَاصِلِ مَضْمُونِ فِقْرَةِ شَرِيفِهِ أَنْ اسْتِ أَنْ حَضَرَتْ مُسْتَنْدٌ وَمَحَلُّ اتِّكَالٍ جَمِيعِ عُرَفَاءِ الْهَبِينِ وَ مُقَرَّبِينَ وَاصِدْقَاءِ وَ مُحَبِّينَ اسْتِ دَر شَرْحِ أَصْرَلِ كَافِي دَر تَفْسِيرِ آيَةِ انْمَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا گَوِيدِ يَعْنِي عَلِيًّا وَ أَوْلَادَهُ الْأَيْمَةَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ بَايْدِ دَانَسْتِ كِهْ مَعْنَى وَلَايَتِ بَر حَسَبِ مُوَارِدِ اسْتِعْمَالَاتِ وَ بِسَبَبِ قِيُودِي كِهْ بَرَاوِ عَارِضِ مِشُودِ اخْتِلَافِ شَدِيدِ دَارِدِ وَ اشْخَاصِي رَا كِهْ اَزَايِنِ اصْطِلَاحَاتِ بَصِيرَتِ وَ خَبَرِي نِيسْتِ اَزِ مَطَالَعَةِ كُتُبِ وَ دَفَاتِرِ عُرَفَا حِيرَتِ وَ تَعَجُّبِي دَسْتِ دَادِهْ كَلِمَاتِ آنْهَا رَا حَمْلِ بَر تَنَاقُضِ مِیْنَمَايِدِ زَبِرَا كِهْ بِهْ ظَاهِرِ لَفْظِ مِیْ بَیْنِدِ كِهْ آنْ جَمَاعَتِ حَضَرَتْ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَیْهِ رَا خَاتَمِ الْاَوَلِیَاءِ مِیْگَوِیْنِدِ وَ بِحَضَرَتْ حُجَّةِ صَاحِبِ الْأَمْرِ نِيز خَاتَمِ الْاَوَلِیَاءِ خُطَابِ كُنَنْدِ وَ حَضَرَتْ عِیْسَى عَلَی نَبِیْنَاوِ عَلَیْهِ السَّلَامُ رَا نِيز خَاتَمِ اَوَلِیَاءِ گَوِیْنِدِ تَا آنْ كِهْ كُمَلِیْنِ عُرَفَا رَا نِيز بَلَقِبِ خَاتَمِ الْاَوَلِیَاءِ مُلَقَّبِ نَمَايَنْدِ چنانچه قِیَصْرِي دَر دِیَابَجَةُ فُصُولِ دَر تَوْصِیْفِ مَحِی الدِّینِ اَوْرَا بِدِیْنِ عِبَارَتِ سَتُودِهْ خَاتَمِ الْوَلَايَةِ الْمَحْمُودِيَةِ وَ چُونِ اَزِ تَعْدُدِ مَعَانِي لَفْظِ مُسْتَحْضَرِ نِیْسْتَنْدِ بِدِیْنِ وَ اسْطَهْ دَر

این جماعت زبان قدح و طعن کشانید اولاً باید بدانند که معنی ولایت و ولیّ لغةً و اصطلاحاً متعدد است چنانچه تفصیل آن مذکور شد و با وجود آن بسبب ضمایم و قیودی که بروی علاوه میشود اختلافات ثانوی حاصل میکند و اجمال این تفصیل آن است که تارةً ولایت را منقسم نمایند بر ولایت عامه و ولایت خاصه و مقصود از ولایت عامه ولایتی است که در عموم و مومنین بر حسب قوله تعالی المؤمنون بعضهم اولیاء بعض موجود است و از این قبیل است ولایت قضاة و مجتهدین و عدول مؤمنین که بر مجانین و صغار و محجور علیهم و غیر آنها دارند صاحب جواهر اعلی الله مقامه در تعریف قضا که ولایت مخصوص است گوید و هو غصن من شجرة الرئاسة العامة للنبي صلى الله عليه وآله و خلفائه و هو المراد من الخليفة فی قوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض آه و این درجه از ولایت یکنوع وراثتی است بمضمون العلماء و رثة الانبیاء از انبیا علیهم السلام بعلماء و مؤمنین و تابعین آنها رسیده فان من الاولیاء من یرث ابراهیم و موسی و عیسی و ممکن است یکی از علما امت مرحومه بواسطه استکمالات علمیّه و عملیّه در اینگونه از ولایت عامه که بر حسب وراثت از انبیاء رسیده درجه خاتمیت حاصل نموده و بخاتم الاولیاء ملقب باشد چنانچه کملین از مجتهدین را که اطاعت تمامی مردم بر آنها لازم است این درجه از ولایت حاصل است و ولایت هریک از عرفا نیز از این قبیل است وقتی بر حسب درجه باطنی فقط در صورتیکه دارای فضائل صوریّه و جامع درجه اجتهاد ظاهری نباشد و اما مقصود از ولایت خاصه در مقابل ولایت عامه بدین معنی عبارت است از ولایت مخصوصی

که هیچکدام از انبیاء و اولیاء را آن در درجه از ولایت حاصل نیست و مخصوص مقام محمدی صلوات الله علیه است و این ولایت حاصل نیست مگر برای حضرت ختمی مرتبت و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین و در این ولایت خاصه محمدی حضرت حجت صاحب الامر صلوات الله علیه را خاتم الاولیاء گویند که خاتم ولایت خاصه محمدی است و تارة ولایت را قسمت مینمایند بر ولایت مطلقه و مقیده و از هر يك از مطلق و مقید نیز معانی متعدده اراده نمایند ولایة مطلقه یعنی مظهریة جمیع اسماء و صفات الهیه و مظهریة اسم اعظم و مرآت جمیع موجودات بدون آنکه محدود و بحدی باشد و حضرت امیر المؤمنین سیدالموحدین صلوات الله علیه را در ولایت باین معنی خاتم الاولیاء گویند و ولایت مقیده در مقابل این مطلقه آن است که مظهر اسم مخصوص و محدود بحد معین باشد و در معنی ولایة مطلقه بدین معنی همان ولایة خاصه محمدی است و ولایة مقیده همان ولایة عامه که در عموم مؤمنین بود و نیز ولایة مطلقه گویند و از آن مطلق ولایة را اراده نمایند مانند نبوت مطلقه و نبوت خاصه و این ولایة مطلقه معنی کلی است که تمامی ولایتها از جزئیات او است و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام را را در ولایة مطلقه بدین معنی خاتم الاولیاء گویند که ولی دیگر بعد از او نیست و این است معنی قول محیی الدین که در موضعی گویند: **الْخَتْمُ خَتْمَانِ خَتْمٌ يَخْتُمُ اللَّهُ بِهِ الْوَلَايَةَ مُطْلَقاً وَخَتْمٌ يَخْتُمُ اللَّهُ بِهِ الْوَلَايَةَ الْمُحْتَمَلَةَ فَمَا خَتْمُ الْوَلَايَةِ عَلَى الْإِطْلَاقِ فَهُوَ عِيسَى إِلَى أَنْ قَالَ فَيَنْزِلُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَارِثاً خَاتِماً لِأَوَّلِيِّ بَعْدَهُ فَكَانَ أَوَّلُ هَذَا الْأَمْرِ نَبِيٌّ وَهُوَ آدَمُ وَآخِرُهُ نَبِيٌّ وَهُوَ عِيسَى وَدُرْمُورْدٌ دِیْگَرِ نَزْدِیْکِ بِهْمِیْنِ عِبَارَتِ بَارِ**

گوید و اما ختم الولاية العامة الذي لا يوجد بعده ولى فهو عيسى و نیز در مورد دیگر گوید و كان من جملة ما فيها الولاية العامة ولهذا بدء بأدم فختمها الله بعيسى فكان الختمُ يُضاهي البدءَ و مقصود محیی الدین از ولایه عامه همان ولایت مطلقه است بعد از تعمق در این موارد یقیناً رفع تناقض از عبارات عرفا خواهد شد.

فصل هشتم

در شرح فضائل و مناقب حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق صلوات الله علیه است که آن نور مطهر در مدینه طیبه در سال هشتاد و سیم هجری عالم طبیعت را با قدوم خود منور نمود مادر آن حضرت اُمّ قُرَوَّه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و قاسم خود پسر خاله حضرت سید سجاد و مادرش دختر یزدجرد بن شهریار خواهر شهر بانو بود بالجمله حضرت صلوات الله علیه در پانزدهم رجب المرجب در سنه یکصد و چهل و هشت هجری در مدینه منوره بعالم روحانیات در پیوست و جسد انورش در قبرستان بقیع در جوار پدر و عم بزرگوار مدفون گشت قال الشيخ محیی الدین و علی أستاذ العالم و سند الوجود مُرْتَقِي الْمَعَارِجِ وَ مُنْتَهَى الصُّعُودِ الْبَحْرِ الْمَوَاجِ الْأَزَلِيِّ وَالسَّرَاجِ الْوَهَّاجِ الْأَبْدِيِّ نَاقِدِ خَزَائِنِ الْمَعَارِفِ وَالْعُلُومِ مُخْتَدِ الْعُقُولِ وَ نِهَایَةِ الْفُهُومِ عَالِمِ الْأَسْمَاءِ دَلِيلِ طُرُقِ السَّمَاءِ الْكَوْنِ الْجَامِعِ الْحَقِيقِي وَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الْوَثِيقِي بَرْزَخِ الْبَرَازِخِ وَ جَامِعِ الْأَضْدَادِ نُورِ اللَّهِ بِالْهُدَايَةِ وَالْإِرْشَادِ الْمُسْتَمِيعِ الْقُرْآنِ مِنْ قَائِلِهِ الْكَاشِفِ لِأَسْرَارِهِ وَ مَسَائِلِهِ مُطْلِعِ شَمْسِ الْآبَدِ جَعْفَرِ بْنِ

مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْمَلِكِ الْأَحَدِ، حاصل الترجمة تحیات زاکیات
 از لسان استعداد جمیع موجودات بر آن استاد عوالم بشریه و مُرُوجِ
 علوم ائمه اثنی عشریه باد که سند عالم وجود در ارتقاء معارج شهود
 بآخرین درجه مدارج بشریه صعود نموده و خود بحر موج علوم
 ازلی است و سراج و هاج انوار ابدی صراف کنجینهای معارف و
 علوم است و اصل اصیل عقول و منهای دانش فهوم داننده حقیقت اسماء
 الهی است و نماینده طرق سموات کماهی حقیقت جامعه جمیع حقائق
 و مرآت جهان نمای تمام رقائق جبل المتین سبیل نجات عروة الوثقای
 طریق موالاه برزخ برازخ و جامع حقایق اضداد نور با هر وسیله
 هدایت و ارشاد کاشف اسرار مسائل شنونده قرآن از نفس قائل مطلع
 شمس ابد جعفر بن محمد علیه صلوات الله الملك الاحد الشرح و علی
 اُستادِ الْعَالَمِ این کلمه اشاره است بر افادات ظاهریه و تعلیمات صوریه
 آن حضرت که تمکّن و استقرار قواعد شرعیه بسبب افاضات آن
 حضرت بحصول پیوست چنانچه لالی آبدار و جواهر اخبار ائمه اطهار
 باندازه از محفل شریف آن بزرگوار در میان مردم منتشر شد که طریقه
 اثنا عشری را مذهب جعفری نام نهادند و در خصوص افاضات نورانیه
 آن حضرت شیخ مفید گوید: وَنَقَلَ النَّاسُ عَنْهُ مِنَ الْعُلُومِ مَا سَارَتْ بِهِ
 الرُّسُكِبَانُ وَانْتَشَرَ ذِكْرُهُ فِي الْبُلْدَانِ وَلَمْ يَنْقُلْ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْعُلَمَاءُ
 مَا نَقَلَ عَنْهُمْ وَلَا نَقَلُوا عَنْهُمْ كَمَا نَقَلُوا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ أَصْحَابَ
 الْحَدِيثِ قَدْ جَمَعُوا أَسْمَاءَ الرُّوَاةِ عَنْهُ مِنَ الثَّقَاةِ عَلَى اخْتِلَافِهِمْ فِي الْأَرَاءِ
 وَالْمَقَالَاتِ فَكَانُوا أَرْبَعَةَ آلَافٍ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ انْتَهَى، یعنی روایات اخبار
 بمثابه آنکه از آن حضرت نقل احادیث نموده اند هرگز بدان مثابه از

ائمه ديگر نقل احاديث نکرده اند چنانچه شماره ثقات از روات و مستفيضين محفل آن حضرت باتفاق اصحاب خبر کمتر از چهار هزار نفر نبوده **مَحْتَدِ الْعُقُولِ** محتمد مانند منزل بمعنی اصل است چنانچه سابقاً ذکر شد و حاصل آن است که آن حضرت اصل دانش ها و نهايه فهمها است چه عقول بشریه در مقام ادراك حقائق از ادراك مرتبه آن حضرت بالاتر تجاوز نتوانند نمود زیرا که مقام آن حضرت که مقام ولایه است نهایت سیر دانش بشری است **الکون الجامع الحقیقی** گویند: **الْكَوْنُ إِسْمٌ لِمَا حُدِثَ دَفْعَةً كَانْقِلَابِ الْمَاءِ هَوَاءً وَعِنْدَ أَهْلِ النَّظَرِ مُرَادٌ لِلْوُجُودِ الْمُطْلَقِ الْعَامِّ وَعِنْدَ أَهْلِ التَّحْقِيقِ عِبَارَةٌ عَنِ وُجُودِ الْعَالَمِ مِنْ حَيْثُ هُوَ عَالَمٌ** بهر تقدیر مقصود از کون جامع حقیقی سعه وجودیه مقام خلافت است زیرا که مقام خلافت جامع جمیع منازل اسمائیه و دارای تمام مراتب است چنانچه اشاره بدین نکته مرهً بَعْدَ أُخْرَى مذکور شد و نیز بواسطه جامعیت جمیع مراتب دارای مظاهر اسماء و صفات متقابله مانند قهر و لطف و غضب و رحمت و ظاهر و باطن و اول و آخر و غیر آنها خواهد بود و بدان جهت چنانچه آن مقام را **کَوْنِ** جامع گویند جامع اضداد نیز نامند **برزخ البرازخ البرزخ العالم المشهور بین عالم المعانی المجردة والاجسام المادیة والعبادات تتجسد بما يناسبها اذا وصل اليه وهو الخيال المنفصل وايضاً البرزخ هو الخائل بين الشئين ويعبر به عن عالم المثال اعني الحاجز بين الاجسام الكثيفة وعالم الارواح المجردة عن الدنيا والآخره البرزخ الجامع هو الحضرة الواجبة والتين الاول الذي هو اصل البرزخ كلها فلهذا يسمى البرزخ الاول الاعظم والاكبر كذا قال الشريف الجرجاني بالجملة چنانچه معلوم شد برزخ در لغت حاجزو**

حاجب مابین دو چیز را گویند و در اصطلاح عرفاً عالم مثال مطلق را که واسطه است فیما بین عالم تجرد و عالم تجسم بوزخ گویند و در لسان صاحب حکمة اشراق شهاب الدین سهروردی و سایر اشراقیین نیز عالم اجسام را برزخ نامند و در این مورد بخصوص مقصود از لفظ برزخ البرازخ اصالت در حقیقت و اولیة تعین و جامعیّت آن حضرت است جمیع مراتب را کما مر غیر مرّة الْمُسْتَمِيعُ الْقُرْآنِ مِنْ قَائِلِهِ اشاره است بحدیث معروفی که از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت نموده اند که فرمود مَا زِلْتُ أَكْرُرُ هَذِهِ الْآيَةَ حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنْ قَائِلِهَا

فصل نهم

در شرح فضائل و مناقب حضرت ابی الحسن العبد الصالح موسی بن جعفر علیهما السلام است که در سنه یکصد و بیست و هشت هجری در منزل ابواء در هفتم شهر صفر المظفر از حمیده بربریه یا اندلسیه متولد شد و در سال یکصد و هشتاد و سه هجری در ششم شهر رجب المرجب در بغداد در حبس سندی بن شاهک ملعون مسموماً بدرجه علیه شهادت فائز شد و در مقابر قریش که قبرستان اشرف آن جماعت بود در باب الثّین که فعلاً زیارتگاه مؤمنین و مسلمین است مدفون شد و از عمر آن بزرگوار پنجاه و پنج سال گذشته بود در قاموس گویند: الْآبَوَاءُ مَوْضِعٌ قَرِيبُ وَدَّانٍ وَ دَرْمَجَمْعُ الْبَحْرَيْنِ أَوْرَدَهُ الْآبَوَاءُ بَفَتْحِ اَوَّلِهِ وَ سَكُونِ ثَانِيهِ وَ الْمَدُّ أَخْبِرَ أَمَّا مَكَانٌ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ عَلَى الْمَدِينَةِ نَحْوًا مِنْ ثَلَاثِينَ مِيلًا نَقَلَ أَنَّهُ مَوْلَدُ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَ فِيهِ قَبْرُ أُمِّ الْبَيْتِ سَمِيَّ بِذَلِكَ لِقَبُولِهِ

السَّيْلُ وَنُزُولُهُ فِيهِ قَالَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: شَجَرَةُ الطُّورِ وَالْكِتَابُ -
 الْمَسْطُورُ وَالْبَيْتُ الْمَعْمُورُ وَالسِّرُّ الْمَسْتُورُ وَآيَةُ النُّورِ كَلِيمُ الْإِمَامَةِ
 مَنْشَأُ الشَّرَفِ وَالْكَرَامَةِ نَوْرٌ مُصْبِحُ الْأَرْوَاحِ جَلَاءُ زُجَاجَةِ الْأَشْبَاحِ
 مَاءُ التَّخْمِيرِ الْأَرْبَعِينَ غَايَةُ مَعْرَاجِ الْيَقِينِ اكْتِسَابُ فَلِزَاتِ الْعُرْفَاءِ مِيعَارُ نَقُودِ
 الْأَصْفِيَاءِ مَرْكَزُ الْأَيْمَةِ الْعُلُويَّةِ مَحْوَرُ الْفَلَكَ الْمُصْطَفَوِيَّةِ الْأَمِيرِ لِلصُّورِ
 وَالْأَشْكَالِ بَقْبُولِ الْأَضْطِبَارِ وَالْإِنْتِقَالِ النُّورِ الْأَنْوَرِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
 صَلَوَاتُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَكْبَرِ تَحِيَّاتُ زَاكِيَّاتٍ أَزْكَاتٍ عِوَالِمِ قُدْسٍ بِر
 حَقِيقَةِ شَجَرَةِ طُورٍ وَبَاطِنِ كِتَابِ مَسْطُورٍ وَرُكْنِ اعْظَمِ بَيْتِ مَعْمُورٍ
 وَسِرِّ الْهَيْ مَسْتُورٍ وَمَصْدَاقِ آيَةِ نَوْرِبَادِ كِهْ وَادِيِ إِيْمَنِ إِمَامَتِ رَا مَظْهَرِ
 مُوسَى كَلِيمِ اسْتِ وَدِرْيَايِ شَرْفِ وَبِزْرَكِي رَا مَنِيعِ وَجَرْتُومِ كَرِيمِ نَوْرِ
 مُصْبِحِ بِسَائِطِ أَرْوَاحِ جَلَاءِ زُجَاجَةِ أَجْسَادِ وَأَشْبَاحِ مَاءِ تَخْمِيرِ أَرْبَعِينَ
 صَبَاحِ نَهَايَةِ مَعْرَاجِ دَانِشِ وَيَقِينِ اكْتِسَابِ فَلِزَاتِ عَارِفِينَ وَنَقُودِ أَصْفِيَارِ
 مِيعَارِ هَفْتَمِينَ مَرْكَزِ إِمَامَتِ أَئِمَّةِ عُلُويهِ مَحْوَرِ فَلَكَ خِلَافَتِ مُصْطَفَوِيهِ
 فَرْمَانِ فَرْمَايِ صُورِ وَأَشْكَالِ بَقْبُولِ سَكُونِ وَسُرْعَتِ إِنْتِقَالِ نَوْرِ أَنْوَرِ
 مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَكْبَرِ الشَّرْحُ وَعَلَى شَجَرَةِ الطُّورِ
 وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ آهْ صَدْرُ الْحُكَمَاءِ وَالْمَتَأَلِّهِينِ صَدْرُ الدِّينِ شِيرَازِي
 قَدَّسَ اللَّهُ رَمْسَهُ دَر كِتَابِ مِفَاتِيحِ كَوِيدِ: إِنَّ الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ حَقِيقَةٌ وَاحِدَةٌ وَ
 لَهُ أَطْوَارٌ وَمَقَامَاتٌ وَدَرَجَاتٌ كَثِيرَةٌ فِي الْقَبُودِ وَأَسَامِيٍّ مُخْتَلِفَةٍ وَلَهُ بِحَسَبِ
 كُلِّ طَوْرٍ وَمَقَامٍ اسْمٌ خَاصٌّ. وَنِيزَ دَر مَوْرِدِ دِيْكَرِ كَوِيدِ: النَّفْسُ الْإِنْسَانِيَّةُ
 مِنْ شَأْنِهَا أَنْ تَبْلُغَ إِلَى دَرَجَةٍ يَكُونُ جَمِيعُ الْمَوْجُودَاتِ أَجْزَاءً ذَاتِهَا وَتَكُونُ
 قُوَّتُهَا سَارِيَّةً فِي الْجَمِيعِ وَيَكُونُ وَجُودُهَا غَايَةَ الْكَوْنِ وَالْخَلْقِ وَ دَر
 مَوْضِعِ آخِرِ كَوِيدِ: وَأَعْلَمُ أَنَّ الْبَارِيَّ تَعَالَى وَخَدَائِيَّ الذَّاتِ فِي أَوَّلِ الْأَوَّلِينَ

و خَلِيفَةُ اللَّهِ مِرَاتِيُ الذَّاتِ فِي اخِرِ الْاٰخِرِيْنَ كَمَا بَدَّكُمْ تَعُوذُوْنَ بِاللّٰهِ سُبْحَانَهُ رَبُّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَ خَلِيفَةُ اللَّهِ مِرَاتٌ يُّظْهَرُ فِيهَا الْأَسْمَاءُ وَيُرَى بِهَا صَوْرُ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ. بالجمله جماعت عرفا واهل وحدت را عقیدت چنان است که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مهراتب است پس تمامی حقائق عقلانی و رقائق برزخیه آنها که گاهی بعقل و گاهی بشجره و گاهی بکتاب مسطور عبارات و اسامی مختلفه مذکور میشود تماماً نفس حقیقت انسان کامل و از اجزاء ذات او هستند و در واقع حقیقت انسان کامل است که بر حسب هر درجه از درجات تعین خاص و اسم مخصوص حاصل نموده و بدین جهت حقیقت انسان کامل را جائز است آثار تمامی آن تعینات را بر حقیقت خود اسناد دهد چنانچه در خطاب منتسبه بحضرت امیرالمؤمنین و سیدالموحدين آورده اند: اَنَا آدَمُ الْأَوَّلُ اَنَا نُوحُ الْأَوَّلُ اَنَا آيَةُ الْجَبَّارِ اَنَا حَقِيقَةُ الْأَسْرَارِ اَنَا صَاحِبُ الصُّوَرِ اَنَا ذَلِكَ النُّورُ الَّذِي اقْتَبَسَ مُوسَى مِنْهُ الْهُدَى اَنَا صَاحِبُ نُوحٍ وَمُنْجِيهِ اَنَا صَاحِبُ أَيُّوبَ الْمُبْتَلَى وَشَافِيهِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَخْبَارِ وَالْأَنْبَاءِ. ماء التخمير الاربعین اشاره بر حدیث معروف است: اِنْسِيْ خَمْرُتْ طِبْنَةَ آدَمَ بِيَدِيْ اَرْبَعِيْنَ صَبَاحًا مقصود آن است که وجود و حیات جمیع موجودات بمقتضای قوله تعالی وَمِنْ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ باسریان مأ ولایت است که بمنزله هیولی و مشابه ماده ساری در جمیع موجودات است ولی باید دانست که مراد از سریان ولایت سریان وجود منبسط و نفس رحمانی و فیض مقدس است که آن را بر حسب اصطلاح بعضی ولایت نام

نهاده اند غایهٔ معراجِ یقینِ یقین عند اهلِ الحقیقهٔ رؤیهٔ العیان بقوهٔ-
 الایمان لایا الحجة والبرهان و قيل مشاهدَةُ الغُیُوبِ بِصَفَاءِ الْقُلُوبِ وَمُلاحَظَةُ
 الاسرارِ بِمُحَافَظَةِ الْاَفْکَارِ و قيل هو طمأنينة القلب علی حقیقهٔ الشَّیْءِ یُقالُ
 یَقِنُ الْمَاءُ فِی الْحَوْضِ اِذَا اسْتَقَرَّ فِیهِ و قيل الیقینُ ارتفاعُ الرِّیبِ فِی مَشْهَدِ الْعَکِیْبِ
 قال الله تعالی کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عِیْنُ الْیَقِینِ
 گفت پیغمبر صباحی زید را کیف صحبت ای رفیق با صفا گفت عبد مؤمن باز
 اوش گفت کو نشان از باغ ایمان گر شکفت گفت مردم چون به بینند
 فرشیان+من به بینم عرش را با عرشیان الی آن قال بهین بگویم یا فرو
 بندم نفس لب گزیدش مصطفی یعنی که بس+الامر للصور والاشکال
 اشاره است بر اینکه حکم انسان کامل و خلیفه الله در صورت و هیولای
 عالم طبیعت نافذ و مجری است و هیولای عنصری بر حسب ارادهٔ او
 میتواند خلع صورتی نموده و لباس صورت جدید نماید مانند عصای
 حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام که صورت جمادی را بر حسب
 ارادهٔ حضرت موسی خلع نموده صورت حیوانیه پوشید و بشکل
 اژدها برآمد صدر المتألهین شیرازی گوید: مَنْ صَفَى مِرَاتَ قَلْبِهِ بِمُصْطَفَاةِ
 الْعِبُودِیَّةِ وَازَالَ عَنْ وَجْهِ نَفْسِهِ بِمُصَقَّلَةِ الطَّاعَاتِ نَقُوشَ الْکَائِنَاتِ تَصْبِرُ
 ذَاتُهُ کِمِیْرَاتٍ مَجْلُوءَةٍ یُحَادِثُ بِهَا شَطْرَ الْحَقِّ فَانْعَکَسَ عَلَیْهَا الْمُلْکُ
 وَالْمَلَكُوتُ وَفَاضَ عَلَیْهَا قُدْسُ الْأَهْوِیِّ وَمَاتَ عَنْ غَیْرِ اللَّهِ وَنَفْسِهِ وَهَوَاهُ
 فَبَقِيَ حُکْمُهُ وَاسْتَجَابَ دُعَائُهُ فَبَکَّرَ بِکَرَامَةِ التَّکْوِینِ وَلَهُمْ فِیْهَا مَا یَدْعُونَ
 وَلَکُمْ فِیْهَا مَا تَشْتَهُی أَنْفُسُکُمْ وَأَنْتُمْ فِیْهَا خَالِدُونَ .

فصل دهم

در شرح فضائل و مناقب حضرت رضا علی بن موسی صلوات الله و سلامه علیه است که در سال یکصد و چهل و هشت هجری در یازدهم شهر ذی قعدة الحرام در مدینه منوره بعالم ناسوت قدم گذارد و نام مادر آن حضرت را جمعی ام البنین و بعضی خیزران ضبط کرده اند و در سنه دویست و سه هجری در هفتم یا آخر شهر صفر المظفر مسموما بدرجه شهادت رسید در قریه سناباد در قبه که فعلا زیارتگاه شیعیان و دوستان است مدفون شد از عمر شریفش پنجاه سال گذشته بود قال الشیخ محیی الدین: وَ عَلَی سِرِّ الْإِلَهِي وَالرَّائِي لِلْحَقَائِقِ كَمَا هِيَ النُّورُ الْلَّاهُوتِي وَالْإِنْسَانِ الْجَبَرُوتِي وَالْأَصْلِ الْمَلَكُوتِي وَالْعَالَمِ النَّاسُوتِي مُصْداقِ الْعِلْمِ- الْمَطْلُوقِ وَالشَّاهِدِ الْغَيْبِي الْمُحَقِّقِ رُوحِ الْأَرْوَاحِ حَيَوةِ الْأَشْيَاءِ هِنْدَسَةِ- الْمَوْجُودِ الْتَّيَّارِ فِي نَشْأَتِ الْوُجُودِ كَهْفِ النَّفُوسِ الْقُدْسِيَّةِ غَوِي الْأَقْطَابِ- الْإِنْسِيَّةِ الْحُجَّةِ الْقَاطِعَةِ الرَّبَّانِيَّةِ مُحَقِّقِ الْحَقَائِقِ الْإِمَّاكِيَّةِ أَزَلِ الْأَبْدِيَّاتِ وَابِدِ- الْأَزَلِّيَّاتِ الْكَزْزِ الْغَيْبِي وَالْكِتَابِ الْلَّارِبِّي قُرْآنِ الْمُجْمَلَاتِ الْآخِذَةِ فُرْقَانِ الْمَفْضَلَاتِ الْوَاحِدَةِ أُمِّ الْوَرَى بَدْرِ الدُّجَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ تَحِيَّاتُ زَاكِيَّاتِ أَتْمَامِي مَوْجُودَاتِ بَسْمِ مَسْتَرِ الْهِي وَ دَانَايِ حَقَائِقِ أَشْيَاءِ كَمَا هِيَ نُورِ ذَاتِي عَالَمِ لَاهُوتِ وَ إِنْسَانِ عَقْلَانِي عَوَالِمِ جَبْرُوتِ، أَصْلِ نَفُوسِ عَالَمِ مَلَكُوتِ، خُودِ عَالَمِ كُلِّي نَاسُوتِ مُصْداقِ عِلْمِ مَطْلُوقِ، شَاهِدِ غَيْبِي مُحَقِّقِ، رُوحِ مَجْرَدَاتِ وَ أَرْوَاحِ حَيَوةِ سَايَةِ دَرِ هِنْدَسَةِ عَوَالِمِ مَوْجُودِ بَحْرِ مَوَاجِ نَشْأَتِ وَجُودِ كَهْفِ نَفُوسِ قُدْسِيَّةِ، وَ مَعِينِ أَقْطَابِ إِنْسِيَّةِ حُجَّتِ قَاطِعَةِ رَبَّانِي مُحَقِّقِ حَقَائِقِ إِمَّاكِي

مظهر اسم هو الاول وابتدای ابدیات و مرآت اسم هو الآخر و انتهای ازلیات کنز مخفی غیبی و حقیقت کتاب لاریبی قرآن جمع الجمع احدیه فرقان مفصلات نشاء واحدیه منشأ و محل قبول فیوضات مکمل و مربی جمیع ظهورات بَدْر دُجای لیل طبیعت علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الصلوٰة والسلام الشرح معانی عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت سابقاً گذشت که عالم واجبی را لاهوت گویند و عالم عقول را جبروت و نشاء نفوس کلیه را ملکوت و عالم ملک و شهادت را ناسوت نامند ابن ابی جمهور احسائی در کتاب مجلی تمامی اسامی این عوام را که بالفاظ و عبارات مختلفه مذکور میشوند مفصلاً ذکر نموده و آن اسامی همین است عالم جبروت و ملکوت و ملک عالم عقول و نفوس و اجسام عالم غیب عالم ظاهر حضرة احدیه حضرة واحدیت حضرة ربوبیة حضرة کونیة حضرة ولایة حضرة نبوت حضرة رسالت عالم ذات عالم صفات عالم افعال جثه ذات جثه صفات جثه افعال توحید وجودی توحید صفاتی توحید افعالی حقیقت طریقت شریعت مرتبه ذات حضرت وجود مطلق صرف حضرة اسمائیه مرتبه واحدیت حضرت جبروت مرتبه ارواح مجردة و عالم مثال حضرة ناسوت و عالم ملک و شهادة کون جامع و انسان کامل که خلیفه الله است و صورت جمعیت کل و مظهر جمیع مراتب و الانسان الجبروتی مراد از انسان جبروتی انسان عقلانی و آدم روحانی است و تفصیل این اجمال بدین منوال است جمعی از حکماء قدیم یونان را عقیدت آن بود که هر نوعی از انواع طبیعت جسمانی را در عالم عقول مجردة یکفرد مجرد عقلانی موجود است که این افراد جسمانی به حسب واقع مظاهر

و رقائق آن حقائق عقلانی هستند و در ظل تربیت و افاضات او واقع شده‌اند چنانچه یکی از دانشمندان آنها گوید: **إِنَّ ذَاتاً رُوحَانِيَّةً أَلْقَتْ إِلَى الْمَعَارِفِ فَقُلْتُ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا طِبَاعُكَ النَّامُ** و ابن ابی جمهور احسائی در کتاب مجلی بعد از حکایت این عقیدت از سقراط و فیثاغورس و افلاطون و غیر آنها گوید **وَ حَكَمِيَ أَفْلَاطُونُ الْإِلَهِي عَنْ نَفْسِهِ أَنَّهُ رَبَّنَا يَصِيرُ فِي بَعْضِ الْأَحْوَالِ بِحَيْثُ يَخْلَعُ الْبَدَنَ وَيَصِيرُ مُجَرَّداً عَنِ الْهَيُولَى** آه حاصل آنکه افلاطون گوید در بعضی از اوقات حالت تجردی بر من روی می‌دهد که بدن عنصری را از خود خلع نموده و از قید طبیعت و سجن هیولی آزاد می‌گردم در آن حالت تجرد یکنوع فرح و انبساطی و یکقسم تلالؤ و صفائی در ذات من حاصل می‌شود که بسیار عجیب است و در آن حالت بر عوالم مجرده ارتقا نموده گلشن عالم مفارقات نوریه را مشاهده می‌کنم و قوه بشریه را از شهود آن انوار الهیه عجزی نمودار شده بعالم فکرت مراجعت می‌کنم و فیما بین من و شهود آن انوار عظیمه خیالات فکریه حائل و حاجب گردیده مرا از مشاهده آن انوار باز میدارد انتهی بالجمله این انوار مجرده را انوار قاهره و انوار اسفهدیه و عقول عرَضَیَّه و صیاصی معلقه و مُثُل افلاطونیه و ارباب انواع می‌گویند و جمعی از پیشینیان عجم نیز که آنها را یزدانیان و آذرهوشنگیان گویند همین عقیدت را داشته‌اند چنانچه گویند اخشیجان چهارگانه را جدا جدا پرورنده است از نورستان عقول که این فرشته را پروردگار و پروردگار گونه و دارا و دارای گونه گویند و بتازی رب النوع خوانند و چنین پیوستگان دیگر یعنی هر نوع راریه از گیتی نور انتهی صدر- الحکماء و المتألهین صدرالدین شیرازی در شواهد ربوبیه از کتاب

اثولوجای ارسطو که معلم اول لقب دارد حکایت نماید الْمَيَمَّرُ الرَّابِعُ
 فِي أَنَّ وَرَاءَ هَذَا الْعَالَمِ سَمَاءٌ وَ أَرْضٌ وَ بَحْرٌ وَ حَيَوَانٌ وَ نَبَاتٌ وَ إِنْسَانٌ
 سَمَآوِيُونَ وَ كُلٌّ مِنْ فِي هَذَا الْعَالَمِ سَمَآوِيٌّ وَ الْإِنْسَانُ الْحِسِّيُّ إِنَّمَا هُوَ وَصَمٌ
 لِلْإِنْسَانِ الْعَقْلِيِّ وَ الْإِنْسَانُ الْعَقْلِيُّ رُوحَانِيٌّ وَ جَمِيعُ أَجْزَائِهِ رُوحَانِيَّةٌ وَ نَبِز
 گوید إِنَّ هَذَا الْعَالَمَ الْحِسِّيَّ كُلَّهُ إِنَّمَا هُوَ وَصَمٌ وَ مِثَالٌ لَدُنْكَ الْعَالَمِ فَإِنْ كَانَ
 هَذَا الْعَالَمُ حَيًّا فَإِنَّ لِحَرِّيٍّ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْعَالَمُ أَتَمَّ تَمَامًا وَ أَكْمَلَ كَمَالًا لِأَنَّهُ
 هُوَ الْمُبْضُ عَلَى هَذَا الْعَالَمِ يَعْنِي إِنْ عَالَمٍ جَسَمَانِي تَمَامًا رَقَائِقُ وَ امْتَالِد
 از برای آن حقائق عقلانی و تمامی فیوضات عوالم جسمانیه ازافاضات
 عوالم روحانیه است ابن ابی جمهور احسائی در ترتیب وجود ظهورات
 ارباب انواع عبارت مبسوطی آورده و گوید فَالْحَقُّ تَعَالَى وَ جَلَّ ذِكْرُهُ
 حِينَ تَوَجَّهَ إِلَى إِبْجَادِ الْعَالَمِ رَسَمَ أَوَّلَ صُورَةِ الْمَوْجُودَاتِ كُلِّهَا فِي عَالَمِ -
 الْعُقُولِ رَسْمًا كُلِّيًّا أَجْمَلِيًّا ثُمَّ انْتَقَشَ عَنْهُ بِطَرِيقِ الْفَيْضِ إِلَى الْوَاجِ
 عوالم النفوس نقشا تفصیلیا ثُمَّ أَوْجَدَ عَالَمَ الْأَجْسَامِ مُطَابِقًا لِمَا فِي الْعَالَمَيْنِ
 قَعَالَمِ الْأَجْسَامِ وَمَافِيهِ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ وَ الْمَخْلُوقَاتِ يَكُونُ عَكْسُ الْخُورِ -
 الَّتِي فِي عَالَمِ الْعُقُولِ وَمَافِيهِ مِنَ الْمَجْرَدَاتِ وَ عَالَمِ الْعُقُولِ وَ الْمَجْرَدَاتِ يَكُونُ
 عَكْسُ عَالَمِ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ وَ عَالَمِ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ يَكُونُ عَكْسُ
 عَالَمِ الذَّاتِ وَمَافِيهَا مِنَ الْكَمَالَاتِ إِنْ قُلْتَ هَذَا بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْمَلِكِ
 وَ الْمَلَكُوتِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ وَ الذَّاتِ أَصَبَتْ. حاصل
 مقصود آنکه تمامی موجودات عالم طبیعت ملکوتی و تماثل حقائق
 عالم نفوس است و حقائق عالم نفوس تماثل و عکوس و اظلال عقول
 مجرد و ارباب انواعند بواسطه اینکه مقصود صاحب مجلی از عالم
 عقول منحصر بر عقول طولیه نیست بلکه عقول طولیه و عرضیه هر دو

داخل در مرادند بالجملة عالم عقول و ارباب انواع نیز اظلال اسماء و صفاتند انتهى محقق فیض اعلى الله مقامه در تفسیر صافی در بیان و عَلمَ اَدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا چنین گوید: لَيْسَ الْمُرَادُ بِتَعْلِيمِ الْأَسْمَاءِ تَعْلِيمُ الْأَسْمَاءِ الدَّالَّةِ عَلَى مَعَانِيهَا فَحَسَبَ كَيْفَ وَ هُوَ رَاجِعٌ إِلَى تَعْلِيمِ اللَّغَةِ وَلَيْسَ هُوَ عِلْمًا يُصْلِحُ لِأَنَّهُ يَتَفَاخَرُ بِهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ يَتَفَضَّلُ بِهِ عَلَيْهِمْ بَلِ الْمُرَادُ بِالْأَسْمَاءِ حَقَائِقُ الْمَخْلُوقَاتِ الْكَائِنَةِ فِي عَالَمِ الْجَبَرُوتِ الْمُسَمَّاةِ عِنْدَ طَائِفَةٍ بِالْكَلِمَاتِ عِنْدَ قَوْمٍ بِالْأَسْمَاءِ وَ عِنْدَ آخَرِينَ بِالْعُقُولِ وَ بِالْجُمْلَةِ اسْبَابُ فِي وجودِ الخلائق و ارباب انواعها الَّتِي بِهَا خُلِقَتْ وَ بِهَا قَامَتْ وَ بِهَا رَزِقَتْ فَإِنَّهَا أَسْمَاءُ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّهَا تَدُلُّ عَلَى اللَّهِ بِظُهُورِهَا فِي الْمَظَاهِرِ دِلَالَةُ الْإِسْمِ عَلَى الْمُسَمَّى إِلَى أَنْ قَالَ وَ إِلَى هَذَا أُشِيرَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ الَّذِي يَا آدَمَ هَذِهِ أَشْبَاحُ أَفْضَلِ خَلَائِقِي وَ بَرِّيَاتِي هَذَا مُحَمَّدٌ وَ أَنَا الْحَبِيبُ الْمَحْمُودُ فِي فِعَالِي شَقَقْتُ لَهُ إِسْمًا مِنْ إِسْمِي وَ هَذَا عَلِيٌّ وَ أَنَا الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ شَقَقْتُ لَهُ إِسْمًا مِنْ إِسْمِي إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ فَإِنَّ مَعْنَى الْإِشْتِقَاقِ فِي مِثْلِ هَذَا يَرْجِعُ إِلَى ظُهُورِ الصِّفَاتِ وَ إِنْبَاءِ الْمَظْهَرِ عَنِ الظَّاهِرِ فِيهِ اِنْتَهَى مَا أَرَدْنَا مِنْ كَلَامِهِ بِالْجُمْلَةِ حَاصِلِ مَقْصُودِ أَنْكَه مراد واجب تعالی شأنه از تعلیم اسماء بر حضرت آدم شناساندن حقایق مجردة و ارباب انواع است که آنها را باعتباری عقول مجردة و باعتباری ارباب انواع و باعتباری اسامی واجبی مینامند و آن حقایق در واقع و نفس الامر بر حسب ادلة عقلیه و نقلیه باطن حقیقت نبوت و ولایت اند و آن حقایق اسباب وجود و تربیت و افاضة بر مخلوقاتند و مقصود واجب تعالی شأنه نه چنان است که تعلیم الفاظ اسامی را نموده باشد زیرا که تعلیم لغات علمی نیست که سبب شرافت و فضیلت حضرت آدم باشد بر سایر ملایکه

مجرده و حقایق علویه و این اشتقاقیکه در حدیث شریف مذکور است کنایه است از اینکه این مظاهر هر يك بایست باندازه خود دارای صفات واجب تعالی شانه باشند که خبر از آن حقیقت ظاهره بدهند مانند مناسبتی که فیما بین مشتق و مشتق منه موجود است و از جمله متأخرین حکیم سبزواری علی الله مقامه گوید: وَعِنْدَنَا الْمِثَالُ الْأَفْلَاطُونِي لِكُلِّ نَوْعٍ فَرْدُهُ الْعَقْلَانِي كُلِّ كَمَالٍ فِي الطَّلِسِمِ وَرَّعَهُ مِنْ جَهَةِ يَنْحَوِ أَعْلَى جَمْعَهُ یعنی مثال افلاطون در نزد ما عبارت است از حقیقت عقلانیه هر نوعی از انواع طبیعی که آن فرد عقلانی جمیع کمالاتی را که در طلسم یعنی در افراد منتشره موجود است بطور جمعیت و بساطت دارا است پس انسان عالم جبروت عبارت است از آن فرد عقلانی این نوع انسانی که تمامی کمالات افراد این بطور بساطت و جمعیت داراست بلکه افاضه جمیع کمالات نوعیه در این عالم ناسوت از جانب اوست و آن حقیقت عقلانی را رب النوع و حقیقت محمدیه و اسامی دیگر اطلاق کنند و مظهر جامع او در این نشاء ناسوت انسان کامل است که صاحب ولایت و خلیفه الهی است این چنین انسان که اسمش می برم من ز وصفش تا قیامت قاصر م.

تَذْیِلٌ؟

اعتقاد بوجود حقایق مجردة عقلیه تا بیک اندازه که آنها را سده و خوادم درگاه الوهیه بدانیم محل اتفاق جمیع ملل و ادیان است چنانچه آن حقایق را در شریعت طاهره باسم ملك تعبیر آورده و از برای

آنها اصنافی مشخص نموده و بجهت هر صنف خدمت مشخص معین کرده‌اند چون ملائکه سماوی و ملائکه ارضی ملک بحار و ملک امطار ملائکه رحمت و ملائکه غضب و ملک حامل وحی و ملک موکل بر ارزاق و ملک اخیاء و ملک اِمَنَاتِه و قابض ارواح و غیر آنها بالجمله بهمان ترتیبی که پیشینیان با اسم رب النوع تعبیر آورده رب النوع عقل رب النوع عشق رَبُّ النَّوْعِ حُسْنُ رب النوع دریا رب النوع طوفان رب النوع انسان رب النوع حیوان و غیر آن ثابت کرده بودند در شریعت طاهره نیز مفصلتر از آن بنام ملائکه وارد شده و آنچه در بعضی از فقرات تورات مذکور است که خدا بحضرت موسی یا ابراهیم یا غیر آن ظاهر شد مقصود ظهور ملائکه است که آن اوقات با لفظ رب تعبیر می‌آوردند و در کتاب الله مجید از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام روایت کند اِنِّیْ ذَاهِبٌ اِلَیْ اَبِّیْ وَ اَبِّیْکُمْ و در مورد دیگر در انجیل گوید من میروم نزد پدر خودم که در سموات است و مقصودش اتصال بحقیقت رب النوع انسانی است که در واقع پدر معنوی موجوداتست ولی تعدی و تجاوز از حد این عقیدت چنانچه بجهت جمهور عوام پیشینیان اتفاق افتاد آراء عقلا و خواص را نیز هواهای نفسانی خود نموده بجهت هر يك از آن ارباب انواع بر این عوالم طبیعت صعود و نزول و اختلاط با مردم و مشاجرات با همدیگر معتقد شده و برای آنها چنانچه در کتاب تَلَمَّاكَ بطور حکایت و بزبان قصه روایت نموده هیاکل و پیکر کده‌ها بنا کردند و بتدریج از منہ صَوْر و تمائیل خیالیه بجهت آنها تصور نموده و مجسماتی از سنک و طلا و نقره و فلزات دیگر بر شکل زن ترتیب داده آنها را پرستش نمودند

خارج از شریعت عقل و بیرون از قواعد نقل است چه آن علایق عقلیه را بجز سفارت و رسالت و وساطت در افاضه فیوضاتی که بدان مأمورند قدرت و اختیاری نیست چنانچه خدای تعالی شأنه در مواضع متعدده از کتاب الله مجید بدین دقیقه اشارت نموده و در بطلان زعم این جهلا فرمودند وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا وَلَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَهُمْ يَأْمُرُهُمْ يُفَعَّلُونَ وَمَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ الشَّاهِدِ الْغَيْبِيِّ الْمُحَقِّقِ معانی مفردات این فقرات هر يك بمناسبت موردی در فصول ماضیه گذشت و اعاده آنها مستلزم تکرار است اجمالاً باید دانست که تمامی این الفاظ اشاراتند بر اینکه حقیقت باطنه امام علیه السلام از عوالم مجرده است که از ادراک حواس بشریت غایب و مخفی است و آن حقیقت را باعتبار حضور و احاطه شاهد غیبی گویند و بجهت دارا بودن آن حقیقت جمیع حقایق موجودات را کنز غیبی بر آن اطلاق نمایند و معانی فقرات دیگر و حقیقت غوث و قطب سابقاً معلوم شد و الکتاب اللاریبی در تفسیر صافی آورده روی العیاشی عن الصادق علیه السلام قال: كِتَابُ عَلِيِّ لِأَرَبِّ فِيهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَالْمَعْنَى أَنَّ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي هُوَ عَلِيُّ لِأَرَبِّ فِيهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ كَمَالِيَّةَ مُشَاهَدَةٍ مِنْ سِيرَتِهِ وَفَضَائِلِهِ مَنصُوصٌ عَلَيْهَا مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِطْلَاقُ الْكِتَابِ عَلَى الْإِنْسَانِ الْكَامِلِ شَائِعٌ فِي عُرُوفِ أَهْلِ اللَّهِ وَخَوَاصِّ أَوْلِيَائِهِ إِلَى أَنْ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةٍ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ بِالْجَمْلَةِ حَقِيقَتِ انْصَانِ كَامِلٍ رَابِلَفْظِ كِتَابِ عِبَارَتِ آوَرْدَنِ دِرَاصْطِلَاحِ أَهْلِ وَحْدَتِ مَتَعَارِفِ اسْتِ وَكَذَشْتِهْ از لَفْظِ كِتَابِ لَفْظِ قُرْآنِ وَ فِرْقَانِ وَ لَفْظِ كَلِمَهْ نِيزْ بَرِ آن حَقِيقَتِ اِطْلَاقِ كُنند چنانكه

مصنف گوید قرآن الْمُجْمَلَاتِ الْأَحَدِيَّةَ وَفُرْقَانُ الْمَفَصَّلَاتِ الْوَاحِدِيَّةَ مُحَقَّقُ شَرِيفِ گویدَ الْقُرْآنُ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِّ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي الْأَجْمَالِي الْجَامِعُ لِلْحَقَائِقِ كُلِّهَا وَالْفُرْقَانُ هُوَ الْعِلْمُ التَّفْصِيلِيُّ الْفَارِقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ حَاصِلُ مَقْصُودِ آنکه آن حضرت دارای علم لدنی اجمالی و صاحب علوم تفصیلی قدری است هم صاحب مقام لوح محفوظ و ام الكتاب است و هم دارای علوم لوح محو و اثبات .

فصل یازدهم

در شرح فضائل حضرت ابی جعفر محمد بن علی الجواد علیه الصلوة والسلام است که در پانزدهم یا نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه یکصد و نود و پنج هجری در مدینه طیبه متولد شد مادر آن حضرت بروایت شیخ مفید از اهل نوبه بوده و سبیکه نام داشته و بعضی او را مکیه مریسیه ضبط کرده اند بالجمله آن حضرت در عهد معتصم عباسی در بیست و هشتم محرم دویست و بیست هجری وارد بغداد شدند و در شهر ذی القعدة ششم یا سلخ آن ماه در همان سال دنیای فانی را وداع نمودند بعضی گویند که آن حضرت مسموماً بدرجه شهادت رسید شیخ مفید انکار این معنی نموده گوید: وَلَمْ يُبْتِ بِذَلِكَ خَبَرٌ فَاشْهَدُ بِهِ بِالْجَمْلَةِ جَسَدِ اطهر آن حضرت را در مقابر قریش در جوار حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر دفن نمودند و از عمر شریف آن بزرگوار بیست و پنج سال بیش نگذشته بود قال الشيخ محیی الدین وَ عَلَيَّ بِابِ اللَّهِ الْمَفْتُوحِ وَ كِتَابِهِ الْمَشْرُوحِ مَا هِيَ الْمَاهِيَاتِ مُطْلَقِ الْمُقِيدَاتِ سِرِّ السَّرَائَاتِ

الْمَوْجُودِ فِي ظِلِّ اللَّهِ الْمَمْدُودِ الْمُنْطَبِعِ فِي مِرَاتِ الْعِرْفَانِ الْمُنْقَطِعِ مِنْ نَيْلِهِ
 حَبْلُ الْوُجْدَانِ غَوَاصٌ بِحَرِّ الْقَدَمِ مَهْبِطُ الْفَضْلِ وَالْكَرَمِ حَامِلُ سِرِّ الرَّسُولِ
 مُهَنْدِسُ الْأَرْوَاحِ وَالْعُقُولِ أَدِيبُ مَعْلَمَةِ الْأَسْمَاءِ وَالشُّثُونِ قَهْرْمَانُ الْكَافِ
 وَالنُّونِ غَايَةُ الظُّهُورِ وَالْإِبْجَادِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْجَوَادِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 حاصل الترجمة تحیات زاکیات وصلوات متوالیات بر باب فیوضات
 الهی و دفتر علوم نامتناهی ماهیه ماهیات و اصل اصول حقیقه مطلقه
 مقیدات بقیود ابواب و فصول سر مخفیات موجود و ظل الهی ممدود
 متجلی در مرایای عرفان که منقطع است از ادراک حقیقتش و سائل
 عقل و وجدان غواص دریای قلم مهبط فضل و کرم حامل اسرار حضرت
 رسول مهندس عوالم ارواح و عقول ادیب کامل مکتب اسماء الهی و
 اوصاف شتون حکمران فرمان ایجاد بلفظ کاف و نون غایت ظهور و وجود
 و علت غائیة از ایجاد موجود محمد بن علی الجواد علیه الصلوة والسلام.

الشرح :

مَهِيَّةُ الْمَهِيَّاتِ هِرَامِرُ مُتَعَلِّقِي رَا اَزْ اَنْ جِهَتِ كِهْ دَرْ جَوَابِ مَا هُوَ
 گفته شود مهيه گویند و آن امر متعل را بواسطه ثبوت در خارج حقیقت
 نامند و بجهت تشخص و امتیازی که برای آن حاصل شود هویت گویند
 و بملاحظه اینکه آن امر از لفظی استنباط شود مدلول نامند و بملاحظه
 اینکه آن امر محل حوادث است لفظ جوهر بر آن اطلاق نمایند بالجمله
 تمامی این الفاظ مانند مهية المهيئات و مطلق المقيدات و سر السريات
 و نظایر آن اشاراتند بر اینکه حقیقت ولایت که عبارت از ظل ممدود و

فیض مقدس است ساری است در تمامی موجودات که اصل تمامی
 مہیات و مطلق جمیع مقیدات آن وجود منبسط است که در هر فردی
 از افراد موجودات بتعیین مخصوصی متعین گشته آدِیْبِ مَعْلَمَةِ الْأَسْمَاءِ
 وَالشُّوْنِ معلّمه بروزن مسئلہ بمعنی مَدْرَس و مکتب است.

فصل دوازدهم

در شرح فضائل و مناقب حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیہ
 السّلام است که در مدینه الرسول در سنّه دو یست هجری عالم طبیعت را
 بقدم خود منور ساخت مادر آن حضرت از اهل مغرب و نامش سمانہ
 و آن حضرت در بلدہ سُرمَن رآی در دو یست و پنجاه و چهار هجری در
 سیم شهر رجب المرجب از دنیا رحلت فرمود و سن شریفش بر چهل و
 یکسال و چند ماه رسیده در سرمن رآی در خانه ای که منزل خود آن
 حضرت بود مدفون شد صاحب فصول المهمہ چنین گوید وَ قَبَضَ
 أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ الْهَادِي الْمَعْرُوفُ بِالْعَسْكَرِيِّ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْجَوَادِ بُسْرَمَنْ
 رَأَى فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ الْخَامِسِ وَالْعِشْرُونَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ
 خَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ وَلَهُ يَوْمَ مَيِّمَتٌ الْعُمَرَاءُ بَعُوثَ سَنَةِ قَالَ الشَّيْخُ مُحْيِي الدِّينِ وَ
 عَلَى الدَّاعِي إِلَى الْحَقِّ أَمِينُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ لِسَانُ الصِّدْقِ بَابُ السَّلَامِ أَصْلُ
 الْمَعَارِفِ وَعَيْنُ مَنَبَتِ الْعِلْمِ مُنْجَى أَرْبَابِ الْمُعَادَاةِ مُنْقِذُ أَصْحَابِ الصَّلَاةِ
 وَالْبِدَعَاتِ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ أُنْمُودَجِ أَصْلُ الْإِخْتِرَاعِ مُهْجَةُ الْكُتُبَيْنِ وَ مُحَجَّةُ
 الثَّقَلَيْنِ مُفْتَاحُ خَزَائِنِ الْوُجُوبِ حَافِظُ مَكَايِدِ الْغُيُوبِ طَيَّارُ جَوَائِزِ الْأَزَلِ وَالْآبِدِ
 عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حَاصِلُ التَّرْجُمَةِ تَحِيَّاتُ عَالِيهِ وَ تَسْلِيمَاتُ

زاکیه بر امام ثابت مطلق و امین الهی بر تمامی خلق دعوت کننده مردم بر اطاعت حق لسان صدق و وسیله استخلاص و باب سلم و اخلاص معارف و منبت علم نجات دهنده ارباب معادات و رهاننده اصحاب ضلالت نفس ابداع و نمونه اصل اختراع حقیقت و روح کونین محجه و طریق واضح ثقلین مفتاح خزائن وجوب و حافظ مکنونات عیوب سیاح فضای ازل و طیار جَوَّابِ دَعْوَى بن محمد صلوات الله علیه .

سک الشرح

لفظ حق اسمی است از اسامی خداوند تعالی شانه و چیزی را که حقیقتاً ثابت باشد حق گویند و گفتار صدق و صواب را نیز حق نامند و معنی صدق بر حسب لغت معلوم است ولی در اصطلاح اهل حقیقت گویند الصِّدْقُ أَنْ لَا يَكُونَ فِي أَحْوَالِكَ شَوْبٌ وَلَا فِي إِعْتِقَادِكَ رَيْبٌ وَلَا فِي أَعْمَالِكَ عَيْبٌ و بعضی گویند الصِّدْقُ هُوَ قَوْلُ الْحَقِّ فِي مَوَاطِنِ الْهَلَاكِ أَنْ تَصْدُقَ فِي مَوْضِعٍ لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ إِلَّا الْكَذِبُ بالجمله میگویند ملکه صدق عبارت است از گفتار راست اگر چه در مورد هلاکت باشد طیار جَوَّابِ الْأَزَلِ وَالْأَبَدِ اشاره است بازلیت و ابدیت حقیقه مجردة آن حضرت صلوات الله علیه .

فصل سیزدهم

در شرح فضائل و مناقب حضرت ابی محمد امام حسن عسکری

صلوات الله علیه است بر حسب روایت ارشاد در مدینه طیبه در شهر ربیع الاول در سنه دویست و سی و دو هجری متولد شد و بعضی در هشتم و یا چهارم ربیع الثانی نوشته اند و نام مادر آن حضرت حدیثه و بعقیده بعضی سوسن است و در سنه دویست و شصت هجری هشتم ربیع الاول در روز جمعه بعالم اعلی در پیوست و جسد انور اطهرش در خانه خود آن بزرگوار مدفون شد قال الشیخ محیی الدین و علی البحر الزاخر زین المفاخر الشاهد لارباب الشهود الحجة علی ذوی الجحود معرف حدود حقایق الربانیة منوذج اجناس العالم السبحانیة عنقاء قاف الیقدم العالی عن مرقاة الهمم وعاء الامانة محیط الامامة مطلع الانوار المصطفوی الحسن بن علی العسکری علیه صلوات الله المملک الاکبر. تحیات زاکیات از اهل قدس و ساکنین سماوات بر حقیقت مطهرة نور باهر و بحر زاخر زینت هر گونه مفاخر شاهد و دلیل مجسم بمشاهدات ارباب شهود حجت و برهان محکم برانکار اصحاب جحود شناساننده حدود حقایق ربانی قسمت کننده اجناس عوالم سبحانی عنقاء بلند پرواز قاف قدم که دامن پاکش بلند تراست از نیل مرقاة همم وعاء نفیس امانت و بحر محیط امامت مطلع انوار مصطفوی حسن بن علی العسکری علیه صلوات الله المملک الاکبر

الشرح

البحر الزاخر زخر البحر کمنع زحراً و زخوراً و تزخر طمأناً و تملاً والزائر الشرف العالی کذا فی القاموس و فی المجمع یقال عرق فلان زاحراً لمن کان کریماً بالجملة البحر الزاخر یعنی دریای مملو و موج

مَعْرِفِ حُدُودِ حَقَائِقِ الرَّبَّانِيَّةِ بَايَد دانست که ذات واجب تعالی شانه وجود صرف و نور محض و ابسط بسائط است زیرا که بساطت را بر حسب اختلاف ترکیبات درجات مختلفه است درجه اولای بسیط آن است که مرکب از اجسام مختلفه الطبایع متباینه فی الحس نباشد مانند بدن انسان و حیوان که مرکب است از اجسامی که طبیعه مختلف و حساً متباینند مانند جلد و لحم و عظم و غیر آنها درجه ثانیه بسیط آن است که مرکب از اجسام مختلفه الطبایع و متشابهه فی الحس نباشد مانند لحم فقط یا عظم فقط یا غیر آنها چون جمادات معدنیه که این اجسام مرکبند از عناصر اربعه اگر چه آن عناصر اجزاء مختلفه اند ولی فعلاً بر حسب حس متشابهند چه هر جزئی از اجزاء لحم باز لحم است و هر ذره از ذرات یا قوت نیز یا قوت است درجه ثالثه بساطت آن است که مرکب از اجزاء متشابهه فقط نیز نباشد چون مقادیر که مرکبند از اجزاء متشابهه مقداریه و خود عناصر بسیطه که مرکبند از اجزاء متشابهه بسیطه و قابل قسمتند با اجزاء مقداریه الی غیر النهایه درجه رابعه بسیط آن است که مرکب از هیولی و صورت نباشد مانند جمیع موجودات مادیه که جمیعاً مرکبند از هیولی و صورت مرتبه خامسه آن است که مرکب از جنس و فصل نباشد و درجه سادسه آن است که مرکب از وجود و مهیه نباشد و این درجه سادسه بساطت که آخر درجه بساطت و هیچ ممکنى را بمقتضای کُلِّ مُمَكِّنٍ زَوْجِ ترکیبی آن درجه از بساطت حاصل نمیشود از برای واجب تعالی شانه باتفاق جمیع حکما ثابت و محقق است چنانکه گویند الْوَاجِبُ تَعَالَى مُهَيَّءٌ اَيْتَهُ يَمَعْنَى اَنْ لَا مَاهِيَةَ لَهُ وَ زَاوِ الْوُجُودِ وَ هَكَذَا بِسَاطَتِ بِمَعْنَى خَامِسٍ نِيز از مختصات واجب تعالی

شأنه است اگر چه شیخ الاشراق شهاب الدین سهروردی و غیر او گویند
 الْفَارِقَاتُ الْإِبْنَاتُ صِرْفَةً ولی با وجود این بواسطه جهت فقر و حاجت
 ذاتی امکانی که در تمامی آنها هست هم ترکیب از اجزاء تحلیلیه ذهنیه
 در آنها موجود است و هم ترکیب از وجود و مهیة بالجمله چون این
 مقدمه دانسته شد بر سر مقصود باید رفت که با وجود بساطت واجب
 تعالی شانه مراد از حقایق ربانیه چیست سپس گوئیم بر حسب اعتقاد
 حکما مقصود از حقایق ربانیه واجناس عوالم سبحانیه عقول طولیه و
 نفوس قدسیه کلیه تواند بود چه عقول و نفوس که از صقع عوالم جبروت
 و ملکوت و از جمله مجرداتند از حقائق واجناس عالم ربانیه شمرده
 میشوند و ممکن است که مراد از آن حقایق عقول عرضیه و ارباب انواع
 باشد ولی بر حسب سلیقه و عقیده اهل حقیقت ممکن است که مقصود
 از حقایق ربانیه اعیان ثابته باشد زیرا که اعیان ثابته صور حقایق اسماء
 الهیه اند در حضرة علمیه چنانچه محقق شریف گوید: الْأَعْيَانُ الثَّابِتَةُ هِيَ
 حَقَائِقُ الْمُمْكِنَاتِ فِي عِلْمِ الْحَقِّ تَعَالَى وَهِيَ صُورُ حَقَائِقِ الْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ
 فِي الْحَضَرَةِ الْعِلْمِيَّةِ پس حاصل معنی آنست که آن حضرت شناسانده
 حدود اسماء الهیه و منوع اجناس آن حقایق است و این تعریف حدود
 و تنويع اجناس نیز ممکن است بر حسب احاطه علمیه باشد بر حقایق
 اسماء و صفات و جایز است که بجهت تخلق باخلاق الهیه و مظهریت
 اسماء واجبیه بشود و ثانی احتمالین بجهة معرفت اظهر و برای تعلیم
 ابلغ است آنکه اگر مردم شخصیرا که دارای ملکه جود و شجاعت
 است به بینند معنی جود و شجاعت را بهتر از آن میفهمند که معنی آن
 را بشنوند عَنْقَاءُ قَافٍ الْقِدَمِ اهل حقیقت که مبنای اصطلاح آنها باستعمال

مرموزات است لفظ عنقاء و ورقاء و عقاب و غراب را که از اسامی
 طیورند در طی کلمات خود زیاد استعمال کنند و از هر يك آنها معنی
 دیگری اراده نمایند لفظ غراب گویند از آن جسم کلی خواهند و عقاب
 گویند قلم اعلی و عقل اول اراده نمایند و رقاء گویند نفس کلیه و لوح
 محفوظ خواهند و عنقاء گویند اذان هبائی را که ماده اجساد عالم است
 اراده نمایند چنانچه گویند: **الْغُرَابُ الْجِسْمِ الْكُلِّيُّ وَهُوَ أَوَّلُ صُورَةٍ قَبْلَهُ**
الْجَوْهَرُ الْهَبَائِي وَبِهِ عَمَّ الْخَلَاءُ وَهُوَ امْتِدَادُ مَتَوَهُمُ مِنْ غَيْرِ جِسْمٍ وَلَمَّا كَانَ
هَذَا الْجِسْمُ أَصْلُ الصُّورِ الْجِسْمِيَّةِ الْغَالِبِ عَلَيْهَا عَسَقُ الْإِمْكَانِ وَسَوَادُهُ فَكَانَ
فِي غَايَةِ الْبُعْدِ مِنْ عَالَمِ الْقُدْسِ وَحَضْرَةُ الْآخِرَةِ سُمِّيَ بِالْغُرَابِ الَّذِي
هُوَ مَثَلٌ فِي الْبُعْدِ وَالسَّوَادِ الْعُقَابُ الْقَلَمُ وَهُوَ الْعَقْلُ الْأَوَّلُ وَهُوَ أَوَّلُ مَخْلُوقٍ
إِنْدَاعِيٍّ وَلَمَّا كَانَ هُوَ أَعْلَى وَآزَفَ مِمَّا وَجَدَ فِي عَالَمِ الْقُدْسِ سُمِّيَ بِالْعُقَابِ
الَّذِي هُوَ آزَفٌ صُعُوداً فِي طَيْرَانِهِ نَحْوَ الْجَوِّ مِنَ الطَّيْرِ الْوَرَقَاءُ النَّفْسُ
الْكَلْبِيَّةُ وَهُوَ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ وَهُوَ أَوَّلُ مَوْجُودٍ وَجَدَ عَنْ سَبَبٍ وَهَذَا
السَّبَبُ هُوَ الْعَقْلُ الْأَوَّلُ الَّذِي وَجَدَ لَاعَنَ سَبَبٍ غَيْرِ الْعَيْنَايَةِ وَالْإِمْتِنَانِ الْإِلَهِيِّ
وَلَمَّا كَانَ لِلنَّفْسِ لُطْفُ التَّنَزُّلِ مِنْ حَظَائِرِ قُدْسِهَا إِلَى الْأَشْبَاحِ الْمُسَوَّاتِ
سُمِّيَتْ بِالْوَرَقَاءِ لِحُسْنِ تَنَزُّلِهَا مِنَ الْحَقِّ وَ لُطْفِ بَسْوَطِهَا إِلَى الْأَرْضِ
 قال الشيخ الرئيس حسين بن عبد الله بن سينا هبطت إليك من المحل
 الأزفع و رقاء ذات تعزير و تمنع العنقاء هو البهاه الذي فتح الله فيه
 أجساد العالم مع أنه لأعين له في الوجود إلا بالصورة التي فتحت فيه
 و إنما سمي بالعنقاء لأنه يسمع يذكروا عقل و لا وجود له في عينه و القاف
 عبارة عن عالم المثال كما ورد أنه جبل محيط بالعالم الجسماني. پس معنی
 تحت اللفظ عنقاء قاف القدم یعنی هیولای عالم مثال و حاصل مقصود

آن است که آن حضرت بر حسب حقیقت باطنیه از عوالم مجرده و علت مادیة عالم مثال و سایر عوالم محسوسات است چنانچه اشاره بدین مطلب که حقیقت ولایة حیوة ساریه در تمامی موجودات و هیولای عوالم جسمانی است مکرر اذکور شده و عالم مثال اگرچه صورت مجرد از ماده است و هیولای اصطلاحی ندارد ولی چون از عوالم مجردات صرفه نیست و از لوازم ماده انفکاک ندارد اضافه هیولی بسوی او نمودن و هیولای عالم مثال گفتن بیک اعتباری صحیح است.

فصل چهاردهم

در شرح فضائل و مناقب حضرت حجة و امام عصر صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه است که در نیمه شهر شعبان المعظم سنه دو بیست و پنجاه و پنج هجری در بلده سرمن رای عالم جسمانی را با قدم شریف خود مزین فرمود و اسم مادر آن حضرت را هر يك از اکابر اهل خبر و اعظم علم سیر بنحو دیگر ثبت و ضبط کرده اند جمعی از فضلاء محدثین شیعه چنانچه در این عهد معروف و مشهور است نرجس خوانون ضبط نموده اند و جمع کثیری از علماء سنت مانند محمد بن طلحه شافعی و قاضی شمس الدین بن خلکان و صاحب تذکرة الخواص صقیل و حکیمه و خمط را نیز مزید کرده اند بالجمله آن حضرت را در روز وفات پدر بزرگوار سنین عمر بر پنج رسیده بود شیخ مفید گوید وَلَهُ قَبْلَ قِيَامِ غَيْثَانِ أَحَدُهُمَا مِنْذُ وَقْتِ مَوْلِدِهِ إِلَى انْقِطَاعِ السَّيْفَارَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شِيعَتِهِ وَأَمَّا الطُّوَلُ فَهِيَ بَعْدَهُ إِلَى أَنْ يَقُومَ يَعْنِي أَنَّ حَضْرَتَهُ رَأَى كَوْنَهُ

غیبت است یکی غیبت صغری که بدایت زمان ولادت آن حضرت است و نهایت آن انقطاع سفارت سفراء و دیگر غیبت کبری است که بدایت آن از انقطاع زمان سفارت است و نهایت آن وقتی است که آن حضرت ظهور بفرماید و بسیار عجب است از شیخ مفید که بدایت غیبت صغری را از زمان ولادت آن حضرت گرفته اگر چه اغلب محدثین اثنی عشریه نیز در این عقیدت متابعت وی نموده اند ولی مناسب این است که بدایت غیبت صغری از آن روزیکه داخل سرداب گشته و از انتظار مردم ناپدید شدند گرفته شود قاضی اربلی گوید وَالشَّيْعَةُ يَقُولُونَ إِنَّهُ دَخَلَ السَّرْدَابَ فِي دَارِ أَبِيهِ وَ أُمُّهُ تَنْظُرُ إِلَيْهِ فَلَمْ يَخْرُجْ بَعْدَ إِلَيْهَا وَ عُمُرُهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعَ سِنِينَ یعنی عقیده جماعت شیعه چنان است که آن حضرت در مژای و پیش چشم مادر خود داخل در سرداب شد و دیگر بیرون نیاهد و عمر آن حضرت در سن چهار سالگی داخل سرداب شد و بعضی در سن هفده سالگی نوشته اند بالجمله در سنه سیصد و بیست و نه هجری بواسطه وفات علی بن محمد سیمری که آخر سفرای آن حضرت بود زمان غیبت صغری بنهایت رسیده مبدل بغیبت کبری شد و بر حسب عقیده مشهور که ابتدای غیبت صغری از روز ولادت آن حضرت گرفته شود مدت غیبت صغری هفتاد و چهار سال خواهد بود باید دانست که داستان مهدویت حضرت قائم و طول مدت زمان غیبت و آثار ظهور او را بتفصیلی که جماعت اثنی عشریه رضوان الله علیهم عقیدت دارند جمعی از علماء سنت و جماعت آن را مستبعد شمارند چه آنها اگر چه بر ظهور مهدی موعودی که از نسل علی و فاطمه باشد معترفند ولی گویند آن مهدی موعود هنوز موجود نیست و بعد از اینها

در هر زمانی که وجودش ضروری باشد متولد خواهد شد و زیاده بر آنرا انکار نمایند و جهت استبعادی که دارند نه از بابت غرابت این مطالب است زیرا که کرامات و خوارق عادات نبوت و ولایت بسیارند که تمامی آنها بخلاف عادات ظاهریه و طوری و راء طور العقلند چه ضرر دارد که طول مدت غیبت و حیوة حضرت در این مدت نیز از جمله آن خوارق عادات باشد بلکه راه انکار آن جماعت از این جهت که گویند اخبار نبویه از حضرت رسول مختار در باب ظهور قائم آل محمد بدان مثابه است که افاده قطع کند بر ظهور او در یکوقتی از اوقات که وجودش ضرور باشد و از اخبار نبویه زیاده بر آن مستفاد نمیشود و فقیهان طریقه اثنی عشریه را در اثبات این مطلب ادله و شواهد بسیار است و یکی از جمله آن دلایل آن است که گویند ادله عقلیه و نقلیه متعاضداً حاکمند بر اینکه ممکن نیست يك آنی از آنات روی زمین از حجت الهیه خالی باشد چنانکه حضرت امیر المؤمنین و سید الاوصیاء و الصدیقین فرمودند لَا يَخْلُو الْأَرْضُ عَنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَلْفًا مَضْمُونًا لَا يَطْلُ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. سلطان الحکماء و المحققین نصیر الملة و الدین خواجه نصیر اعلی الله مقامه در کتاب تجرید گویند: وَوُجُودُهُ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ اخْرُوعَدَمُهُ مِنَّا وَ بِرَحْسَبِ ظَاهِرٍ وَبَاطِنٍ بِجَزَامِ غَائِبٍ که امامت و مهدویت او شخصاً بتنصیصات ائمه اطهار بسرحد ضرورت رسیده حجتی و امامی نیست پس بعد از ایمان بدین مقدمات یقین عادی حاصل میشود بر وجود آن حضرت تا زمانی که مشیت الهیه اقتضای ظهور او بنماید و نیز اخبار و آثار متواتره از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین در خصوص شخص

آنحضرت باسم و رسم و جزئیات حالات و داستان غیبت و آثار ظهور او بعدی اقامه نمایند که مطالعه کنندگان آن اخبار و وحی آثار را اگر غرض لجاجت در ضمیر نباشد جزایمان و اعتراف بوجود او بدی و چاره‌ای باقی نمی‌ماند و بعد از این گونه دلائل اخبار و قایع زمان غیبت صغری و توقیعات و اخبار از مغیبات و کراماتی که از خود آن حجت الهیه صادر شده هریک از آنها خود دلیل واضح و برهان قاطعی است بر حقانیت این مطلب که با وجود آنها حاجت بدلائل دیگر نیست چنانکه گویند علی بن محمد ابوالحسن سیمری را که آخر سفرای حضرت بود اجل نزدیک شد و از جانب حضرت حجت عجل الله فرجه توقیعی بدورسید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِأَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ السِّمَرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فَبَيْنَكَ مَيْتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَأَجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُؤْصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّامَةُ فَلَا ظَهْرَ لِالْبَعْدِ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرَ الْحَدِيثِ وَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ غَادُوا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ النَّاسِ مَنْ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ اللَّهُ أَمْرُهُ هُوَ بِالْغَةِ وَقَضَى. مسود او را قی گوید هر کسی را اندک تبعی در کتب سیر و حالات اهل اسلام باشد بیقین میداند چنانچه از بدو آغاز اسلام اعتقاد بظهور قائم آل محمد از مسلمات بلکه از ضروریات مذهب اسلام بوده همچنین از کیفیت غیبت و استتار آن حجه الهیه نیز اذهان آن جماعت مسبوق و ضماثر آنها آگاه بوده بدین واسطه از مبادی اسلام تا بزمان حضرت حجت در چندین نفر از آل علی همین عقیدت را نموده یقین بر غیبت و انتظار رجعت داشتند که منجمله آنها محمد بن حنفیه بود که جمع کثیری از

جماعت کيسانيه ويرا مهدي موعود دانسته وبرغيبت او درجبل رضوى
اتفاق نمودند چنانچه گویند: وَجَمَاعَةٌ مِنَ الْكَيْسَانِيَّةِ يَزْعُمُونَ أَنَّ مُحَمَّدَ
بْنَ الْحَنَفِيَّةِ لَمْ يَمُتْ وَأَنَّهُ مُقِيمٌ بِجَبَلِ رِضْوَى فِي شَعْبٍ مِنْهُ وَمَعَهُ أَرْبَعُونَ
مِنْ أَصْحَابِهِ دَخَلُوا ذَلِكَ الشَّعْبَ فَلَمْ يُوقِفْ لَهُمْ عَلَى آثَرٍ وَأَنَّهُمْ أَحْيَاؤُهُ
يُزْرَقُونَ وَفِيهِمْ يَقُولُ كَثِيرٌ غَزَاهُ إِلَّا إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ وَلَهُ الْأَمْرُ أَرْبَعَةٌ
سَوَاءٌ عَلَيْهِمُ وَالْثَلَاثَةُ مِنْ بَنِيهِ هُمْ الْأَشْبَاطُ لَيْسَ لَهُمْ خِطَاءٌ فَيَسْبُطُ سَبْطُ إِيْمَانٍ
وَيَرْزُقُونَ سَبْطُ غَيْبَتِهِ الْكَرْبَلَاءُ وَ سَبْطُ لَا يَذُوقُ الْمَوْتَ حَتَّى يَقُوْدَ الْخَيْلُ
يَقْدِمُهَا إِلَيْهِمْ أَوْ نِيز سِيدِ اسْمَعِيلِ حَمِيرِي كِه ازمشاهير شعراى عرب است
اوائل حال همین عقیدت را داشته قصائد واشعار بسیاری در این باب
بنظم آورده و از جمله گوید يَا شَعْبَ رِضْوَى مَا لِمَنْ يَكُ لَا يُرَى وَ بِنَا إِلَيْهِ
مِنَ الصُّبَابَةِ أَشَوْقُ حَتَّى مَتَى وَ إِلَى مَتَى وَ كَيْمُ الَّذِي بَا بَنِ الْوَصِيِّ وَ أَنْتَ حَتَّى
تُرْزَقُ گویند سید بدین عقیدت باقی بود تا آنکه ببرکت هدایت و ارشاد
حضرت ابی عبدالله جعفر الصادق علیه السلام از آن عقیدت منصرف شده و
این اشعار را بنظم آوردا یا رَا كِبَا نَحْوَ الْمَدِينَةِ جَسْرَةٌ عَذَابُهَا يَطْوِي بِهَا كُلَّ
سَبَبٍ إِذَا مَا هَذَا اللَّهُ عَايَنَتْ جَعْفَرَ أَقْبَلَ لَوْ لَيْتَ اللَّهُ وَابِنَ الْمُهَذَّبِ إِلَّا يَا وَلِيَّ اللَّهِ
وَابْنِ وَلِيِّهِ أَتَوُبُ إِلَى الرَّحْمَنِ ثُمَّ تَأْوِبُ إِلَيْكَ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي كُنْتُ مُطِيبًا أَجَاهِدُ
فِيهِ ذَاتِي كُلِّ مُعَرَّبٍ - وَ مَا كَانَ قَوْلِي فِي ابْنِ خَوْلَةَ دَائِنًا مُعَانِدَةً مِنِّي لِنَسْلِ
الْمُطِيبِ وَلَكِنْ رَوَيْتُ عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ وَلَمْ يَكُ فِيمَا قَالَ بِالْمُتَكَذِّبِ بَانَ
وَلَيْتَ الْأَمْرُ يُفْقَدُ لِأَبْرَى سِنِينَ كَفَعَلَ الْخَائِفِ الْمَتَرَقِبِ فَيُقْسِمُ أَمْوَالَ الْفَقِيدِ
كَانَمَا - تَعْيِيهِ بَيْنَ الصَّفِيحِ الْمُتَصِّبِ - فَإِنْ قُلْتَ لِأَفَالْحَقِّ قَوْلُكَ وَاللَّهِ تَقُولُ
لِحَقٍّ غَيْرَ مَا مُتَعَصِّبٍ وَ أَشْهَدُ رَبِّي أَنْ قَوْلُكَ حُجَّةٌ عَنِ الْخَلْقِ طُرَامِنْ
مُطِيبٍ وَ مُذْنِبٍ بَانَ وَلَيْتَ الْأَمْرُ وَالْقَائِمِ الَّذِي يُطْلِعُ نَفْسِي نَحْوَهُ وَ تَطْرُبُ

لَهُ غَيْبَةٌ لَا بُدَّ أَنْ سَيَغِيْبُهَا فَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ مُتَغَيِّبٍ فَيَمْكُثُ جَيْناً ثُمَّ يَظْهَرُ
 أَمْرُهُ فَيَمْلَأُ عَدَلًا كُلَّ شَرْقٍ وَ مَغْرِبٍ. حاصل مقصود آن است که سید از
 حضرت صادق معذرت می‌خواهد و می‌گوید عقیده من در باب امامت
 و غیبت محمد بن حنفیه نه از جهت عداوت و اعراض از آستان آن
 حضرت صارق بوده بلکه چون اخبار صحیحیه از حضرت بمارسیده که
 ولی امر و مهدی موعود مدتی غایب گردیده و بعد ظاهر خواهد شد و
 چون این علامات را در باب محمد حنفیه موافق دیده بدان جهت این
 عقیدت را برای خود اخذ نموده بودم حالا که آن امام بحق ناطق مرا
 از این عقیدت منصرف فرمودند البته آنچه آن حضرت بفرمایند حق
 است ولی نفس من شایق است بدان امامی که بعد از این غیبت خواهد
 کرد و بعد از غیبت ظاهر شده شرق و غرب عالم را از عدل مملو خواهد
 نمود انتهى و دعبل خزاعی در قصیده معروفه‌ای که در شرح حالات
 اهل بیت اظهار گفته در آخر آن قصیده بدین نکته صریحاً اشارت نموده
 گوید: فَلَوْلَا الْبَيْتُ أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْ غَدٍ تُقَطِّعُ نَفْسِي نَحْوَهُمْ حَسْرَاتٍ
 خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ - يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ يُمَيِّزُ بَيْنَنَا كُلَّ حَقٍّ
 وَ بَاطِلٍ - وَيَجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَ النِّقْمَاتِ قِيَانُ نَفْسٍ طَبِيبٍ ثُمَّ يَأْنِفُسُ فَاصْبِرْ
 فَغَيْرُ يَعْبُدُ كُلَّمَا هَوَاتٍ و از جمله این تفاسیل ظاهر میشود که داستان
 غیبت و ظهور حضرت قائم از بسدایت اسلام مرکوز اذهان تمامی
 مسلمین بوده بدین جهت در هر يك از اولاد علی و فاطمه که اندك مناسبتی
 بجهت این مطلب مشاهده مینمودند فوراً بمهدویت او می‌گرویدند و
 نیز جماعتی از زیدیه زید بن علی بن الحسین را مهدی موعود میدانستند
 بعد از اینکه او را در کوفه شهید نموده بدار کشیدند بمهدویت محمد

بن عبدالله بن حسن بن حسن مجتبی (ع) که معروف به نفس زکیه است معتقد شدند چنانچه حکم بن عباس کلبی لعنه الله در شماتت این اشخاص گوید: صَلَّابُنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَى جِدْعٍ نَخْلَةٍ وَلَمْ أَرْمَهُدِيَا عَلَى الْجِدْعِ يُصَلِّبُ بِالْجَمْلَةِ بَعْدَ أَنْ كُنَا أَبُو جَعْفَرٍ مَنْصُورٍ عَمَّ خُودَ عِيسَى بْنِ مُوسَى رَا بِمَحَارِبُهُ مُحَمَّدٌ فَرَسْتَادُ وَأَنَّ نَفْسَ زَكِيَّةٍ فِي مَقَاتِلِهِ فِي مَدِينَةِ طَبِيبِهِ مَقْتُولٌ شَدَّ جَمْعَ كَثِيرٍ مِنْ جَمَاعَتِ زَيْدِيَّةٍ مَوْتٌ وَبِرَا انْكَارٌ نَمُودَةُ بِرَغِيْبَتِ او اِتْفَاقٌ كَرْدَةُ رَجْعَتِ وَبِرَا مَنْتَظَرُ شَدْنَدُ كَوْنِدُ. مُحَمَّدُ بْنُ نَعْمَانَ أَبُو حَنِيفَةَ كَهَ يَكِي مِنْ اِثْمَةِ اَرْبَعَةِ اَهْلِ سُنْتٍ وَجَمَاعَتِ اسْتِ نِيْزُ فِي اَصُوْلِ عَقَائِدِ بِرَهْمِيْنِ عَقِيْدَتِ زَيْدِيَّةٍ بُوْدُ وَبِرْدَمُ رَا بِرِنَصْرَتِ مُحَمَّدٍ وَابِرَاهِيْمِ تَرْغِيْبِ مِيْنَمُوْدُ وَبِهِمِيْنِ سَبَبِ فِي رَحِيْسِ اَبِيْ جَعْفَرٍ مَنْصُورٍ عَبَّاسِيْ وَفَاتِ كَرْدُ مُحَمَّدِ شَهْرِسْتَانِيْ كَوْنِدُ وَلَمَّا قُتِلَ الْاِمَامُ مُحَمَّدٌ بِالْمَدِيْنَةِ بَقِيَ الْاِمَامُ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى تِلْكَ اَلْبَيْعَةِ يَتَعَقَّدُ مَوَالَاةَ اَهْلِ الْبَيْتِ فَرَفَعَ حَالَهُ اِلَى الْمَنْصُورِ فَتَمَّ عَلَيْهِ مَا تَمَّ وَ نِيْزُ جَمَاعَتِيْ مِنْ اِمَامِيَّةٍ كَهَ اَنْهَا رَا نَاوُوسِيَّةَ كَوْنِدُ فِي رِبابِ حَضْرَتِ جَعْفَرٍ صَادِقٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ هَمِيْنِ اِعْتِقَادُ رَا نَمُودَةُ كَوْنِدُ اَلصَّادِقُ حَتَّى بَعْدُ وَلَمْ يَمُتْ حَتَّى يَظْهَرَ وَيَظْهَرَ اَمْرُهُ وَهُوَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ وَ هَمِچْنِيْنِ جَمَاعَتِ دِيْگَرِ مِنْ اِمَامِيَّةٍ كَهَ اَنْهَا رَا وَاَقْفِيَّةَ كَوْنِدُ وَفَاتِ حَضْرَتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ رَا انْكَارٌ نَمُودَةُ بِرَغِيْبَتِ وَ رَجْعَتِ او مَعْتَقَدُ شَدْنَدُ چنانچه مُحَمَّدُ شَهْرِسْتَانِيْ كَوْنِدُ وَ مِنْهُمْ مَنْ وَقَفَ عَلَيْهِ وَ قَالَ اِنَّهُ لَمْ يَمُتْ وَ سَيَخْرُجُ بَعْدَ الْغَيْبَةِ وَ يُقَالُ لَهُمُ الْوَاَقِفِيَّةُ وَ جَمَاعَتِ دِيْگَرِ وَفَاتِ اِسْمَاعِيْلِ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا مَنْكَرُ شُدَةُ بِرَغِيْبَتِ او اِعْتِقَادُ نَمُودَنَدُ بِاَنْ كَهَ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرَا وَفَاتِ او شَهُوْدِيْ كَرَفْتِ وَ مَجْلَةُ بِنُوشْتِ كَوْنِدُ هَمِيْنِ كَارْخُوْدُ دَلِيْلُ عَدَمِ وَفَاتِ او اسْتِ بِجَهْتِ اِيْنَكِهَ بَرَا يِ مِيْتِ

مجله وشهودی لازم نیست چون حضرت صادق علیه السلام میدانست که اسمعیل در حالت غیبت برای مصلحت گاهی خود را برای بعضی از دوستان خود ظاهر خواهد نمود و این خبر بخلفای عباسیه رسید و او را از حضرت صادق مطالبه خواهند نمود و آن حضرت این شهود را برای آن محکم نمود که خلفاء عباسیه را حق مطالبه از آن حضرت نباشد بالجمله جمع دیگر در خصوص حضرت ابی محمد حسن عسکری علیه السلام این عقیدت را نموده گفتند إِنَّ الْحَسَنَ لَمْ يَمُتْ وَهُوَ الْقَائِمُ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَمُوتَ لِأَنَّ الْأَرْضَ لَا يَخْلُقُ مِنْ إِمَامٍ وَ قَدْ ثَبَتَ عِنْدَنَا أَنَّ الْقَائِمَ لَهُ عَيِّتَانِ وَ هَذِهِ إِحْدَى الْغَيَّتَيْنِ وَ يَظْهَرُ وَ يُعْرَفُ ثُمَّ يَغِيبُ غَيْبَةً أُخْرَى بالجمله هر کسی از روی دقت و بصیرت اینگونه حالات سابقین را ملاحظه نماید بیقین میداند که تفصیل غیبت و استتار امام منتظر از بدایت آغاز اسلام مرکوز اذهان مسلمین بوده چنانچه ایمان بمهدی موعود داشتند ایقان بر غیبت و رجعت بعد از غیبت نیز از جمله مسلمات آنها بوده نه چنان است که این عقیده فقط از مختصات اثنی عشریه باشد چنانچه ابن حجر عسقلانی و جمعی از متعصبین اهل سنت این احتمال را داده و بدین واسطه بر جماعت اثنی عشریه تشیعانی آورده اند بلکه تفکیک مابین این دو عقیده چنانچه اهل سنت و جماعت مرتکب شده که اصل مهدویت را اعتقاد نموده غیبت و استتار او را انکار کرده اند گذشته از آنکه از جمله بدعتها و اختراعات آن جماعت است بواسطه بیرون بردن امامت از موضوع شخصی خود باعث مفساد بسیار و موجب معایب بیشمار گردیده اند زیرا که مبنی و منشاء جمیع مذاهب باطله که دعوی مهدویت مینمایند بر همان عقیده اهل سنت و جماعت است که وجود شخصی مهدی موعود معین را

انکار نموده ابواب دعاوی را بجهت دیگران مفتوح داشته اند قال الشيخ
 محیی الدین: وَ عَلَى سِرِّ الْأَسْرَارِ الْعَلِيَّةِ وَ خَفِيِّ الْأَرْوَاحِ الْقُدْسِيَّةِ مَعْرَاجِ
 الْعُقُولِ مَوْصِلِ الْأَصُولِ قُطْبِ رَحَى الْوُجُودِ مَوْكِزِ دَائِرَةِ الشُّهُودِ كَمَالِ
 النِّشَاءِ وَمَنْشَأِ الْكَمَالِ جَمَالِ الْجَمِيعِ وَ مَجْمَعِ الْجَمَالِ الْوُجُودِ الْمَعْلُومِ
 وَ الْعِلْمِ الْمَوْجُودِ أَلَمَسَائِلِ نَحْوَهُ الثَّابِتِ فِي الْوُلُودِ الْمُخَاذِي لِلْمِرَاتِ
 الْمُصْطَفَوِيَّةِ الْمُتَحَقِّقِ بِالْأَسْرَارِ الْمُتَضَوِّيَّةِ الْمُرَشِّحِ بِالْأَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ
 الْمُرَبِّيِّ بِالْأَسْتَارِ الرُّبُوبِيَّةِ فَيَأْصِلُ الْحَقَائِقِ بِوُجُودِهِ قَسَامِ الدَّقَائِقِ بِشُهُودِهِ
 الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الْإِلَهِيِّ الْخَاوِي لِلنِّشَاطِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِي غَوَاصِ الْبَحْرِ الرَّحْمَانِيَّةِ
 مُسْلِكِ الْأَلَاءِ الرَّحِيمِيَّةِ طُورِ تَجَلِّي الْأَهْوِيَّةِ نَارِ شَجَرَةِ النَّاسُوتِيَّةِ نَامُوسِ اللَّهِ
 الْأَكْبَرِ غَايَةِ الْبَشَرِ أَبِي الْوَقْتِ مَوْلَى الزَّمَانِ الَّذِي هُوَ الْحَقُّ أَمَّا نَاطِقِ
 مَنَاظِمِ السِّرِّ وَالْعَلَنِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 ستایش و سپاس پاینده از حقائق مجردة و حاملین عرش بر آن حقیقت
 مُضْمَر و نور مستتر الهی باد که حقیقت اسرار علیه است و باطن ارواح
 قدسیه ادراک کنه ذاتش معراج عقول بشریه است و او خود رساننده فرو ع بر -
 اصول نظریه قطب آسیای وجود و مرکز دایره شهود غایت کمال نشاء طبیعت
 و منشاء هر گونه کمال و نهایت جمال جمیع عوالم و مجمع هر نوع جمال
 وجود معلوم و علم موجود است که مائل است بجانب او هر آنکس که ثابت
 است در دهر و لود حقیقت ذات شریفش محاذی مراد مصطفوی و متحقق
 باسرار مرتضوی مترشح بانوار الوهیت و تربیت شده باستار ربوبیت
 افاضه و بخشایش حقایق بوجود اوست قسمت امتیاز دقایق بشهود و اسم
 اعظم الهی و دارای نشأت غیر متناهی غواص دریای رحمانیه و ناظم
 آلاء رحیمیه طور تجلی الوهیه و نار شجره ناسوتیه ناموس اکبر الهی

و نهایت امکان بشریت صاحب وقت و مولای زمان ناظم عالم امکان مایه
آسایش و امان ابوالقاسم محمد بن حسن علیه و علی آباءه الصلوة
و السلام.

سک الشرح

سر الاسرار العلیة سر در اصطلاح اهل حقیقت لطیفه ایست مودعه
در قلب و سرالسر مقام احدیت است چنانچه گویند سِرُّ السِّرِّ مَا تَفَرَّدَ
بِهِ الْحَقُّ عَنِ الْعَبْدِ كَالْعِلْمِ بِتَفْصِيلِ الْحَقَائِقِ فِي إِجْمَالِ الْأَحْدِيَّةِ وَ جَمْعُهَا
وَ اشْتِمَالُهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ مقصود
در اینجا از سر الاسرار یعنی حقیقت الحقایق و باطن البواطن است و
خفی الارواح القدسیة اگر چه معنی روح و قلب و سر و خفی و اخفی
مشروحاً گذشت لکن از جهت مناسبت مقام اعاده بعضی از آن معانی
ضرور است روح را معانی متعدده است روح حیوانی بخار لطیفی
است که در تجاویف قلب جسمانی متولد میشود و بواسطه عروق
ضواریب بسایر اجزاء بدن منتشر میگردد و روح انسانی جوهر لطیفی
است که را کب روح حیوانی است جسمانیة الحدوث روحانیة البقا
است روح اعظم همان روح انسانی و نفس ناطقه است باعتبار فعلیت
کمالات و حقیقت محمدیه و عقل اول را نیز روح اعظم گویند که اول
صادر و مظهر ذات الهیه است و خفی لطیفه ربانیه است که مودع است
در روح انسانی و واسطه است در افاضه فیوضات الهیه فیما بین حضرت
الوہیت و حقیقت روح و روح را قبول تجلی صفات ربوبیت بواسطت

آن لطیفه ربانیه است ولی آن لطیفه درمکون روح انسانی بالقوه است
 بفعلیت نمیرسد مگر بعد از غلبات و اردات ربانیه و الطاف الهیه بدان
 روح پس حاصل معنی خفی الارواح القدسیه آن است که آن حضرت
 واسطه القیض ارواح مجردة و نفوس قدسیه است قُطِبَ رَحَى الْوُجُودِ
 فِي الْقَامُوسِ: الْقُطْبُ مُثَلَّثَةٌ وَ كَعْنُقُ حَدِيدَةٍ تَدُورُ عَلَيْهَا الرَّحَى اهل حقیقت
 گویند القطب عبارة عن الواحد الذي هو موضع نظر الله في كل زمان
 وَهُوَ يَسْرَى فِي الْكَوْنِ وَأَعْيَانِهِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَاطِنَةِ سِرِّيَانِ الرُّوحِ فِي الْجَسَدِ
 واین قطبیه عبارت از همان درجه ایست که صدر المتألهین قدس سره
 در مفاتیح گوید النَّفْسُ الْإِنْسَانِيَّةُ مِنْ شَأْنِهَا أَنْ تَبْلُغَ إِلَى دَرَجَةٍ يَكُونُ جَمِيعُ
 الْمَوْجُودَاتِ أَجْزَاءَ ذَاتِهَا وَتَكُونُ قُوَّتُهَا سَارِبَةً فِي الْجَمِيعِ وَتَكُونُ وَجُودُهَا
 غَايَةَ الْكَوْنِ وَالْخَلْقَةِ مَزَكَّرَ دَائِرَةِ الشُّهُودِ. اهل حقیقت هریک از لفظ
 شهود و مشاهده و مکاشفه را در مورد مخصوصی استعمال نمایند اما
 الْمَكَاشِفَةُ وَهِيَ حُضُورٌ لَا يُنْعَتُ بِالْبَيَانِ وَالْمُشَاهَدَةُ هِيَ رُؤْيَا الْأَشْيَاءِ بِدَلَالِ
 التَّوَحُّيدِ أَوْ رُؤْيَا الْحَقِّ فِي الْأَشْيَاءِ بِحَسَبِ ظَاهِرِيَّتِهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَالشُّهُودُ
 هُوَ رُؤْيَا الْحَقِّ بِالْحَقِّ وَ ذَلِكَ أَعْلَى الْمَقَامَاتِ الْوُجُودِ الْمَعْلُومِ وَالْعِلْمِ
 الْمَوْجُودِ یعنی آن حقیقت که قطب عالم هستی است وجود معین و
 حقیقت مشخصی است الثابت فی الولود در قاموس گوید وَهِيَ وَالِدَةٌ
 وَالِدَةٌ وَشَاءٌ وَالِدٌ وَالِدَةٌ وَوُلُودٌ جَمْعٌ وَلَدٌ انتهى چون در ظاهر لفظ
 موصوف مذکور نیست باید بر حسب ضرورت و قرینه مقام لفظ دهر را
 که موصوف است مقرر نماییم الْمَتَرَشِّحُ بِالْأَنْوَارِ الْأَوْهِيَّةِ فی قاموس:
 التَّرَشُّيحُ التَّربِيَةُ وَهُوَ يُرَشِّحُ لِلْمَلِكِ يُرَبِّي وَ يُؤَهِّلُ لَهُ قِبَاضَ الْحَقَائِقِ
 الی آخره معانی این فقرات مشروحاً گذشت و تمامی این مراتب از

لوازم جامعیه انسان کامل و خلافت الهیه است اَلِاسْمُ الْاَعْظَمُ الْاِلَهِي هُوَ الْاِسْمُ الْجَامِعُ لِجَمِيعِ الْاَسْمَاءِ اسم چیز را گویند که دلالت بر مسمای خود کند و هریک از موجودات عالم ناسوترا باعتبار مظهریه صفتی از صفات حق تعالی که دلالت بر وجود او نماید اسم و کلمه الله گویند و بعضی از آنها را که اشرف و افضلند کلمات العلیا نامند و هریک از آنها که مظهر جمیع صفات حق و دارای حقیقت تمام کلمات است آنرا اسم الهی خوانند و آن حقیقت انسان کامل و صاحب ولایت مطلقه و دارای نشأت غیر متناهی است غَوَاصُ الْيَمِّ الرَّحْمَانِيَّةِ در تفسیر صافی گوید حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند الرَّحْمَنُ الَّذِي يَرْحَمُ بِبَسْطِ الرِّزْقِ عَلَيْنَا و در روایت دیگر آورده اند: الرَّحْمَنُ الْعَاطِفُ عَلَى خَلْقِهِ بِالرِّزْقِ لَا يَقْطَعُ مَوَلَّاءَ رِزْقِهِ وَ إِنِ انْقَطَعُوا عَنْ طَاعَتِهِ وَ الشَّرْحُ بِمَا فِي آدْيَانِنَا وَ دُنْيَانَا وَ آخِرَتِنَا و خود در تفسیر این دو حدیث گوید رِزْقُ كُلِّ مَخْلُوقٍ مَا بِهِ قَوَامٌ وَ جُودُهُ وَ كَمَالُهُ الْاَلْفُ يُبِهِ فَالرَّحْمَةُ الرَّحْمَانِيَّةُ نِعْمٌ جَمِيعُ الْمَوْجُودَاتِ وَ تَشْتَمِلُ كُلَّ النِّعَمِ كَمَا قَالَ تَعَالَى أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى وَ أَمَّا الرَّحْمَةُ الرَّحْمَانِيَّةُ بِمَعْنَى التَّوْفِيقِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَهِيَ مُخْتَصَّةٌ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ مَا وَرَدَ مِنْ شُؤْلِهَا لِلْكَافِرِينَ فَإِنَّمَا هِيَ مِنْ جِهَةِ دَعْوَتِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ وَ مِنْ ثَمَّ قَالَ الصَّادِقُ الرَّحْمَنُ إِسْمٌ خَاصٌّ لِصِفَةٍ عَامَّةٍ وَ الرَّحِيمُ إِسْمٌ عَامٌّ لِصِفَةٍ خَاصَّةٍ انتهی.

خاتمة

قال الشيخ اللهم اني اشهدك ان هؤلاء اهل بيت الرسالة ومختلف

الْمَلَائِكَةِ وَمَهِيْطُ الْوَحْيِ وَخَزَانُ الْعِلْمِ وَمُنْتَهَى الْحِكْمَةِ وَمَعَادِنُ الرَّحْمَةِ
 وَاصْوَْلُ الْكَرَمِ وَقَادَةُ الْأُمَمِ وَعُنَاصِرُ الْأَبْرَارِ وَدَعَائِمُ الْأَخْيَارِ وَابْوَابُ
 الْإِيْمَانِ وَاضْيَاءُ الرَّحْمَنِ وَ سُلَالَةُ خَيْرَةِ النَّبِيِّينَ وَ خُلَاصَةُ عِزَّةِ صَفْوَةِ
 الْمُرْسَلِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ حَاصِلُ التَّرْجَمَةِ
 گواه میگیرم خداوند تبارک و تعالی را بر اینکه این بزرگوارانیکه
 نام نامی و اسم گرامی آنها را بجلالت و عظمت برشمردم جمیعاً از اهل
 بیت رسالت اند که قلوب و اعیه و صدور منشرحه آن بزرگواران محل نزول
 وحی کبریائی است و آستان مطهر آنها زیارتگاه ملائکه مقدسه و خود
 گنجوران علم و نهایت دانش اند و معادن رحمت رحمانیه و اصول
 بخشایش و کرم و پیشوایان امم بیخ و بنیاد نیکوکارانند و ابواب ایمان
 و برگزیده انبیا صلوات الله علیه و علیهم اجمعین اهل بیت الرِّسَالَةِ یعنی
 خانواده رسالت و پیغمبری و ممکن است که از بیت رسالت حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله اراده شود زیرا که هُوَ الَّذِي جُعِلَتِ النَّبُوءَةُ فِيهِ
 و محتمل است که از لفظ بیت رسالت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه را اراده نمایسم لِأَنَّهُ مَسْكَنُ أَحْكَامِ الرِّسَالَةِ وَ الْحَاوِي لِأَسْرَارِهَا وَ
 الْجَامِعُ لِأَثَارِهَا وَ الْحَافِظُ لِشَرِيعَتِهَا وَ بهر تقدیر معنی صحیح است زیرا
 که آن بزرگواران اهل و اولاد خانه رسالتند و مختلف الملائکه یعنی
 محل آمدورفت ملائکه مقدسه بعضی از عظمای بزرگان علمای متاخرین
 در شرح این فقرات که از زیارت جامعه کبیره التقاط شده چنین گویند
 أَيْ مَحَلُّ تَرَدُّدِ هُمْ ابْتِدَاءً وَ اِنْتِهَاءً إِلَيْهِمْ لِلْخِدْمَةِ وَ اِكْتِسَابِ الْكَمَالَاتِ وَ
 الْعُلُومِ مِنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لِتَبْلِيغِ مَا حَتَمَ وَ قَضَى مِنَ الْمُقَدَّرَاتِ فَإِنَّ اللَّهَ
 سُبْحَانَهُ يَبْدِيعُ حِكْمَتَهُ جَعَلَ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا فِي تَبْلِيغِ الْإِمْدَادَاتِ وَ تَحْصِيلِ

الاستعدادات یعنی آن حضرات صلوات الله علیهم محل تردد و اختلاف
یعنی جای آمد و رفت ملائکه اند در ابتدا و انتها خواه آن ملائکه بخدمت
و اکتساب کمالات از آن انوار مقدسه مأمور شده باشند یا آنکه بجهت
تبلیغ مقدرات حتمیه و رسانیدن امدادات خلقیه و تحصیل استعدادات
کونیة نزول بعالم عناصر نموده باشند در هر صورت در بدایت و نهایت
ذها و ایا با بازگشت ملائکه بآستان مطهر آنهاست و مجدداً برای توضیح
این مقصد و تصویر بازگشت در بدایت و نهایت گوید **فَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ**
أَبْوَابُ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ ذَرَاتِ الْوُجُودِ فِي الصُّدُورِ وَالْوُرُودِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ
الْمُرْسَلُونَ إِلَيْهِمْ تَلَقَّيْ مَا تَنْزَلُ بِهِ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْوَارِهِمْ وَ أَمْثَالِ حَقَائِقِهِمْ وَ
تَبَلَّغُوا إِلَى آثَارِهِمْ وَ صُورِهِمْ فَهُمْ يَتَلَقَّوْنَ عَنْهُمْ وَيُبَلِّغُونَهُمْ مَا تَلَقَّوْنَهُ إِلَّا
أَنَّهُمْ يَأْخُذُونَ عَنْ غَيْبِهِمْ وَ يُوَصِّلُونَهُ إِلَى شَهَادَتِهِمْ حاصل مقصود آنکه
حقیقت ائمه اطهار در عالم باطن و نشاء ملکوتیه ابواب فیوضات الهیه اند
و برای جمیع ذرات وجود در صدور و ورود یعنی در قوس نزولی هر
هر موجودی که از نشاء غیب بعالم شهود قدم گذارد از در خانه ولایت
آنها که مقام وجود منیسط و نفس رحمانی و فیض مقدس است بار سفر
عالم ناسوت می بندد و در قوس صعودی نیز نهایت ترقی نفوس بشریه
بر مادیون آن حقیقت است و آن ترقی نیز حاصل نمی شود مگر بسبب
داخل شدن در ولایت آنها پس ملائکه مقدسه که از عالم ملکوت بر نشاء
ناسوت نزول کنند در واقع آن علوم و آثار را که از حقیقت ملکوتیه
آن حضرت آموخته اند بر اشخاص جسمانی آنها برسانند یعنی ملائکه
مقدسه فقط واسطه اند در تبلیغ فیوضات از حقیقت غیبیه آنها بر نشاء
شهود خود ایشان. محرر اوراق گوید: این تحقیق بعینه مطابق و موافق

است با عقیده جمعی از حکماء قدیم در باب ارباب انواع که گویند هر نوعی از انواع طبیعی را یکفرد مجرد عقلانی در عالم ملکوت موجود است که جمیع افاضات آن نوع طبیعی از آن فرد مجرد عقلانی است چنانچه بعضی از آنها گویند إِنَّ ذَانَا رَوْحَانِيَّةً أَلْقَتْ إِلَى الْمَعَارِفِ فَقُلْتُ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا طِبَاعُكَ النَّامُ و میگویند تمامی افراد منشرة طبیعت جسمانی از رقایق و طلسمات آن حقیقت عقلانی است بعینه مانند وجود ذهنی و وجود خارجی مثلاً حقیقت انسانی که در ذهن موجود است یکی از مراتب انسان موجود در خارج است که اگر آن وجود ذهنی بخارج قدم گذارد لوازم و آثار خارجی بروی مترتب خواهد بود چنانچه موجود خارجی که بعالم ذهن در آید حقیقت همان حقیقت است ولی لوازم و آثار خارجیت از آن حقیقت مسلوب گردیده لوازم و آثار ذهنیه در آن ظهور میکند پس حکایت ارباب انواع نیز از همین قبیل است اگر آن حقیقت عقلانی بعالم ناسوت نزول کند لوازم و آثار همین رقائق در او ظهور میکند وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَشَاءُ عَلَيْهِ مَا يُلَيِّسُونَ و اگر این طلسم جسمانی از رقیقه جسمانیت صعود نموده بعالم عقلانی متصل شود همان لوازم و آثار عقلانیه در وی ظاهر خواهد شد يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ قَوْلُهُ وَ مَهْبِطُ الْوَحْيِ اگر مقصود از وحی خصوص معنی الهام یا معنی که شامل الهام است ملحوظ شود معنی فقره شریفه بر سبیل حقیقت است و اگر وحی تأسیسی که بواسطه جبرئیل بحضرت رسول می آمد اراده شود در این صورت ممکن است که مهبط وحی بودن ائمه اطهار برای آن باشد که آنها نگه دار شریعت مطهره و حافظ وحی الهی هستند

چنانچه در حدیث شریف مذکور شد لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ
و ممکن است این انتساب بواسطه متحد بودن حقایق باطنیه آن انوار
مقدس باشد چنانچه خداوند تبارک و تعالی در آیه شریفه وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ
حضرت امیر را نفس پیغمبر خواند بالجمله حکیم المحدثین شیخ
احمد احسائی در شرح این فقره گوید وَإِنَّمَا قِيلَ مَهْبِطُ الَّذِي يُرَادُ مِنْهُ
الْمَنْزِلُ الَّذِي يُنْزَلُ فِيهِ مِنَ الْمَكَانِ الَّذِي هُوَ أَعْلَى مِنْهُ مَعَ أَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
أَعْلَى مِنْ هَذَا الْهَابِطِ لِأَنَّ الْمُرَادَ بِالْهَبُوطِ إِلَيْهِمْ ظُهُورُ ذَلِكَ عَلَى حَقَائِقِهِمْ
وَعُقُولِهِمْ وَنُفُوسِهِمْ وَظُلُوهَا إِلَيْهِمْ وَفِي كُلِّ مَقَامٍ مِنْ هَذِهِ الْمَهَابِطِ الْأَرْبَعَةِ
يُنْزَلُ فِيهِ مِثْلُهُمْ أَعْلَى مِنْهُ فَيُنْزَلُ فِي حَقَائِقِهِمْ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ وَفِي عُقُولِهِمْ
مِنَ الْمَاءِ الْأَوَّلِ وَفِي نُفُوسِهِمْ مِنْ عُقُولِهِمْ وَفِي ظُلُوهَا إِلَيْهِمْ مِنْ نُفُوسِهِمْ
يُؤَسِّطُ الْمَلَائِكَةُ تَحْدِثُهُمْ عَنْ نُفُوسِهِمْ عَنْ عُقُولِهِمْ عَنْ حَقَائِقِهِمْ عَنِ الْمَاءِ
عَنِ الْفِعْلِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاصِلٌ مَقْصُودٌ أَنَّهُمْ أَنَا رَا مَهْبِطٌ وَحَى كَفْتَنُ
بِأَنَّهُ لَازِمٌ مَعْنَى هَبُوطٍ نَازِلٍ بُوْدُنِ مَقَامِ آن حضرات است از مقام هابط
و حال آنکه مقام باطنی آنها بمراتب بالاتر از مقام هابط است برای آن
است که مقصود از وحی بر آنها ظاهر هبوط شدن آن است بر حقائق یا
عقول یا نفوس یا ظواهر آن حضرات و هر يك از این مقامات اربعه نسبت
بمرتبه‌ئی که نور وحی از آنجا منشعب گردد یقیناً نازلتر است زیرا که
آن نور وحی ابتداء از مقام مشیت نازل میشود بر حقیقت آنها و در مرتبه
ثانی از مقام اول که مابه‌الحویه جمیع موجودات و وجود منبسط است
نازل میشود بر عقول آن حضرات و در مرتبه ثالثه از عقول آنها نازل
میشود بمقام نفوس آن حضرات و در مرتبه رابعه از نفوس آنها بواسطه
ملك نازل میشود در ظواهر بشریت آن انوار مقدسه صلوات الله و سلامه

عليهم اجمعين وَخَزَانَ الْعِلْمِ الْخَزَائِنُ كَرَّمَانَ جَمَعَ خَاوِنَ وَ يَحْتَمِلُ هُنَا مَعَانٍ ثَلَاثَةً الْاَوَّلُ اَنَّهُمْ وُلَاهُ خَزَائِنِ عِلْمِ اللَّهِ الثَّانِي اَنَّهُمْ عَيْنُ خَزَائِنِ عِلْمِ اللَّهِ الثَّلَاثُ اَنَّهُمْ مَفَاتِيحُ تِلْكَ الْخَزَائِنِ وَ يَدُلُّ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ تِلْكَ الْمَعَانِي شَوَاهِدٌ مِنَ الْعَقْلِ وَالنَّقْلِ يَعْنِي مُمْكِنٌ اسْتِ كِهْ اَزْ لَفْظِ خَزَانِ الْعِلْمِ چَنْدِيْنِ مَعْنٰی ارادَتْ شُودْ زِيْرَا كِهْ بِمُقْتَضَايْ بَعْضِيْ اَزْ آيَاتِ اَنْ اَنْوَارِ مَقْدَسَةِ وِلَاةِ خَزَائِنِ عِلْمِ الْهِيَهْ اَنْدِ كِمَافِيْ قَوْلِهْ تَعَالٰى قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِيْ وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بِمُقْتَضَايْ تَفَاسِيْرِ وَاَرْوَدِهْ دَرَايْنِ يَابِ اَثْمَةِ اطْهَارِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اَنْدِ پَسْ اَنِّهَا دَارَايْ عِلْمِ الْكِتَابِ وَوَلِيْ خَزَانَةِ اَنْ عِلْمِ الْهٰی خَوَاهَنْدْ بُوْدْ وَبِهْ مُقْتَضَايْ بَعْضِيْ اَزْ آيَاتِ وَ اَخْبَارِيْ كِهْ دِلَالَتْ مِيْنَمَايَنْدْ بَرِ اِيْنَكِهْ حَقِيْقَتْ اِمَامِ كِتَابِ اللَّهِ تَكْوِيْنِيْ اسْتِ وَ كِتَابِ مَبِيْنِ وَ لَوْحِ مَحْفُوظِ رَا بِحَقِيْقَتْ اِمَامِ تَفْسِيْرِ نَمُودِهْ اَنْدِ پَسْ حَقِيْقَتْ اِمَامِ عَيْنِ خَزَانَةِ عِلْمِ الْهِيَهْ خَوَاهَدْ بُوْدْ وَ بَاقْتَضَايْ بَعْضِيْ اَزْ اَخْبَارِ دِيْگَرَانِ حَضْرَاتِ مَفَاتِيْحِ اَنْ خَزَانَةِ الْهِيَهْ اَنْدِ كِمَافِيْ التَّوْحِيْدِ وَ الْمَجَالِسِ وَ الْمَعَانِيْ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا صَعَدَ مُوسٰى اِلَى الطُّورِ فَقَادٰى رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اَوْنِيْ خَزَائِنَكَ قَالَ يَا مُوسٰى اِنَّمَا خَزَائِنِيْ اِذَا اَرَدْتُ شَيْئًا اَنْ اَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ وَ هٰذَا يَدُلُّ عَلٰى اَنَّهُمْ مَفَاتِيْحُ الْخَزَائِنِ لِاَنَّ الْخَزَانَةَ فِيْ هٰذَا الْحَدِيْثِ الْمَتَّبِعَةِ وَ هُمْ مَحَالٌ مَّتَّبِعَةُ اللَّهِ بِمَعْنٰى اَنَّهُمْ اَبْوَابُ الْمَتَّبِعَةِ وَ مَفَاتِيْحُ الْاِسْتِغَاثَةِ مِنْهَا وَ الْوَاسِطَةُ بَيْنَ الْمُفِيْضِ وَ الْمُسْتَفِيْضِ وَ مَا يَشَاوُنْ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ مُنْتَهٰى الْحِكْمَةِ. دَرَاغْلِبْ نَسَخِ مَنَاقِبِ اِثْنِيْ عَشْرِيَهْ اَيْنِ عِبَارَتِ رَا بَدِيْنِ وَجِهْ ضَبْطِ نَمُودِهْ وَلِيْ دَرِ زِيَارَتِ جَامِعِهْ كَبِيْرِهْ كِهْ اَيْنِ عِبَارَاتِ اَزْ اَنْجَا التَّفَاطُ شُدِهْ بَلْفِظِ مُنْتَهٰى الْحِلْمِ ضَبْطِ نَمُودِهْ اَنْدِ بَهْرِ تَقْدِيْرِ مُنْتَهٰى بِمَعْنٰی نِهَايْتِ اسْتِ وَ عَدَمِ مَسَارَعَتِ بِعَقَابِ رَا بِاْ قَدْرَتِ بَرِ اَنْتِقَامِ

حلم گویند و این عدم مسارعت و تأخیر در عقوبت اگر از بابت کرم نفس و علو همت باشد آنرا عفو و تجاوز و احسان گویند و اگر این تأخیر در عقوبت بواسطه یقین بر عدم فوت باشد آنرا انانیت و تانی نامند چنانچه گویند: **إِنَّمَا يَتَعَجَّلُ مَنْ يَخَافُ عَلَيْهِ الْقَوْتَ** و اما حکمت در صورتیکه عبارت نسخه و منتهی الحکمه باشد معنی آن در دیباچه مشروحاً گذشت و معادن الرحمة المَعْدِنَ بِكسر السدال مَزَكَزْ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَدِنٍ بِالْمَكَانِ عَدْنًا وَعُدُونَا اِیْ آقَامَ بِهِ وَجَنَاتُ عَدْنٍ اِیْ جَنَاتُ اِقَامَةٍ لَا زَوَالَ لِأَهْلِهَا وَ لَا انْتِقَالَ لَهُمْ عَنْهَا وَ رحمت در لغت بمعنی رقت قلب است و در عرف خاص گویند **الرَّحْمَةُ اِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ** بدین واسطه خدای تعالی شأنه فرمود **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَاللَّهُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى** نفرمود زیرا که مقصود از این استواء بر عرش تجلی و ظهور ذات واجب است بر ذرات موجودات با ارکان اربعه رحمت که هر یک رکنی از ارکان عرض مظهریک رکنی از ارکان اربعه رحمت است رحمت خلق رحمت احیاء رحمت امانت چنانچه ملائکه معروفه اربعه نیز مظهر این چهار رحمت اند حضرت جبرئیل مظهر علم است که ماده رحمت خلق و ایجاد است حضرت اسرافیل مظهر احیاء است میکائیل مظهر رزق و موکل برارزاق است و حضرت عزرائیل مظهر ممیت و مباشر بر اِمَاتَت و قبض ارواح است بالجمله کلیه رحمت بردو قسم است رحمت واسعه و رحمت رحمانیه که مشتمل است بر جمیع موجودات از مؤمن و کافر و جماد و نبات و این رحمت عبارت است از رحمت ایجاد **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** و دویم رحمت رحیمیه و رحمت مکتوبه و آن مختص مؤمنین است **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ سَاكِبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** چون این مقدمه

واضح شد معلوم میشود که حضرات ائمه اطهار معادن رحمت الهیه اند
 بهر دو معنی هم در رحمت رحمانیه بواسطه اینکه واسطه در فیض وجود
 ذیجود آن بزرگواران است بلکه خود حقیقت فیض منبسط و رحمت
 رحمانیه اند و هم در رحمت رحیمیه مکتوبه بواسطه اینکه حاصل نمیشود
 آن رحمت مکر بسبب دخول در هدایت و ولایت و ارشاد آنها صلوات
 الله علیهم اجمعین وَأَصُولُ الْكَرَمِ اصول جمع اصل است و اصل مَا يُتَنَبَّأُ
 عَلَيْهِ النَّبِيُّ را گویند و کرم سخاوت نفس است از هر چیزی که محبوب
 او باشد پس اطاعت او امر و نواهی الهی نیز نوعی از کرم است قال الله
 تَعَالَى وَآتَاكُمْ مِنْهُ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ بَابُ دَانِسْتِ که صفت جود و سخا از جمله
 مکارم اخلاق و محاسن صفاتی است که بر حسب عقل و نقل پسندیده و
 مدح است صدر الحکماء و المتالیهین صدر الدین شیرازی گوید صفت
 جود و کرم اصلی است از اصول ایمان و آن خود از جمله اخلاق انبیاء
 موجب تزکیه نفس است زیرا که خدای تعالی فرماید: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا
 وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و در مورد دیگر بمضمون آلیات بَعْضُهَا يُفَسِّرُ بَعْضًا
 فرماید: وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و از حضرت رسول
 آورده اند السَّخَاءُ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ أَغْصَانُهَا مُتَدَلِّیَةٌ إِلَى الْأَرْضِ مَنْ
 أَخَذَهَا غَضًا قَادَهُ ذَلِكَ الْغَضُّ إِلَى الْجَنَّةِ و در روایت دیگر آورده اند
 السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا أَخَذَ بِغُصْنٍ مِنْهَا فَلَمْ يَتَزَكَّ ذَلِكَ
 الْغُصْنُ حَتَّى يَدْخُلَهُ الْجَنَّةُ و حقیقت سخا جزئیست از اجزاء ایمان و از
 جابر روایت نموده اند قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْإِيمَانُ فَقَالَ الصَّبْرُ
 وَالسَّمَاخَةُ وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا جَبَلَ اللَّهُ أَوْلِيَانَهُ إِلَّا عَلَى السَّخَاءِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ
 و باز او گوید که افراد سخا منحصر و محصور در بذل مال و بخشیدن

درهم و دینار نیست بلکه شجاعت نیز نوعی است از کرم بل اعلی درجه از درجات کرم صفت شجاعت است زیرا که شخص شجاع از جان خود میگذرد و گذشتن از جان به مراتب مشکلتر از گذشتن اموال است

فَمَنْ جَادَ بِنَفْسِهِ سَهَلَ عَلَيْهِ الْجُودُ بِمَا لَهُ قَالَ الشَّاعِرُ فِي ذَلِكَ الْمَعْنَى يَجُودُ بِالنَّفْسِ إِنْ ضَنَّ الْبَخِيلُ بِهَا وَالْجُودُ بِالنَّفْسِ أَقْصَى غَايَةِ الْجُودِ قَالَ صَاحِبُ فَضُولِ الْمُهِمَّةِ: الشُّجَاعُ وَالسَّمَّاحُ تَوَّامَانِ وَ رَضِيْعَالِيَانِ قَالَ جَوَادُ شُجَاعٌ وَالشُّجَاعُ جَوَادٌ وَقَدْ قَالَ أَبُو تَمَّامٍ فِي الْجَمْعِ بَيْنَهُمَا فَاجَادَ وَإِذَا رَأَيْتُ أَبَا يَزِيدٍ فِي النَّدَى وَوَعَى وَمُبْدَى غَارَةً وَمُعِيداً أَيْقَنْتُ أَنَّ مِنَ السَّمَّاحِ شُجَاعَةً تُذْنِبِي وَأَنَّ مِنَ الشُّجَاعَةِ جُوداً وَ شَيْخُ الرَّئِيسِ أَبُو عَلِيٍّ سِينَا در اشارات گوید: الْعَارِفُ شُجَاعٌ وَكَيْفَ لَا وَهُوَ يَمْعَزِلُ عَنْ تَبَيُّهِ الْمَوْتِ وَ جَوَادٌ وَ كَيْفَ لَا وَهُوَ يَمْعَزِلُ عَنْ مَحَبَّةِ الْبَاطِلِ وَ صَفَّاحٍ وَ كَيْفَ لَا وَنَفْسُهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ تَجْرَحَهَا ذَلِكَ بِشَرِّهِ وَ تَشَاءُ لِلْإِحْقَادِ وَ كَيْفَ لَا وَ ذِكْرُهُ مَشْغُولٌ بِالْحَقِّ وَقَالَ سَيِّدُ الْمُؤَحِّدِينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ لَا تَبْخُلَنَّ بِدُنْيَا وَهِيَ مُقِيلَةٌ فَلَيْتَ يُنْفِقَهَا التَّنْذِيرُ وَالسَّرْفُ فَإِنْ تَوَلَّتْ فَاحْرَى أَنْ تَجُودَ بِهَا قَالَمَدْحُ مِنْهَا إِذَا مَا أَذْبَرَتْ خَلْفَ وَ بَرْعُكُ صِفَتِ سَخَاوَتِ صِفَتِ بَخْلِ وَ لَأَمْتُ مِنْ أَصْفَاتِ خَبِيثَةٍ وَ إِذَا اخْلَاقُ ذَمِيمَةٍ اسْتَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تُحَسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا يَبْخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ رَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ ثَلَاثُ مُهْلِكَاتٍ شَحٌّ مُطَاعٌ وَ هَوًى مُتَّبَعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ أَيْضاً عَنْ رَسُولِ اللَّهِ خَصْلَتَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي مُؤْمِنٍ الْبُخْلُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ وَ السَّخَاوَةُ قَدْ بَيَّنَّتْهُ إِلَى أَنْ يَسْخَوْ عَلَى غَيْرِهِ مَعَ الْإِحْتِيَاجِ وَ الْبُخْلُ قَدْ بَيَّنَّتْهُ إِلَى أَنْ يَبْخَلَ عَلَى نَفْسِهِ مَعَ الْحَاجَةِ فَانْظُرْ إِلَى مَا بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنَ التَّبَاعُدِ وَ كِلَاهُمَا بَشَرٌ

فالاخلاق عطايا و مواهب يضعها الله حيث يشاء بالجمله معنى اصول الكرم يعنى آن حضرات صلوات الله عليهم اصل ومنبع و سرچشمه و ينابيع و مفاتيح هرگونه سخاوت وجودند كما فى الدرّة الباهرة من اصداق الطاهرة فى كلام ابى محمد الحسن العسكرى واسباطنا خلفاء الدين وحلفاء اليقين ومسابيح الامم ومفاتيح الكرم والكليم البس حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء وروح القدس فى جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباكورة بعضى ازاجلة مشايخ متاخرين در تفسير اين حديث شريف چنين گويد يعنى ان روح القدس المعبر عنه بالعقل الاول عند الحكماء و بالعقل والقلم والحجاب الابيض وما اشبه ذلك عنداهل الشرع اول من اكل من باكورة ثمار الجنان التى غرسناها بايدينا فان تلك الحدائق التى فى جنان الصاقورة غرسوا فيها من كل شىء فاوّل ما نبت روح القدس ومعناه ظاهر انه لما فاض الوجود على ارض القابليات كان اول ما وجد هو العقل الاول المسمى بروح القدس ومعنى قوله روح القدس فى جنان الصاقورة اى فى اعلى عليين من الجنان والصاقورة فى اللغة باطن القحف المشرف على الدماغ و كان روح القدس اول من وجد فى الجنة والجنة اول الموجودات والباكورة اول الثمرة والمراد ان اول من قبل الايجاد روح القدس وهو ذوقه الباكورة الى ان قال فافاض روح القدس من الكرم الذى حلوه على جميع الموجودات بوجوداتها فهم عليهم السلام اصل ذلك الفيض والكرم الى ان قال وقد قلت فى مرثيتى للحسين بيتاً يناسب ذكره ههنا وهو وراحتا الدهر من فضفاض جودهم مملوتان وما للفيض تعطيل يعنى ان فيض جودهم على القابليات لاتعطيل له ابد الابدين و دهر الداهرين صلى الله عليهم اجمعين حاصل

مقصود آن است که معلول بلا واسطه و تعین اول در نشاء مجردات عبارات است از حقیقت عقل اول که آنرا بلسان شرع قلم اعلی و حجاب ابیض گویند و سایر موجودات از نشاء عقل تا عالم هیولی بترتیب علیت و معلولیت موجود شده اند بدین معنی که فیوضات وجودیه و خلقیه از عالم واجبی بنشاء مجردات نازل میشود و از آنجا تا عالم هیولی امتداد می یابد و این فیض وجودی که بر عقل اول رسیده ماده آن نفس رحمانی و وجود منبسط و فیض مقدس است که بر حسب اعتقاد شیخ آن نفس رحمانی ماء ولایت است پس نظر بدین مقدمات مبدء و منشأ جمیع فیوضات از ماء ولایت ائمه اطهار است که آن حضرات صلوات الله علیهم اجمعین اصول کرم و ینابیع فیوضات حضرت حق تعالی شأنه اند بطور حقیقت قال صاحب فصول المهمة فهم البحور الزاخرة والسحب الهامية الماطرة وفيه يقول الشاعر فما كان من جوداتوه فانما توارثه ابااء ابائهم قبل وهل ينبت الخطى الاوشیحةً وتغرس الافى مغارسها النخل وقادة الامم القادة جمع قائد یعنی کشنده چیزی که مقابل سائق باشد و سائق راننده شتر و غیر آن است و قائد کشنده مهار او در خبر آورده اند القریش قاده زاده یعنی جماعت قریش قائد بودند بالجمله حضرات ائمه اطهار قائد امت مرحومه و سایر امم اند بمعرفت الهیه و بعد از حصول معرفت با سائر شرائط آن قائدند بجانب بهشت پس هم قائدند در دنیا و هم در آخرت اما در دنیا بجانب تکلیف و اما در آخرت بر نتیجه و جزای آن تکلیف و عناصر الابرار عناصر جمع عنصر امت بضم اول مانند قنفذ و گاهی بفتح اول نیز استعمال کنند بهر تقدیر عنصر اصل ماده شیء را گویند و عناصر اربعه را بدین واسطه که ماده ترکیب جمیع

موجوداتند عناصر و ارکان واسطقتسات اربعه گویند اگرچه هریک از این الفاظ در مقام استعمال اندك تفاوتی با دیگری دارد و ابرار جمع بر است و بر بمعنی بار یعنی نیکوکاروان حضرات عناصر ابراراند هم در عالم تکوین و هم در نشاء تکلیف اما در عالم تکوین بواسطه اینکه ماده و طینت جمیع ابرار از فاضل و شعاع طینت آن حضرات خلق شده فی اصول الکافی ان الله خلقنا من نور عظمته ثم صور خلقنا من طینة مخزونة مكنونة تحت العرش و خلق ارواح شیعتنا من طینتنا و ابدانهم من طینة مخزونة مكنونة اسفل من ذلك الطینة آه. فالابرار من شیعتهم من الانبیاء والاولیاء الصالحین وانما سموا شیعة لانهم خلقوا من شعاعهم پس معلوم است که آن حضرات اصل و عنصر و ماده واقعی جمیع ابرارند و دعائم الاختیار الدعائم جمع دعامه بکسر الدال و هی عماد البیت والذی علیه استناد الشیء و به قوامه و منه الحدیث لكل شیء دعامه و دعامه الاسلام الشیعه و فی الحدیث دعامه الانسان العقل و اختیار جمع خیر است کسانی را گویند که صاحب دین و صلاح باشند پس آل محمد صلوات الله علیهم دعامه و رکن و ستون هر گونه خیر و صلاح اند زیرا که هر خیر و صلاح از فروع و ولایت آنها است بواسطه آنکه شرط توحید و ولایت آنها است و شرط نبوت و ولایت آنها است و شرط قبول اعمال و ولایت آنها است و ابواب الایمان و اصفیاء الرحمن معانی این فقرات در ضمن تحقیقات سابقه مفصلا مبین شده باز از جهة توضیح و تأکید معانی سابقه میگوئیم قال ابو جعفر الباقر علیه السلام آل محمد ابواب الله و سبيله و الدعاة الى الجنة و القادة اليها و الادلاء علیها الى يوم القيمة و فی کتاب احتجاج الطبرسی عن الاصبغ بن نباته قال كنت عند

امیر المؤمنین علیه السلام اذ جائه ابن الکوا فقال یا امیر المؤمنین ما قول
 الله عزوجل لیس البربان تاتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى
 واتوا البيوت من ابوابها فقال علیه السلام نحن البيوت التي امر الله ان
 يؤتى من ابوابها نحن ابواب الله و بيوته التي يؤتى منها فمن بايعنا و اقر
 بولايتنا فقد اتى البيوت من ابوابها و من خالفنا و فضل علينا غيرنا فقد اتى
 البيوت من ظهورها و سلاله خيرة النبيين و خلاصه عترة صفوة المرسلين
 صلوات الله و سلامه عليه و عليهم اجمعين صاحب قاموس گوید السلاله
 بالضم ما نسل من الشيء و الولد كالسلیل و السلیله یعنی سلاله چیزی را
 گویند که از چیز دیگر تصفیه و تقطیر و کشیده شده باشد و اولاد را نیز
 سلاله گویند مثل سلیل و سلیله و شیخ فاضل شارح زیارت جامعه گوید
 سلاله بضم اوله و هی الخلاصه فلاله الشيء ما نسل من صفوته سمیت
 بذلك لانها تسل من الکدر او هی ما تسل من الشيء القلیل الی ان قال
 ویکنی بالسلاله عن الولد و سلاله النبيين اولادهم فانهم قد سلوا من
 محمد جد هم صلوات الله علیه سل النور من النور كما اشار الیه امیر المؤمنین
 علیه السلام حیث قال انا محمد كالضوء من الضوء و العترة نسل الرجل
 و رهطه و عشیره الاقربون و هم اهل بیهته كما ورد عنه متواترا انی تارك
 فیكم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض
 انتهى و در شرح فقرات مناقب اثنی عشریه صلوات الله علیهم اجمعین
 بهمین قدر اکتفا میشود مطرز اوراق گوید مرا از مطالعه کنندگان این
 همایون دفتر دو گونه استدعایی است یکی آنکه در ترجمه عبارات
 مجکیه از رؤسای قوم که در این دفتر مندرج و مندرج است اگر کم و
 زیادی بینند مرا بعدم اطلاع و قصور فهم متهم نسازند زیرا که مقصود

من فقط ترجمه تحت‌اللفظ عبارات نبوده بدین واسطه در بعضی از موارد در شرح عبارات مبسوطه بچندین کلمه مختصر کفایت نموده و در ترجمه عبارات مختصره که بر تفهیم مطلب وافی نبوده شرح مشبعی آورده‌ام مبدا اشخاصی که از مقصود من مطلع نیستند یا آنکه لجاجت طبعیه و اغراض نفسانیه را مطیع و متقاندند در آنگونه موارد زبان رد و ایراد گشوده بگویند ترجمه فلان عبارت وافی نیست یا آنکه فلان ترجمه با عین عبارت انطباقی ندارد بالجمله مقصود من از حکایت آن عبارات محض تأیید استدلال یا برسبیل حکایت و تمثیل است بدین واسطه در هر موردی از موارد باندازه‌ای که لازم بوده از آن عبارات ترجمه و تفسیر نموده و مابقی را بر حالت خود باز گذاشته‌ام و در موارد دیگر که ترجمه ظاهر عبارت وافی بر مقصود نبوده بدین واسطه در بیان معنی آن عبارت اضافاتی آورده‌ام اگر دقت نمایند همان اضافات نیز از سابق و لاحق آن عبارت مستفاد میشود و خواهش دوم آنست که من این رساله را بسبک و سلیقه جماعت صوفیه نوشته‌ام زیرا که مؤلف مناقب اثنی عشریه چنانچه معروف است و در دیباچه مذکور شد محیی‌الدین اعرابی است و او خود از اجله مشایخ طریقه صوفیه است و من مجبور بوده‌ام که شرح کلمات آن جماعت را باسبک و سلیقه خود آن طایفه بنمایم در اینصورت اگر در طی کلمات مشروحه عباراتی را برخوردند که با ظواهر عقاید شرعیه منافی باشد مرا در آن باب مورد قدح و ایراد نشمرند و مقصودم از این عبارت نه آن است که ورود آن ایرادات را بر جماعت صوفیه بطور قطع و یقین مسلم دانسته و خود را از آن جرگه خارج شمارم و اگر عقیده من این باشد

تدوین من این رساله را اغراء بر جهل بوده و خود آن معذرت مرا موقعی نخواهد ماند بلکه آنها جماعتی هستند باعتقاد خود خلاف ظواهر شرعاً قولاً و فعلاً و عقیدهً هرگز مجوز نشمارند بلکه نسبت نقص و قصور را بر اشخاصی میدهند که از مقصود آنها مطلع نگردیده و آن جماعت را مورد نقض و ایراد مینمایند چنانچه صدرالحکماء و المتألهین صدرالدین شیرازی در اسفار متعالیه گوید تباً لفلسفة لا یطابق قوانینها قوانین الشریعة المطهرة و شیخ الرئيس ابوعلی سینا در اواخر کتاب اشارات گوید جل جناب الحق عن ان یکون شریعة لكل وارد او یطلع عليك الا واحداً بعد واحد ولذلك فان ما یشتمل علیه هذا الفن ضحکة للمغفل عبرة للمحصل فمن سمعه فاشماز عنه فلیتهم نفسه لعلها لاتناسبه و کل میسر لما یخلق له بلکه مقصود من ازاين عبارت و معذرت این است که علت غائیة از تدوین این رساله ترجمه بیانات محیی الدین است نه اظهار عقیده خود و مرا بجز منصب نقل و روایت دخالت دیگری در آن نیست اما آنکه عقاید صوفیه و محیی الدین بنا قواعد شرعیه موافق است یا مخالف و بر حسب ادله عقلیه صحیح است یا باطل آنرا مورد دیگری باید که صحیحش را از سقیمش باز شناسد و موافقش را از مخالف امتیاز دهند و الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و قد فرغ العبد الطالح المدعو بصالح الموسوی الخلی خالی ابن محمد بن صالح بن حمزة عفی الله عن جرائمهم من تدوین هذه الوریقات يوم الخميس ثانی و عشرين شهر ربيع الثانی سنة ۱۳۰۶ اللهم صل علی محمد و آل محمد و احشرنا فی زمرةهم و ارزقنا شفاعتهم بحق محمد و اله الامجاد.



النظر إلى الكعبة عبادة. بكعبه تگريستن عبادت است اینجا خانه کعبه است که هزاران زائر مشتاق بر دور آن میگردد و در هر سال میلیونها نفر از اقصی نقاط عالم که استطاعت پیدا کرده اند و خود را باین مکان مقدس رسانیده اند دور از هیاهوی جهان مادی همگام با خلوص نیت و قلب سلیم فریاد یا الله از دل برمیکشند. بار خدا یا این توفیق را بهمه عنایت فرما.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمدًا زَلِيلًا بِأَبْدَانِهِ وَأَبَدِيًّا بِأَرْزَاقِهِ سَرْمَدًا
بِإِطْلَاقِهِ مُجَلِّيًا فِي مَرَايَا أَفَانِهِ حَمدًا لِحَامِدِينَ وَدَهْرًا لِدَاهِرِينَ



خوشا بحال توای تربت پاک وای خاک تابناک که پیکر
منور رسول مطهر صلی الله علیه وآله را در بر گرفته‌ئی که خداوند
در باره‌اش فرموده است: «ای رسول: خداوند آنها را عذاب
نمیکند درحالی‌که تو دره‌یان آنها باشی».
اینجا روضه منوره رسول خداست که وهابیان یهودی-
نژاد در تخریب آن همت گماشته و بقصد سوء خود پافشاری
میکردند که دولت‌های اسلامی جهان با تهدید و تحذیر از این
غائله‌ها تله جلوگیری کردند

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَحُلَّةُ غُرْبِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ
عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَصْلِ الْجُودِ وَعَيْنِ الشَّاهِدِ وَالْمَشْهُودِ أَوَّلِ الْأَوَائِلِ
وَأَدَلِّ الدَّلَائِلِ مَبْدَ أَنْوَارِ الْأَزَلِّ وَ مُنْتَهَى الْعُرُوجِ الْكَمَالِ غَايَةِ
الْغَايَاتِ الْمُتَعَبَّنِ بِالشَّائِئِ آبِ الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّتِهِ وَ أَمْرِ الْإِمْكَانِ
بِفَاعِلِيَّتِهِ الْمَثَلِ الْأَعْلَى إِلَهِي هَبْوَ الْعَوَالِمِ الْغَيْرِ الْمُنْأَهِي رُوحِ الْأَزْوَاجِ وَ

نُورِ الْأَشْبَاحِ فَالِقِ إِبْصَاحِ الْغَيْبِ دَافِعِ الظُّلُمَةِ وَرَازِقِ الرَّزْقِ مُحَمَّدِ النَّسَعَةِ
وَالْتَّعِينِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ سَيِّدِنَا فِي الْوُجُودِ صَاحِبِ لَوْاءِ الْحَمْدِ
وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ الْمُبَرَّجِ بِالْعِمَاءِ حَبِيبِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ
الْمُظَفَّى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
هذا الذي كنا في الضلال
منه غافلين

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ

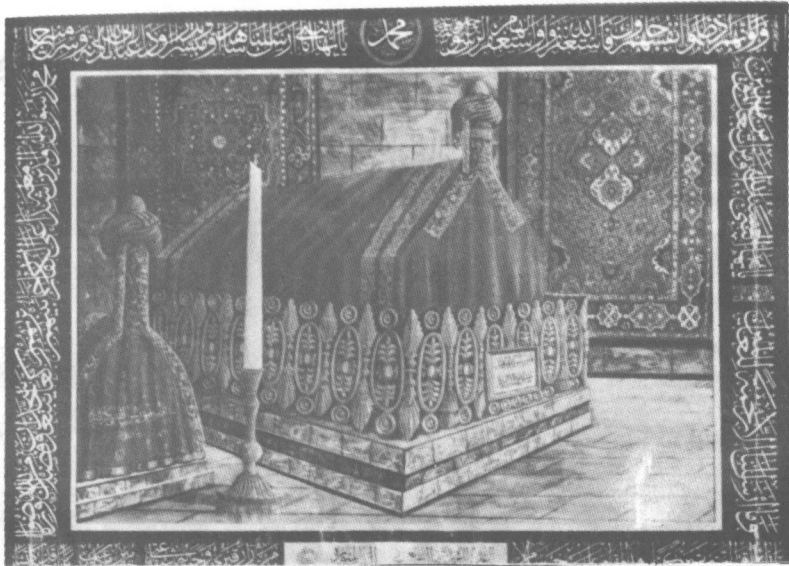


مرقد مطهر غازي في سبيل الله حاكم بحق وقاضي بعدل
 اخ الرسول وزوج البتول ابي الائمة الاطهار (ع) قائم في الليل و
 صائم في النهار امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام نجف اشرف.

وَعَلَى سِرِّ الْأَسْرَارِ وَمَشْرِقِ الْأَنْوَارِ الْمُهَنْدِسِ فِي الْغُيُوبِ اللَّاهُوتِيِّهِ وَالسَّحَابِ
 فِي الْفَبَانِ الْجَبَرُوتِيِّهِ الْمَصُورِ لِلْهَيُولَى الْمَلَكُوتِيِّهِ وَالْوَالِي لِلْيُولَاهِ
 النَّاسُوتِيِّهِ أَنْمُوزِجِ الْوَالِيعِ وَشَخِصِ الْإِطْلَاقِ الْمُنْطَبِعِ فِي مَرَايَا الْأَنْقِصِ وَالْأَفَائِ
 سِرِّ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَسَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ صُورُهُ الْأَمَانَةُ
 الْإِلَهِيَّةُ وَمَادَّةُ الْعُلُومِ الْغَيْرِ الْمُنْتَاهِيَّةِ الظَّاهِرِ بِالْبُرْهَانِ وَالْبَاطِنِ
 بِالْقُدْرَةِ وَالثَّانِ فَايَحَهُ مُضْهِفِ الْوُجُودِ بِنَمْلِكِهِ كِتَابِ الْمَوْجُودِ
 حَقِيقَهُ نُقْطَةُ الْبَائِسَةِ الْمُتَحَقِّقِ بِالْمَرَايِبِ الْإِنْسَانِيَّةِ حَبْدَرِ الْجَامِرِ

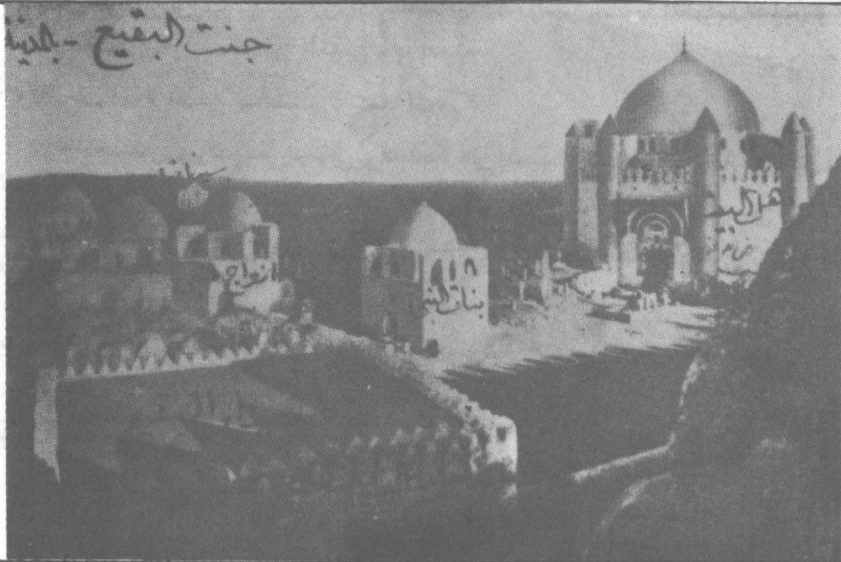
الإنذاع الكزار في معارك الإختراع النير الجلي والتجم الثايب إمام الأئمة

علي بن أبي طالب عليه



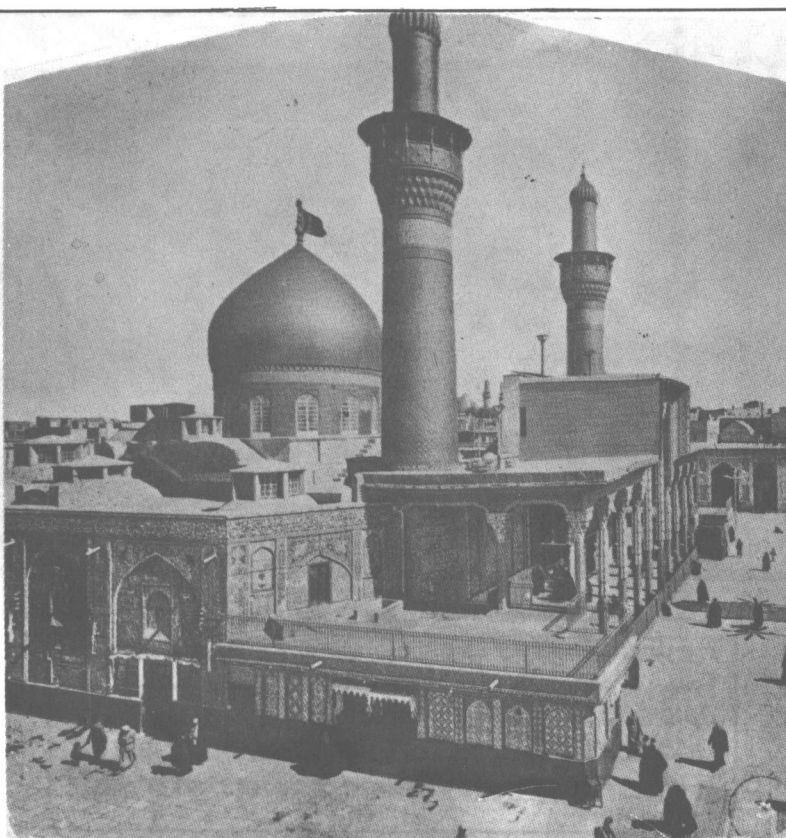
برخی از علماء و عارفان آسماء فرموده رسول کرم (ص)
را که فرمود: «بین روضتی و منبری روضة من ریاض الجنة»
نشانی از مرقد مطهر مخفی زهرای اطهر سلام الله علیها دانسته اند.

وَعَلَى الْجَوْهَرِ الْقَدِيسِ فِي تَعْنِ الْإِنْسِ صُورَةُ النَّفْسِ الْكَلْبَةِ
جَوَادِ الْعَالَمِ الْعَقْلِيِّ بِضَعَةِ الْحَقِيقَةِ النَّبَوِيَّةِ مَطْلَعِ الْأَنْوَارِ الْعَلَوِيَّةِ
عَنِ عُيُونِ الْأَسْرَارِ النَّاجِبَةِ لِحَبِيبِهَا عَنِ النَّارِ ثَمَرَةِ شَجَرَةِ الْبَقِيَّةِ
سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ الْمَعْرُوفَةِ بِالْقَدْرِ وَالْمَجْهُولَةِ بِالْفَرِّ قُرَّةُ
عَيْنِ الرَّسُولِ الزَّهْرَاءِ الْعَذْرَاءِ الْبُولِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا



اینجا که مردم مخلص و مسلمانان معتقد سراسر گیتی نسبت
باهل بیت علیهم السلام عرض ارادت نموده و بردشمنان نشان نفرین
می فرستند مز از کثیر الانوار ائمه بقیع علیهم السلام میباشد که بدست
مزدوران استعمار و دشمنان اسلام باین صورت درآمده است. ما از
خواستاران مجدد و عظمت اسلام ملتسمانه می خواهیم که نسبت
برفع موانع و تجدید این ابنیه مأذونه الهی بکوشند.

وَعَلَى الثَّانِي مِنْ شُرُوطِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَهْنَاءَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ رَابِعُ الْخَمْسَةِ
الْعَبَائَةِ غَارِي الْأَسْرَارِ الْعَبَائَةِ مَوْضِعُ سِرِّ الرَّسُولِ خَاوِي كُلِّ بَابٍ
الْأَصُولِ خَافِظُ الدِّينِ وَعَيْنُ الْعِلْمِ وَمَعْدِنُ الْفَضَائِلِ وَبَابُ السَّلَامِ كَهْفُ
الْمَعَارِفِ وَعَيْنُ الشُّهُودِ رُوحُ الْمَرَايِبِ وَقَلْبُ الْوُجُودِ فَمَهْرِسُ الْعُلُومِ
اللَّدُنِّي لَوْ لَوْ صَدَفَ أَنْتَ مِنْبَى التَّوَرِ اللَّامِعِ مِنْ تَجَرُّفِ الْأَنْبِيَاءِ جَامِعُ الْكَمَالَيْنِ
أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عَلَيْهِ



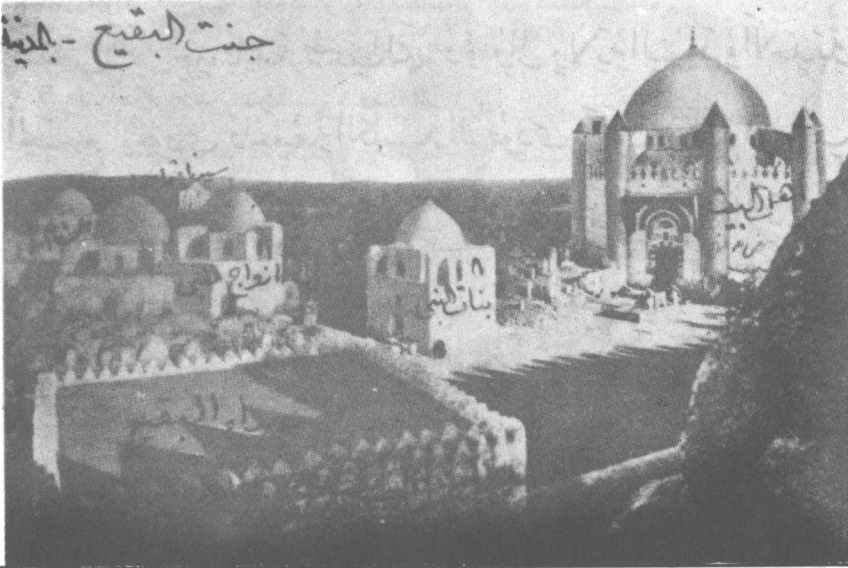
بارگاه با عظمت سالار شهیدان امام سوم
شیعیان حضرت سیدالشهدا حسین بن
علی علیه السلام در کربلای معلی .

وَعَلَى النُّورِ الْمُتَّوَحِّدِ بِإِلْهِمَّةِ الْعُلَمَاءِ الْمُتَّوَسِّدِ بِالشُّهُودِ وَالرِّضَا مَرْكَزِ
عَالَمِ الْوُجُودِ سِرِّ الْوَاحِدِ وَالْوُجُودِ تَخْصِصِ الْعُرْفَانِ وَعَيْنِ الْعَبَّانِ نُورِ اللَّهِ
وَسِرِّهِ الْأَمْرِ الْمُتَحَقِّقِ بِالْكَمَالِ الْأَعْظَمِ دَائِرَةِ الْأَزَلِ وَالْأَبَدِ

الْمُتَخَصِّصَ بِالْأَحَدِ فَأَمَّا مُضَيِّفُ الْمَهَادَةِ إِلَى وَلَايَةِ السِّيَادَةِ الْأَحَدِيَّةِ
الْجَمْعِ الْوُجُودِيَّ وَالْحَقِيقَةِ الْكَلِيَّةِ الشُّهُودِيَّ كَهَفِ الْإِمَامَةِ وَصَاحِبِ
الْعَلَامَةِ كَفِيلِ الدِّينِ الْوَارِثِ بِحُصُوصِيَّاتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ
وَالْخَارِجِ عَنْ مُحِيطِ الْآيِنِ وَلِلْوُجُودِ إِنْسَانُ الْعَيْنِ وَمَضْمُونُ الْإِبْدَاعِ مُدَوَّرِي
الْأَزْوَاقِ وَمُنَوَّرِي الْأَشْوَاقِ مَطْلَبُ الْمُحِبِّينَ وَمَقْصِدُ الْعُشَّاقِ الْقُدْسِيِّ عَنِ
السَّنَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَعَلَى أَدَمِ أَهْلِ الْبَيْتِ الْمُنَزَّهِ عَنْ كَنْهٍ وَكَنْهِ رُوحِ جَسَدِ الْإِمَامَةِ
ثَمِينِ فَلَاكِ الْمَهَامَةِ مَضْمُونِ كِتَابِ الْإِبْدَاعِ جُلِّ تَعْبَهُ الْإِخْرَاعِ
سِرِّ اللَّهِ فِي الْوُجُودِ إِنْسَانِ عَيْنِ الشُّهُودِ خَازِنِ كُنُوزِ الْغُيُوبِ وَافِيفِ
أُمُورِ الْمُحِبِّ وَالْمُحْبُوبِ مَطْلَعِ نُورِ الْإِيمَانِ كَاثِفِ سِرِّ الْعِرْفَانِ
أَنْجَتِهِ الْفَاطِمَةَ وَالذَّرَّةَ الْأَمِينَةَ تَمَرُهُ شَجَرُهُ طُوبَى الْقُدْسِيَّةِ
أَزَلِ الْغَيْبِ وَآبِدِ الشُّهُادَةِ السِّرِّالِهِ فِي سِرِّ الْعِبَادَةِ وَتَدِ
الْأَوْتَادِ وَذَنِّ الْعِبَادِ إِمَامِ الْعَالَمِينَ وَجَمْعِ الْخَرَنِ عَلَيَّ
بْنِ الْحُسَيْنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

جنت البقیع - المدينة

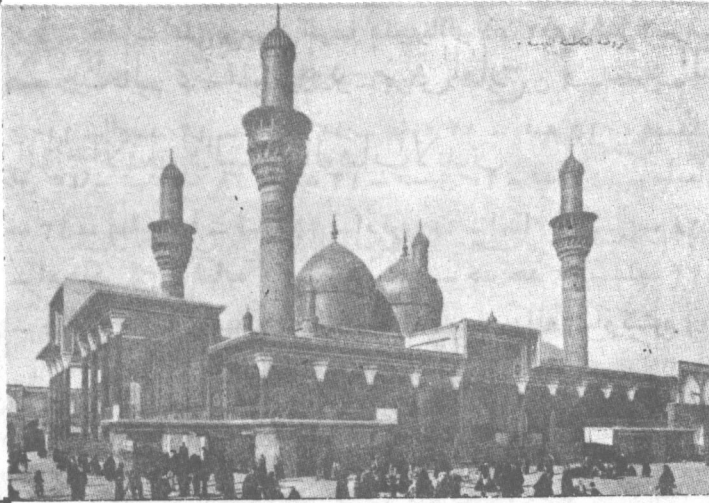


بقاع عالیہ و مرقد مطہرہ ائمہ بقیع حضرات امام حسن مجتبیٰ
و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیہم
السلام پیش از آنکہ بدست دشمنان اہلبیت و بدعتگذاران و ہابی
و یران گردد و چنین گستاخانہ آنرا با زمین یکسان سازند غافل
از آنکہ با اینگونہ توطئہہای استعماری نمیتوانند محبت اہلبیت
را از دلہا بیرون نمایند

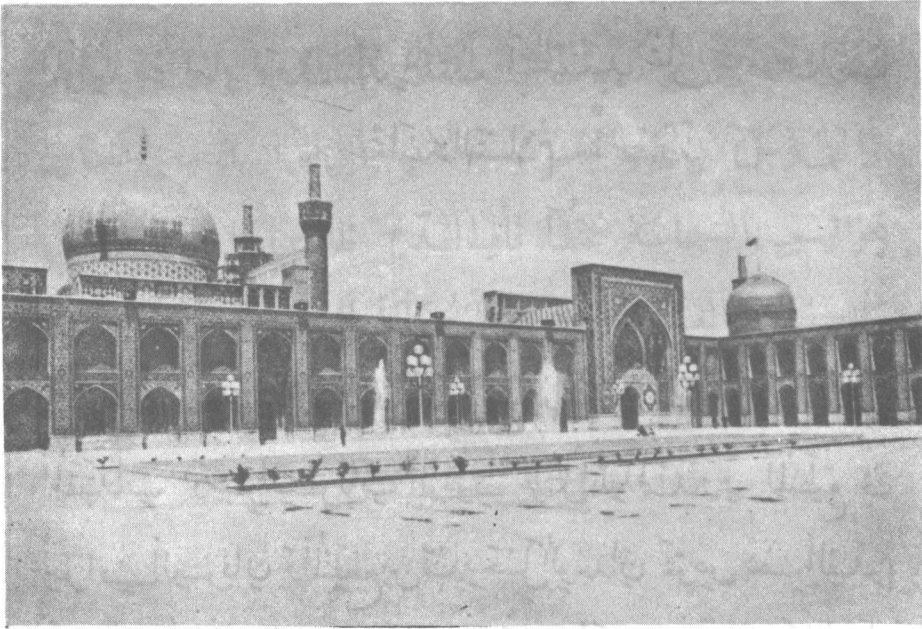
وَعَلَىٰ بَاقِرِ الْعُلُومِ وَ تَخِصُّ الْعَالِمِ وَالْعُلُومِ نَاطِقَةُ الْوُجُودِ نُحْدَةُ
الْمَوْجُودِ ضِرْغَامِ الْجَامِرِ الْمَعَارِفِ الْمُنْكَشِفِ لِكُلِّ كَاشِفِ الْخُجُوءِ الشَّارِبَةِ
فِي الْجَارِي النَّوْرِ الْمُنْبَسِطَةِ عَلَى الدَّارِ حَافِظِ الْمَعَارِجِ الْبَقِيَّةِ
وَارِثِ عُلُومِ الْمُرْسَلِينَ حَقِيقَةِ الْحَقَائِقِ الظُّهُورِيَّةِ دَقِيقَةِ الدَّقَائِقِ
النُّورِيَّةِ الْفَلَكَ الْجَارِيَّةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ وَالْمَحِيطِ عَلَيْهِ بِالزُّبُرِ الْغَائِرَةِ
النَّبَا الْعَظِيمِ الصَّرَاطِ الْمُنْقِصِ الْمُسْتَدِّ مِنْ كُلِّ وَلِيٍّ أَيْخَفَرُ مُحَمَّدٍ

بِنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ

وَعَلَى أَسْنَادِ الْعَالَمِ وَسَيِّدِ الْوُجُودِ مُرْتَقَى الْمَخَارِجِ وَ مُنْتَهَى الصُّعُودِ
الْبَحْرِ الْمَوَاجِ الْأَزَلِيِّ وَالسَّراجِ الْوَهَابِ الْأَبَدِيِّ نَافِدِ حَزَائِنِ الْعَارِفَةِ
الْعُلُومِ مَحِيدِ الْعُقُولِ وَهَابِ الْفُهُومِ مُعَلِّمِ عِلْمِ الْأَنْمَاءِ
دَلِيلِ طُرُقِ السَّمَاءِ الْكَوْنِ الْجَمَاعِ الْحَقِيقِ وَالْعَزْوَةِ الْوُثْقَى الْوَشْقَى
بَرْزَخِ الْبَرَازِخِ وَجَامِعِ الْأَضْدَادِ نُورِ اللَّهِ بِالْهِدَايَةِ وَالْإِشَادِ السَّنْعِ
الْقُرْآنِ مِنْ قَائِلِهِ الْكَاشِفِ لَأَسْرَارِهِ وَمَسَائِلِهِ مَطْلَعِ الْفَنَنِ الْأَبَدِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْمَلِكِ الْأَحَدِ



وَعَلَى تَجَرُّهُ الطُّورِ وَالْكِتَابِ الْمَطُورِ وَالْبَيْتِ الْعَمُورِ وَالْتَقْفِ
 الْمَرْفُوعِ وَالسِّرِ الْمَنُورِ وَالرِّقِّ الْمَنُشُورِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَآبَةِ النُّورِ
 كَلِيمِ آمَنِ الْإِمَامَةِ مَنَشَا الشَّرَفِ وَالْكَرَامَةِ نُورِ مِصْبَاحِ الْأَزْوَاجِ
 جَلَاءِ رُجَاةِ الْأَشْبَاحِ مَاءِ التَّخْيِيرِ الْأَرْبَعِيْنِ غَايَةِ مَعَارِجِ الْبَقِيْنِ
 أَكْبَرِ فَلِزَاتِ الْعُرْفَاءِ مِعْبَارِ نُفُودِ الْأَضْفَاءِ مَرْكَزِ الْأُمَمَةِ الْعُلُوبَةِ
 مَحْوَرِ فَلَكِ الْمُضْطَفُوتَةِ الْأَمْرِ لِلصُّورِ وَالْأَشْكَالِ يَقْبُولِ الْأَصْطِبَارِ وَالْإِنْتِقَالَ
 النُّورِ الْأَنْوَارِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ
 الْمَلِكِ الْأَكْبَرِ



«بین الجبلین روضة من ریاض الجنة»
 اینجا روضة رضوان ومدفن پاره تن پیغمبر آخر الزمان
 حضرت علی بن موسی الرضا علیه صلوات الله الملك الرحمان است
 که در کنار آن مسجد جامع گوهرشاد دیده میشود.
 السلام علی من صارت به ارض خراسان

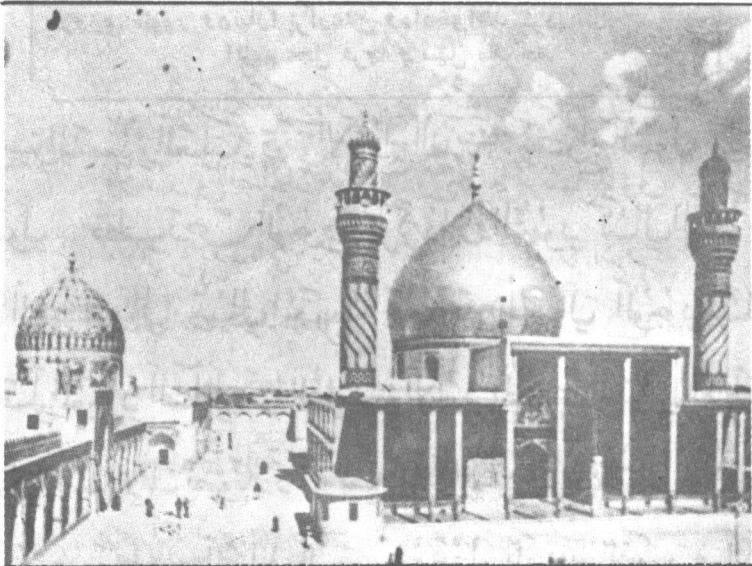
وَعَلَى السِّرَالِ الْإِلَهِيِّ وَالرَّائِي لِلْحَقَائِقِ كَمَا هِيَ النُّورِ اللَّاهُوتِ وَالْإِنْسَانِ
 الْجَبَرُوتِ وَالْأَضَلِّ الْمَلَكُوتِ وَالْعَالَمِ النَّاسُوتِ مِضْدَانِ مُعَلِّمِ
 الْمُطْلَقِ وَالشَّاهِدِ الْغَيْبِيِّ الْحَقِّقِ رُوحِ الْأَزْوَاجِ وَجَبُوهُ الْأَشْبَاحِ
 هِنْدِسَةُ الْمَوْجُودِ الظَّاهِرِ فِي الْمُنْشِآتِ الْوُجُودِ كَهْفِ النَّفُوسِ
 الْقُدْسِيَّةِ غَوْثِ الْأَقْطَابِ الْإِنْسِيَّةِ أَلْجَمَّةِ الْقَاطِعَةِ الزَّيْنَابِيَّةِ
 مُحَقِّقِ الْحَقَائِقِ الْإِمْكَانِيَّةِ أَرْزِلِ الْأَبْدِيَّاتِ رَابِدًا لِأَزَلِيَّاتِ الْكَثْرِ الْغَيْبِيِّ
 وَالْكِتَابِ اللَّارِئِيِّ فُزَانِ الْجَمَلَاتِ لِأَحَدِيَّةِ وَفُرْقَانِ الْمُفْصَلَاتِ

الوَاحِدَةُ إِنَامِ الْوَرَى بِذِي الدُّجَى أَيُّمَحْمَدٍ عَلَى بْنِ مُوسَى الرِّضَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَعَلَى بَابِ اللَّهِ الْمَفْتُوحِ وَكِتَابِ اللَّهِ الْمَشْرُوحِ نَاهِيَةِ الْمَاهِيَاتِ مُطْلَقِ
الْمَقْبَدَاتِ وَسِرِّ السَّرِيَّاتِ الْوُجُودِ ظِلِّ اللَّهِ الْمَمْدُودِ الْمُنْطَبِعِ فِي
مِزَانِ الْعِزِّ وَالْمُنْقِطِعِ مِنْ تَبْلِيهِ حَبْلِ الْوُجْدَانِ غَوَاصِ بَحْرِ الْقِدَمِ
مُحِيطِ الْفَضْلِ وَالْكَرَمِ حَامِلِ سِرِّ الرُّسُولِ مُهَنْدِسِ الْأَزْوَاجِ وَالْعُقُولِ
أَدِيبِ مَعْلَمَةِ الْأَنْمَاءِ وَالشُّنُونِ فَمَنْرِسِ الْكَافِ وَالنُّونِ غَايَةِ
الظُّهُورِ وَالْإِبْجَادِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجَوَادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَعَلَى الدَّاعِي إِلَى الْحَقِّ آيِينَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ لِسَانِ الصِّدْقِ وَبَابِ السَّلَامِ
أَصْلِ الْمَعَارِفِ وَمَنْبَتِ الْعِلْمِ مُنْبِيَّ أَرْبَابِ الْمُعَادَاتِ وَنَسْفِذِ أَصْحَابِ
الصَّلَالِ وَالْبِدَعَاتِ إِنْسَانِ عَنِ الْإِبْدَاعِ أَمْوُجِ أَصُولِ الْإِخْتِرَاعِ
مُهْجَةِ الْكَوْنَيْنِ وَمَحْجَةِ الْيُفْلَيْنِ مِفْتَاحِ خَزَائِنِ الْوُجُوبِ حَافِظِ مَكَانِ
الْغُيُوبِ طَبَارِجِ الْأَزَلِ وَالْأَبَدِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْمَلِكِ الْوَاحِدِ

وَعَلَى الْبَحْرِ الزَّاهِي زَيْنُ النَّائِرِ وَالْفَاخِرِ الشَّاهِدِ لِأَزْبَابِ الشُّهُودِ
وَالْحُجَّةِ عَلَى ذَوِي الْحُجُودِ مُعَرِّفِ حُدُودِ حَقَائِقِ الزَّيْنِيَّةِ مُتَنَوِّعِ أَجْنَاسِ
عَوَالِمِ السُّبْحَانِيَّةِ عَنَقَاءَ قَافِ الْفَدَمِ ظَاوِسِ رَوْضَةِ الْفَضْلِ
وَالكَرَمِ الْعَالِمِيَّاجِرِيِّ بِهِ اللَّوْحُ وَالْقَلَمُ الْقَائِمِ مِرْقَاهُ الْهِمَمِ
وَعَاءُ الْإِمَانَةِ وَمُحِيطُ الْأَمَةِ مَطْلَعُ النُّورِ الْمُضْطَفْوِي الْحَسَنِ بْنِ
عَلِيٍّ الْعَنْكَرَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

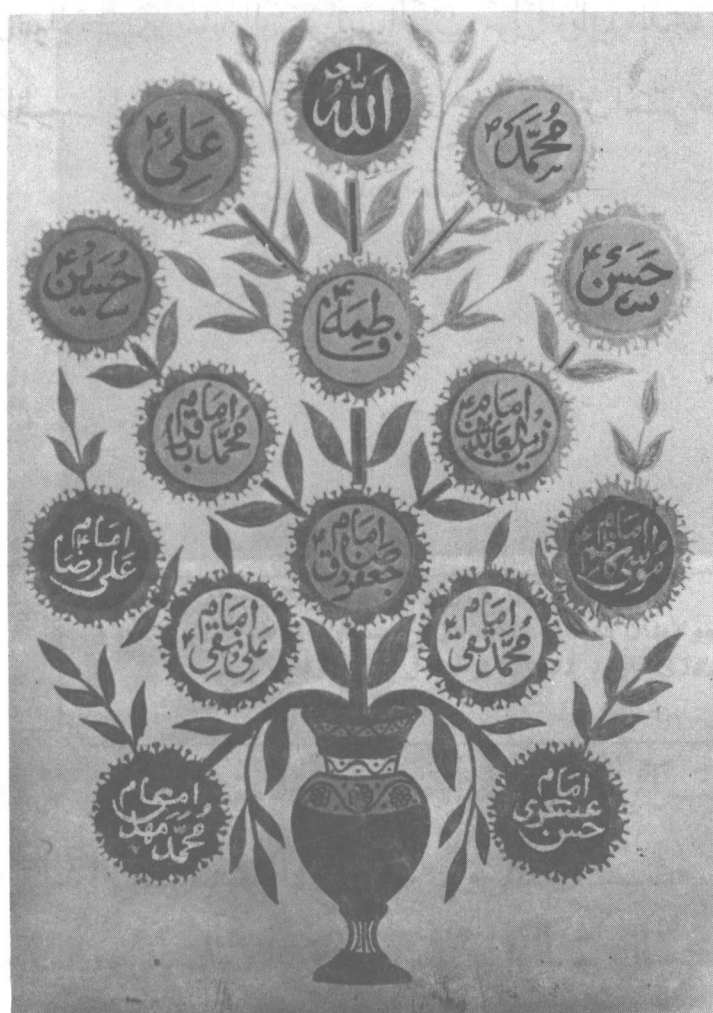




اینجا مرکز آماں و آرزوهای ستمدیدگان جهانست که روزی
مولایشان در حال عبادت در این مکان از دیده‌ها غایب گشته و
روزی ظهور و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد.
اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه.

وَعَلَى سِرِّ السَّرَائِرِ الْعَلِيَّةِ وَخَفِيِّ الْأَزْوَاجِ الْفُؤَادِيَّةِ مِعْرَاجِ الْعُقُولِ مُوَصِّلِ
الْأُصُولِ قُطْبِ رَحَى الْوُجُودِ مَرْكَزِ دَائِرَةِ الشُّهُودِ كَمَالِ النَّشْأَةِ
مَنْشَأِ الْكَمَالِ جَمَالِ الْجَمِيعِ وَمَجْمَعِ الْجَمَالِ الْوُجُودِ الْمَعْلُومِ
وَالْعِلْمِ الْمَوْجُودِ السَّائِلِ نَحْوَهُ الثَّابِتِ فِي الْأَبُودِ الْحَازِي لِلزِّيَارَةِ الْمُضْطَفِّوِيَّةِ
وَالْمُتَحَقِّقِ بِالْأَسْرَارِ الْمُرْتَضَوِيَّةِ وَالْمُتَرَشِّعِ بِأَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ وَالْمُرَبِّيِّ بِالْأَسْرَارِ
الرُّبُوبِيَّةِ قَبَاضِ الْحَقَائِقِ الْوُجُودِيَّةِ فَتَامِ الدَّفَائِقِ الشُّهُودِيَّةِ الْإِسْمِ

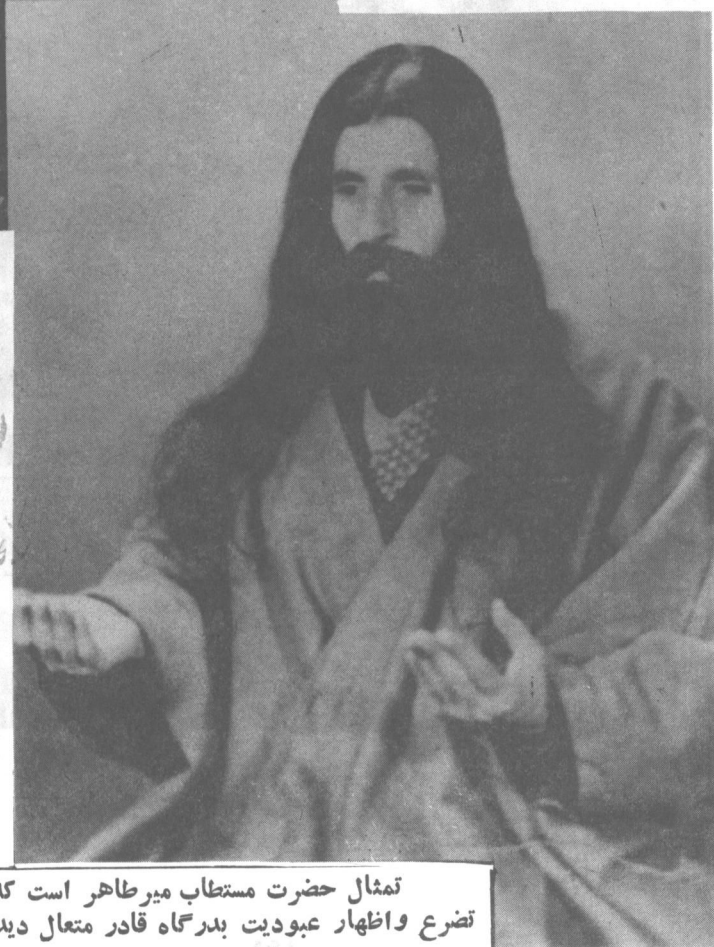
الْأَعْظَمُ إِلَهِي الْخَادِي لِلنَّشَاتِ الْغَيْرِ الْمُنَاهِي غَوَاصٍ بِسَمِ الرَّحْمَانِيَّةِ
مُسْلِكِ أَبَدِ الرَّحِيمَةِ طُورِ تَجَلَّى الْأُلُوهِيَّةِ نَارِ تَجَرُّدِ النَّاسُوتِيَّةِ
نَامُوسِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ غَايَةِ الْبَشَرِ أَبِي الْوَفَى مَوْلَى الزَّمَانِ الَّذِي لِلْخَلْقِ
أَنَا نَاطِمِ مَنَاطِمِ السِّرِّ وَالْعَلَنِ أَبِي الْفَائِمِ م ح م د نِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ
اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ





مرحوم مغفور حاج مستورعلی مرشد دیروز و حضرت
حاج سید حسین میرطاهر مرشد امروز سلسله فقرای خاکسار
کنارهم.

تمثال مرحوم آقاسید علی
میر واحد و آلد آقای حاج میر طاهر
که مابین مسجد زید بن صوحان و
مسجد سهله که از مساجد متبرکه
و زیارتی کوفه میباشند مدفونست.



تمثال حضرت مستطاب میر طاهر است که در حال دعا و
تضرع و اظهار عبودیت بدرگاه قادر متعال دیده میشود.



اینجا تکیه فقرای خاکسار ابوترابی در شهر (باختران) است که در موالید معصومین اطهار و ایام شهادتشان مراسم مذهبی در آن برگزار می‌شود و جمعیت انبوهی از دور و نزدیک در آن حضور می‌یابند و شاهد عرض ارادت به‌ساحت قدس اولیای عظام اسلام می‌باشند.

انتشار یافته است،

دیوان

عارف صمدانی

مولانا شمس مغربی

قدس سته العیزز

باہتمام میر طاہر

انتشارات تکیہ خاکسار

بامقدمہ تصحیح مرحوم صادق علی

آرمغان

از اشعار مرحوم حاج مستور علی

خاکسار جلالی

متوفی سنہ ۱۳۲۹ ہجری قمری

باہتمام فقراے خاکسار جلالی

از انتشارات

تکیہ فقراے خاکسار

انتشار یافت است:

سید ارحم و سائرہا

مجموعہ شعور عرفانہ

باہتمام

سید محی الدین میر خندان

کتابِ صَلَوات

اُوراؤ السالکین

از حارر ربانی و درویش بانی الشیخ بلاحسن ملقب بہ منظر علی دیش خاکیار

بسعی و اہتمام حاج سید حسین میر طاہر

ناشر کتبہ درویشان خاکیار

انتشار یافت است:



دیوان سید شرف الدین

بو علی قلندر

باستتمام
میر طاهر

از انتشارات
تکمه خاکسار

